

آقای محمد رضا همزیدی

۱۵، ۱۱، ۸۵

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۸۵



۱۸۰۹۱
۲۰۹۲۵۶

در واجبات نماز است که بجز کس لازم است بقصد فضل اول و اصول دین است و این
پنج بیت اول تو حید و دوم عدل سیم نبوت چهارم امامت پنجم معاد
روز قیامت است

در نوبت دین پنج فرع دین ده قاسم اول نماز دوم روزه سیم خمس
چهارم زکوة پنجم حج ششم جهاد هفتم امر بعبودیت هشتم نفی از منکر
نهم تولی و دهم تبرأ و اول امام علی علیه السلام امام دوازده

اول مرتضی علی علیه السلام دوم امام حسن سیم امام حسین چهارم
امام زین العابدین پنجم امام عقیق باقر ششم امام جعفر صادق هفتم امام
موسی کاظم هشتم امام رضای غریب نهم امام محمد تقی دهم امام علی نقی یازدهم
امام حسن عسکری دوازدهم امام محمد باقر
صاحب الامر و زمان نبی محمد صلی الله علیه و آله و سلم

در عقده نماز است مقدمات نماز شش است اول طهارت دوم کعبه که عبارت است از وضو
و تیمم و قیمت اوله نجاست سیم ستور و نیت چهارم وقت شناختن پنج قبله شناختن
ششم جامه مصلی و مکان نماز غصبی نباشد و جای سجده با محل ایستادن پشت و بلند
نباشد مگر بکلمتی ضعیفی

مقارنات نماز دوازده است اول قیام دوم نیت سیم تکبیر الاحرام چهارم
قرائت پنجم رکوع ششم سجود هفتم تشهد هشتم سلام نهم تهنیت
دهم موالات یازدهم ذکر دوازدهم طمانینه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب: *حکمت نظام دین*

مؤلف:

مترجم:

شماره قفسه: ۱۸۰۹۱

۲۰۹۲۵۶

۱
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰



۱۸۰۹۱
۲۰۹۲۵۶

در واجبات نماز است که هر کس لازم است بفهمد فصل اول در اصول دین است و اولین
پیوسته اول تو حید و قیام عدل سیم نبوت چهارم امامت پنجم
روز قیامت است

در فروع دین پنج فروع دین ده ناست اول نماز دومی روزه سیم خمس
چهارم زکوة پنجم حج ششم جهاد هفتم امر معروف هشتم نهی از منکر
دهم تولی و تمتر

اول مرتضی علی علیه السلام دوم امام حسن سیم امام حسین چهارم
امام زین العابدین پنجم امام عقیل باقر ششم امام جعفر صادق هفتم امام
موسی کاظم هشتم امام رضا نهم امام محمد تقی دهم امام علی نقی یازدهم
امام حسن عسکری دوازدهم امام محمد باقر
صاحب الزمان عجل الله فرجه صلوات الله وسلامه

در عقاید نماز است مقدمات نماز شش است اول طهارت و تعویذ که عبارت است از صورت
و تیمم و قیام و اذکار است سیم سوره و سوره چهارم وقت شناختن پنجم قبله شناختن
ششم چاه و مصلی و مکان نماز یعنی نباشد و جای مسجد و محله استادن است و

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: *حکمت نظام دین*

مؤلف: _____

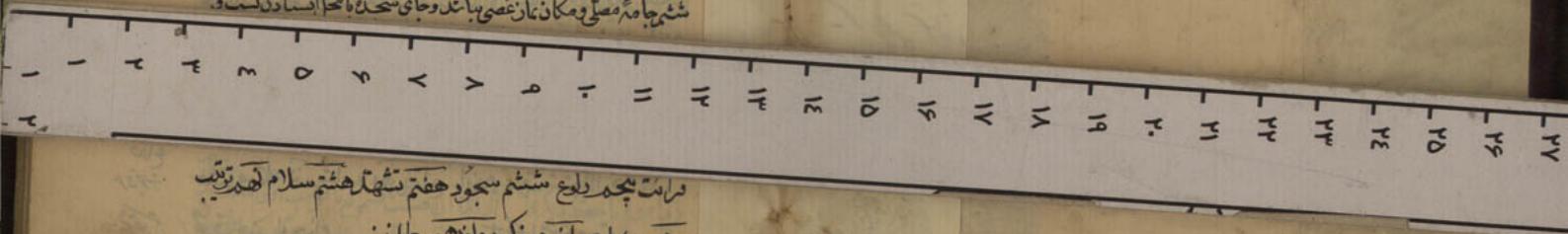
مترجم: _____

شماره قفسه: ۱۸۰۹۱

شماره ثبت کتاب: ۲۰۹۲۵۶

جمهوری اسلامی ایران

در این پنجم دوازدهم ششم سجود هفتم تشهد هشتم سلام نهم تکیه
دهم موالات یازدهم ذکر دوازدهم طمانینه





۱۸۰۹۱
۲۰۹۲۵۶

در واجبات نماز است که چهار کس لازم است بقیه فضل اول و اصول دین است والذین
بیعت اول تو حید و قیر عدل سیم نبوت چهارم امامت پنجم معاد
روز قیامت است

در فروع دین پنج فرع دین ده فاعب اول نماز دو قیر روزی سیم خمس
چهارم زکوة پنجم حج ششم جهاد هفتم امر معروف هشتم ظمی از منکر
نهم توبی دهم تنبی دوازده امام علی علیه السلام امام دوازده

اول مرتضی علیه السلام دویم امام حسن سیم امام حسین چهارم
امام زین العابدین پنجم امام محمد باقر ششم امام جعفر صادق هفتم امام
موسی کاظم هشتم امام رضا نهم امام محمد تقی دهم امام علی نقی یازدهم
امام حسن عسکری دوازدهم امام محمد باقر
صاحب الزمان علی بن ابی طالب و سلمه

در عقبات نماز است مقدمات ناز شش است اول طهارت کفایت کعبه است از صورت
و تیمم و قیم ازاله نجاست سیم ستوریتین چهارم وقت شناختن پنجم قبله نشانی
ششم جاهه مصطفی و مکان نماز یعنی نباشد و جای سجد با محل ایستادن نیست و بلند
نباشد و مکلفی حقیقی

معارف نماز دوازده است اول قیام دویم نیت سیم تکبیر الاحرام چهارم
قرائت پنجم رکوع ششم سجود هفتم تشهد هشتم سلام نهم تشهد
دهم موالات یازدهم ذکر دوازدهم طمانینه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب **حکمت نظام دین**

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۸۰۹۱

۲۰۹۲۵۶



بطلان نماز چهارده مرتبه

اول خوردن و غیره اشامیدن میسر خوردن چهارم خندیدن پنجم
 ششم دست بر روی دست گذاشتن هفتم توله و اجیران و اجناس کردن هشتم پشت
 بقبله کردن نهم فعل کشیدن چپای آوردن دهم در جای غصبی و غیره غصبی نماز کردن یازدهم
 شك در عمل و گناه بعد از آنکه بشود دوازدهم گفتن امین سیزدهم حدث
 چهاردهم خواب و اجتناب از چیز است و اجابت و ضرر جز است اول نیت دوم
 شستن صورت سیم شستن دست راست چهارم شستن دست چپ پنجم مسح
 ششم مسح پای راست هفتم مسح پای چپ هشتم تریب بفرموده اوقات

نواقص وضو که باعث غسل میشود
وان شش چیز است

اول بول و عین غایب سیم ریخ چهارم خواب پنجم زایل شدن عقل مثل شیخ
 و دیوانگی ششم استخاضه قلیل هفتم و السلام در طهارت است
 و آن پانزده چیز است اول اب دومین آفتاب سیم زمین چهارم اسلام
 پنجم کشیدن ابرو ششم رفتن خون از محل فرج حیوان هفتم غایب شدن
 مسلم هشتم انتقال نهم استخاله دهم بر طرف شدن نجاست از بدن
 حیوان یازدهم بر طرف شدن نجاست از باطن مسلمان دوازدهم استبراء
 سیزدهم سنک و گنده استجبا باشرط پیش چهاردهم انفصال عساله پانزدهم
 بقعیت در نجاسات است و آن دوازده چیز است اول بول
 دومین غایب میسر می چهارم خون پنجم سگ ششم خوک هفتم
 هشتم میت نهم شباب دهم فقاغ یازدهم عرق شتر جلال دوازدهم
 عرق جنبان حرام غسلها واجب است اول

فقاغ
 عرق بره
 شتر جلال
 حیوان که غلط
 کند عرق او

اول غسل جنابت دوم غسل حیض سیم غسل استخاضه چهارم غسل
 پنجم غسل مشریت ششم غسل نفاس در نمازهای واجب است
 نماز واجب یازده مرتبه

اول نماز یومیه دوم نماز جمعه سیم نماز عیدین چهارم نماز آیات پنجم
 نماز طواف ششم نماز میت هفتم نماز استیجار هشتم نماز پلید که بر پسر است
 نهم نماز نفل دهم نماز عهد یازده نماز بین و السلام

در سجده سهو است

وان در پنج موضع در نماز واجب میشود اول سلام بیجا دوم کلام بیجا
 سیم ستمه زانو و گوش شکر چهارم سجده فراموش شدن پنجم شک چهارم
 پنج بعد از اكمال سجده تین در مضطرب صورت است و آن پنج
 اول خوردن و غیره اشامیدن سیم جماع کردن چهارم استمنای پنجم
 ارتعاش ششم کذب بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام بسبب هفته غبار غلیظ
 بخارج رسانیدن هشتم قمار کردن نهم حقه کردن دهم باقی بودن بر جنابت
 تا صبح صادق عمل در بیان شکایات نماز است و آن بیست و یک قسم
 که آن بیست یک قسم پنج قسم از آن اعتبار ندارد و هشت صورت آن باطل است
 و هشت صورت دیگر آن صحیح است با شرایط و احکامیکه بیان میشود اینست
 و اما آن پنج قسم که اعتبار ندارد اول شك بعد از سلام دوم شك
 بعد از وقت سیم شك بعد از محل چهارم شك کثیر الشك پنجم امام
 و ماموم با حفظ دیگری و اما آن هشت قسم که باطل است اول شك در
 دو رکعت واجب غیر از نماز احتیاط دوم شك در نماز سه رکعتی که باقی در نماز

باشد سیم شتک در نماز چهار رکعتی که پای یک در میان باشد چهارم شتک
 در نماز چهار رکعتی که پای دو در میان باشد پیش از اتمام سجدتین پنجم
 شتک در میان سه و پنج ششم شتک در میان سه و شش هفتم شتک در میان
 چهار و شش هشتم شتک در عدد رکعات که چندست **پس در این**
 هشت صورت احوط است که تری کند بقدریکه سکوت طویل منافی بعمل نیاید
 که اگر پیش از آن بخوابد بر او مدعی کند اگر چه بطور مظهر هم باشد
 و اما آن هشت صورت که صحیح است اول شتک در میان دو و سه و نماز
 چهار رکعتی بعد از اتمام سجدتین بنا بر سه میگذارد و یک رکعت دیگر نمی کند
 و نماز را تمام می کند و بعد از سلام بدون آنکه منافی بعمل بیاید یک رکعت نماز
 احتیاط ایستاده بعمل آورد و دو رکعت نشسته اما نشسته افضل است بقیم
 شتک میان سه و چهار بعد از اتمام سجدتین بنا بر چهار میگذارد
 و نماز را تمام می کند و بعد از سلام بدون دو رکعت نماز احتیاط ایستاده
 بنا بر چهار میگذارد و نماز را تمام می کند و بعد از سلام بدون منافی دو رکعت
 نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت هم نشسته بنا بر چهار میگذارد چهارم شتک میان سه
 و چهار و خواه پیش از اتمام سجدتین و خواه بعد در صورت صحیح بنا بر
 بر چهار میگذارد و نماز را تمام می کند و بعد از سلام بدون منافی که بعمل
 آید و سه باشد یک رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته بنا بر چهار میگذارد
 اما دو رکعت ایستاده افضل است پنجم شتک میان چهار و پنج و آن دو
 دارد اول در حال قیام قبل از رکوع آن قیام را بر هم زند بنا بر چهار
 گذارد و بنشیند و سلام دهد بعد از سلام بدون منافی یک رکعت نماز احتیاط
 ایستاده

ایستاده یا دو رکعت نشسته بنا آورد و یک بعد از سر برداشتن از سجدت
 آخر بنا بر چهار میگذارد و نماز را تمام می کند و بعد از سلام دو رکعت سهو
 میکند به نیت و چون ششم شتک در میان سه و پنج در حال قیام قبل
 از رکوع آن دو رکعت را بر هم زند و بنشیند و سلام دهد یعنی بنا بر چهار
 و سلام دهد و بعد از سلام بدون منافی دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بنا
 آورد و دو رکعت سهو بخوبی کند احتیاطاً هفتم شتک در میان سه و چهار
 و پنج است در حال قیام پیش از رکوع آن رکعت را بر هم میزند و بنشیند
 و بنا بر چهار میگذارد و نماز را تمام می کند و بعد دو رکعت نماز احتیاط
 ایستاده و دو رکعت نشسته بنا می آورد و دو سجدت سهو نیز احتیاطاً بنا
 می آورد هشتم شتک در میان پنج و شش در حال قیام پیش از رکوع آن
 بر هم میزند و می نشیند شتک او بر میگذارد میان چهار و پنج بنا بر چهار
 میگذارد و نماز را تمام می کند و بعد از سلام دو سجدت سهو به نیت واجب
 که در حکم چهار و پنج گذشت بنا آورد و دو سجدت سهو مستحب نیز بنا آورد
 که چهار رکعت میشود طریقه سجدت سهو چنان است که بعد
 از سلام قصد میکنی برای آنچه هست از کم و زیاد و میر و سجده و ذکر
 سجدت که باید بخوانی اینست **بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللهِ وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ**
وَآلِ مُحَمَّدٍ وَسَلَّمَ و او را بنشین و باز سجدت برود و بگو همین را باز سر
 بر میدارد و السلام مینشینی و میگوئی **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ**
لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ
آلِ مُحَمَّدٍ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةً لِي وَبِرَّكَاتِهِ تَمَّتْ الشُّكْرُ وَالسُّهُو

صورت وقف عفران

که در قرآنست و آن در ده موضع از قرآنست چون منظوم کرده اند
لهذا مناسب دیده که در اینجا ثبت شود که انشاء الله بامتداد آیه
و در زمان قرآنت قرآن در نظر برادران بوده باشد اینست

هست منقول از رسول انام سید انبیا علیه السلام
وقف عفران ده است و قرآن که بدل از شوی ز اهل کلام
اولیاد و نژاد ما اقل یسمعون خوان ز سوره انعام
ناسق اینست و نون ز عقب هر دو در سجده یا قند نظام
پنج دیگر ز سوره یسن اقل تا هم قوتی بدن
بعد از آن العباد مرقداً جامع و خاستگام اعلام
اعبدونی و مناهم خاص کشت یقین عاشقش بتمام
هر که اندر قرآنت قرآن مجتوج و خضوع با الکرام باشد و رعایت
اوقات امین است از عذاب یوم قیام البتة و ایمین بناسد که خود
آنست و در فرمودند افضل عبادة امة تلاوة القرآن و من یغن
فلیس هو عینی و دهم از یقین دو سوره ملک است چون در اینجا
موهوم بود عرض شد و وقتنا الله و جمع المؤمنین تلاوة القرآن من اناء
اللیل و اطراوة التها و بحمد الله علیه و اله

در بیان وضع اقسام نمازهای شیرینست
هو الله تعالی

اول در کیفیت و فضیلت نماز شب و سایر نوافل است انشاء الله باینکه احادیث بسیار و اخبار
پیشمارد فضیلت نماز شب و نمازهای دیگر و بر خورشید در شب و در وقت اول نماز است
پنجین

لیخبرن التسنات فرمودند نماز مؤمن است در شب که میرد آنچه در روز عمل کرده است
از کنه و از حضرت صادق منقولست که حج بدارم اگر کسی دعوی محبت الهی میکند و شبها همه
را خواب بگذرد و فرمودند شرف مؤمن بر خورشید است در شب و عزت است و استغناء
است بر مردم و نیز از آنحضرت منقولست که هر چه است فخر مؤمن و زینت آن در دنیا و آخرت
اقل ولایت اهل بیت دویم یاس از ناس و توکل بر هدایت سیم نماز کردن در آخر شب است
ایضا آنحضرت در تفسیر سیمایم فی وجهه همدی من انما السجود فرمود که جماعتی هستند که در
شبها میبدر یکشنبه بجهت نماز شب مرویت که ششمی خدمت حضرت امیر المؤمنین آمد و عرض کرد
که من محروم از نماز شب میباشم آنحضرت فرمودند که تو مقید شده کن نماز را از حضرت رسول
منقولست که سخن گفتن و صحبت داشتن بعد از نماز عشاء مکروه است و در حدیث معتبر از آنحضرت
منقولست که شب بیداری دهمین خوب نیست مگر در چهار چیز نماز شب کردن و قرآن خواندن
در شب و طلب علم کردن و بر عروسی که بجا نشود و ششمین بر بند و در حدیث صحیح از حضرت صادق
مرویت که خداوند دشمن میدارد بسیار خواب کردن و فایز بودن را و از حضرت صادق
مرویت که فرمودند که خداوند سحر را دشمن میدارد خواب کردن به آنکه بخوابد کشیده باشد
و خنده کردن بدلقی و سیری چیز خوردن و فرمودند که اول معصیت خدا را که کرد و بندیش
چیز بود محبت دنیا و محبت ریاست و محبت طعام و محبت زنان و محبت خواب و محبت
راحت و همچنین که از امام مجتهد باقر منقولست که شیطان را اسوره ششم است که در دنیا آدم مردم
میکشد و لعوقی است که در خلق مردم میکند و سحر عملی است که در بین مردم میجکند و سوره ششم
پنجمی است و لعوقش دروغست و سحرش بگرتب و نیز از آنحضرت منقولست که حضرت
موسی علی نبینا و علی السلام مناجات کرد که پروردگارا که ام یکتا لرزیدگان خود را بیشتر
دشمن میداری خطاب رسید آنکس که شب تا صبح مانده مرده گان افتاده است و روز را

ببطلت شب میرساند و در جای دیگر در روایت معتبر رسیده که خطاب از مصدر زده
رسیده که یا موسی دروغ میگوید آنکه میگوید من صدرا در دست دارم و از اول شب صحیح
همه را میجوید در حدیث معتبر شخصی بخیرت حضرت صادق شکایت کرد از تنگی معاش
و نهایت پریشانی حضرت فرمودند مگر غار شب بخوان آن شخص عرض کرد که میخوانم حضرت
روی بچشما نمودند و فرمودند دروغ میگوید چرا که از خصلتها میستعدوی که منوط در غار
شبست یکی آنستکه ضامن است بر وضع پریشانی فدای آنشب را از صاحب خود چنانچه
آن شخص هم مقرب بکذب خود کرده اخبار و احوال دیش و فضیلتی تمطلب زیاده از آن
که در این رساله معدوم البسط شرح توان داد همین قدر بجز مشافقان کوی محبت کانی
که فریب ابلهس را نخورند و خود را از این فیض عظمی جاودان باز ندرند اگر چه کسی بگوید
مژده لذت مناجات و دست هم بان خود را در وقت تنهایی چشید متصل نظر را نوقت
را در روایتی بخیر که عاشقان شب را نزنند کرد در بام دوست پرور نزنند
هر جا که بود در شب در بندند الا در دوست را کتب باز نزنند ایضا صحیح است که ایضا
للمحبت بنام کل ندم علی الحی حجام خواب عاشقان حرام بود خواب با نکر کند
که حرام بود بلی اینست که حضرت رسول فرمودند بجز بل در ناکید امر بر ناز شب چندان برین
نزول کرد و بر مبالغه افزود که هر کس از اینک واجب خواب باشد و فرمودند یا علی بر تو باد غار
شب و این سخن را سه دفعه فرمودند بسند صحیح منقول است که هیچ کسی نیست که بعد از خواب
یک مرتبه یا دو مرتبه بیدار نشود پس هر گاه بر خیزد و مشغول عبادت کردید که خوب و الا
در کوششهای او شیطان بول میکند و او را گسل میسازد اما در اول شب چون پاره از صوم
خیالات بیدار کرد و غیبت هنوز در همای اشغال و تعلقات خود پروراز
میکند و ربطش بان عالم ناقص است پس باین علت شیاطین بر او مستولی میشوند

و خیالات

و خیالات باطله او را به صورتهای گوناگون در نظر او درمی آورد و در وقت خواب نفس را
فی الجحیم فراغتی حاصل شد و خیالات فاسده که از راه و در زندهای مشاعر بدیهه بر او داخل
میشد همسود و کردید فی الجحیم او را با کشیان قدیم میاد می آید و با و کستان روحانی طریح
می اندازد هر چند از اول شب دور تر میشود و نفس خیالات بیداری بیشتر میگوید و پروراز
بعالم بالا رسا تر میشود تا آنکه چون وقت سحر می شود در زمین آسمان زمین و هوا تا و خورشید
وزینت های رنگین بدر رفته و بریز غرش الهی بصحبت معربان فایض کرده استیلای شیطانی
ضعیف میشود الله ربانی ملائکه آسمان برای تمیز عالمان و بیدار کردن خواب غفلت بلوغ
کان و دور کردن عساکر شیطانی و چنانچه فرمودند نعوذ بالله من مشرود
انفسنا اینست که فرمودند چهار چیز است که کش بسیار است آتش و خواب و پیکار
و دشمنی امداد در آنوقت خوابهای رحمانی و اخلاص است سچا بر ارواح مؤمنان فایض
میشود و ایشان را برای غار و تفریح و زاری و توبه و پیشانی آنچه در روز غفلت کرده اند
بیدار میکند و باین سبب نماز شب را در آنوقت مقرر ساخته اند و آیه کریمه
اِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ الْمَشْكُورُ وَ طَائِفَةٌ مِّنْهَا قِيلًا وَ شَأْنُهَا وَ سَمَاءُهَا
که حاصل معجزات آنستکه عبادتیک در شب کرده میشود موافقت دل باز بان در آنها
پشترت و کفشار در آن درست تر است پس زهی سعادت مندی که قدر آنوقت را
بداند و اندازد آن نعمتهای بی اندازه را بشناسد بیعت و وقتب خوش آنرا که بود
ذکر تو مومن در خود بود اندر شکم حوت چه یونس و ملائکه روحان را بر وضع و کسب
شیطان یا و خود کرد و اندو در روح مقرر خود را از آلودگیهای تعلقات دنییه پاک

کردانیده بساحت قرب پروردگار رسد و در آن وقت مبارک که هنگام روزه
 نیا تمیز با سبب با خداوند نیا ز خود را هم آواز ایشان کرداند و قدری قدر خود را
 بداند و اندک عمل خود را بداند و آنچه هر قدری را میباید که نغمه شود و آنطایر خوشی را
 و نفس علایق محسوس کرداند این فیض عظمی و این نعمت بمنتها و این لذت جاودان در
 تصرفی قبضه اقدار کسی در نیاید الا ترک لذت فانی این عاریت سرا اگر لذت ترک
 لذت بدنی و لذت نفس لذت نداند و فقنا الله تعالی و سایر المؤمنین المسلمین
 مسالک المقربین و ملتزمین یوم الغافلین بدانکه وقت نماز شب از نصف شب
 تا طلوع صبح صادق و هر قدر که بصبح نزدیکتر است فضیلت نماز شب در آن بیشتر است
 و تقدیم آن نماز بر نصف شب جایز نیست مگر کسیکه مسافر باشد و مطلقان او این باشد
 که بعد از نصف شب بنویسند نماز کند بسبب وقت سفر یا باعتبار غلبه خواب یا بجهت عذرهای
 دیگر که چنین شخصی بنویسند نماز شب را مقدم بلار و بر نصف شب و لکن باید در شب بجا آورد
 باید بعد از غارتشائین باشد و قبل از غروب آفتاب بنویسند بجا آورد و ظاهر اینست که
 چنین شخصی بنیت او باید نماز شب را بکند و هرگاه بعد از نصف شب ممکن بشود که نماز کند
 ضرور باشد و ظاهر آنست که در این صورت هشت رکعت نافله شب را و دو رکعت نماز شفع
 و یک رکعت مغفوره و توبه را بنویسند مقدم و پشت اختصاص به هشت رکعت ندارد و حکم
 ثابت است در باره هر کس که عذر داشته بجهت غلبه خواب یا عذر دیگر و بدانکه بعد از
 طلوع صبح صادق ایمان باین نماز جایز نیست مگر در صورتیکه چهار رکعت این نماز را
 با اعتقاد و اتیکه شب باقیست قبل از طلوع صبح کرده باشد و بعد از آن معلوم کردید است که
 صبح طلوع شده است در این صورت بنویسند که نماز شب را با تمام رساند و بعد از اتمام
 نماز شب

نماز شب شروع در نماز نماز صبح نماید و نماز صبح را بجا آورد و پس هرگاه قبل از شروع در
 نماز شب میدانست که وقت همه نماز شب را وسعت ندارد و چنین صورتی گفتا کند با
 بنماز شفع و مغفوره و تر و بعد از نماز صبح هشت رکعت نماز شب را قضا کند و چون خوابد
 که شروع کند در نماز قبل از تکبیرات اقتضای اینست عار بنویسند اللهم انی اکتفبه الیک
 ببتک بیتی الرحمة والیه و اقلتم بهم بین یلیقا حوائجی فاجعلنی بهم وجهی
 فی الدنیا و الاخرة و من المقلبین اللهم ارحمهم بهم و لا تعذبهم و اهدهم
 بهم و لا تضلهم بهم و ادرهم بهم و لا تحرمهم و اقلتم بهم لی حوائجی فی الدنیا
 و الاخرة انک علی کل شیء قادی و بکل شیء علیکم پس اقتضای راه و عذر آنها
 بجا آورد و بعد از آن مشغول به هشت رکعت نافله شب شود و دو رکعت بکلام و دو رکعت
 اول مستحب است که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرین بخواند و در رکعت
 دوم بعد از حمد قل هو الله احد و بعد از سلام تسبیح حضرت فاطمه را بگوید و کعبه شکر
 بجا بیاورد و مثل سجده بعد از نماز فریضه اما ذکر این دو سجده شکر امنیت تسبیح قل هو الله
 سرب الملائکة و الروح و بعد از این دو رکعت مشغول شش رکعت دیگر میشود و مستحب است
 هرگاه وقت گذشته باشد در این شش رکعت بعد از حمد سوره ای طرانه بخواند مثل اصف
 و اینها و حوامیم و اگر وقت شب سوره ای کوچک بلکه بجز شها الکفا علیهم انعم و مستحب است
 سوره بزرگتر را در رکعت اول و سوره کوچکتر را در رکعت دوم بخواند و بعد از آن
 شدن از رکعت هشتم مستحب است گفتن تسبیح حضرت فاطمه و دستها را بر دل رود
 یا الله بگوید و بنشیند دعاست و طلب آمرزش کند از جهته خود و والدین و برادران
 رزقنده و مرد که در حدیث مشغول است که هر که در غایب برادرش من خود را دعا کند

کند بدون شایده اغراض فاسده ملکی از زیر عرش فریاد میزند که در برای تو باد و ده برابر آنچه
 از برای او خواستی و حاجات خود را طلب کند که موضع استجابت دعاست پس از فراغ
 شدن دو سجده شکر بطریق مذکور بجا آورد و بعد مشغول شود به نماز شفع و مفروضه و ترغیر
 شفع دو رکعت است اگر پیشه هوسرت که قنوت ندارد لکن مرحوم مجلسی ره فرموده اند عدم
 قنوت در نماز شفع روا نیست ضعیف و بعد از نماز شفع نماز و ترغیر بجا آورد و آن
 یک رکعت است بعد از آن سوره توحید سه مرتبه و الا یک مرتبه و سه مرتبه بگوید **اللَّهُ**
اَللَّهُ وَفِي وَصْفِهِ ذَاتِي كَيْفَتِهِ وَبَعْدَ مَشْغُولِ قَنُوتِ شُودِ وَدَرِ قَنُوتِ كَيْفَ اَمَّا كَلِمَاتِ فَجِ رَا
بِكُلِّ اَخْضَعُ وَخَشَعُ وَسَمِعُ كَمَا كَرَبُ لَزِيذِهِ نَامِي اَوْ جَارِي ثُوْدِ اَلَا اَوْ جَارِي كَرِيهٍ بِلَارُو
وَا تَوَا نَمَا بَرَسَعَتْ وَوَقْتُ قَنُوتِ رَا طَوَّلُ بَدِيدُ كَمَا جَاتِ دَرِ مَكَانِ صَلُوتِ بَا حَضْرَتِ شَمَا
اَلْحَا جَاتِ سَبْتِ وَا دَابِ قَنُوتِ نَمَا وَتَرَسُ خَيْرُ سَبْتِ اَوَّلِ دَعَا كَرُونِ وَرَجِي حَيْثُ مَوْضِعِ خَوَا
مَرُوهُ وَخَوَا زَنَدَه بَا شَدَ بَا نِ طَرِيقِ **اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعُلَدَانِ وَفُلَانِ وَهَمِ اِيْنَا زَا ذَكَرَكَ**
وَا بَا يَطْلُ وَخَشَعُ وَرَزَنَرَا رِغْدَه وَمَحْسُوبَ نَدَارُو وَدَوِّمُ اَلْمَكْمَلِ سَتَعْفَارُ كَبُو يَدِ مَشَا وَمَرْتَبَه
بَا صِدْقِ مَرْتَبَه كَرِ دَسْتِ چَرِبِ رَا بَلَدُ كَذُو بَا وَسَبْتِ رَا سَبْتِ اِسْمَارُو اَمَّا صِدْقِ مَرْتَبَه اَفْضَلُ اَسْت
اِرْغَشَا وَ مَرْتَبَه وَصَوْرَتِ اَن اِيَسَبْتِ اَسْتَعْفِرُ اَللَّهَ وَا اَتُوْبُ اِلَيْهِ يَا اِيَكُ اَسْتَعْفِرُ
اَللَّهَ وَفِي وَا اَتُوْبُ اِلَيْهِ يَا اَسْتَعْفِرُ اَللَّهَ بِحُجُوعِ طَلْعِ وَجَرِيحِي وَا اَسْأَلُ فِي اَمْرِي
وَا اَتُوْبُ اِلَيْهِ وَبَعْدَ اَزَانِ هَمَّتِ مَرْتَبَه كَبُو يَدِ هَذَا مَقَامُ اَلْعَا لَمَلِكِ لِيَكُ مِنْ اَلنَّارِ اِيَكُ
وَبِ اَسْمَاءَتِ وَظَلَّتْ لِقَسَمِي وَبَسْمُ مَا صَنَعْتَ هَذَا وَطَلْعَتِ اَلرَّيْحُ جَزَاءُ بِيَا
كَسَبْتِ وَهَذَا وَرَبِّي اَقْنَيْتِ بِهِ خَاصِعَةً لَنَا وَهَآ اَنَا ذَا بَيْنِ يَدِيكَ فَخَذْنَا
لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي اَلْوَضَا حَتَّى اَتُوْمِنِي اَلْكُ الْعُقْبِي لَا اَعُوذُ فَا نِ عَدَّتْ نَعْدُ
عَلَيَّ بِالْمَعْصِيَةِ سَمِيحًا اَزْ اَدَابِ قَنُوتِ وَتَرَسُ صِدْقِ مَرْتَبَه اَلْعَوَّلُ كَلِمَاتِ هَسْتِ بُو رَا نِ
كَبُو يَدِ وَرَبِّ اَغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَتَبَّ عَلَيَّ اَلَيْكَ اَنْتَ اَلتَّوَابُ اَلرَّحِيْمُ وَتَرْتِيَبِ
 در میان

در میان دعا و استغفار و العفو بهین پنج است که ذکر شد هر گاه بخواند هر سه را آنرا اندکی یا
 بخواند اول را بدویم و مقدم بدارد و دویم را سیم و بعد از فراغ از قنوت رکوع و سجود کند و
 سلام دهد نماز را و بعد از نماز تسبیح حضرت فاطمه را بگوید و دو سجده شکر بطریق که بعد از
 دو رکعت اول ذکر شد بجا میآورد و بعد دو رکعت نافله صبح را بجا آورد و بعد از آن نماز
 صبح را بجا آورد با دخول وقت صبح صادق است **بیان فرائض و فوائدها**
بدا اَلْمَكْمَلِ نَامَا نَمَا مَرْتَبَه سَبْتِ اَوَّلِ نَمَا زَا بَا يَدِ كَرُو وَ نَامَا نَمَا نَمَا مَرْتَبَه سَبْتِ
قَبْلِ اَزْ نَمَا نَمَا بَا يَدِ كَرُو وَ نَامَا نَمَا مَرْتَبَه چَا رُ كَرُو سَبْتِ اَكْبَرُ اَزْ نَمَا مَرْتَبَه بَا يَدِ
وَ نَامَا نَمَا مَرْتَبَه سَبْتِ وَا بَا يَدِ اَشْرَفُ اَزْ نَمَا مَرْتَبَه بَا يَدِ اَشْرَفُ اَزْ نَمَا مَرْتَبَه
رَا نَمَا مَرْتَبَه مِيَا مَمْدُ وَ نَامَا نَمَا صَبْحِ دُو رُ كَرُو سَبْتِ وَوَقْتُ اَن قَرِيْبِ بَطْلُوْعِ صَبْحِ
 صادق است که باید بجا آورد

در بیان نماز آیات است

بد اَلْمَكْمَلِ اِيْنِ نَمَا زَا وَ حَسِبَ يَتُوْنُو ذُو كَسُوْفِ اَحْشَابِ وَ حَسُوْفِ مَا هُوَا مَرْتَبَه اَشْرَفُ اَزْ نَمَا مَرْتَبَه
 و در زلزله و شوره آتشفشان که هر آینه که از جانب خدا باشد یعنی از آسمان حادث شود
 که موجب خوف غالب خلق گردد نماز واجب میشود مانند باد های بسیار شدید که بر بلاد و غلات
 بود خواه رنگین باشد خواه نباشد و صاعقه های عظیم و رعد های بسیار شدید و تاراج
 باشد قضایست مادام که تمام قرص کوفه باشد و عمل کردن بقول مشهور علی احوط است
 و اگر مطلق نشود تا وقت بگذرد و مشهور میان اصحاب آنست که قضای کسوفین واجب
 و اجابت است مگر آنکه تمام قرص کوفه باشد و جمعی گفته اند که قضا و اجابت مطلقا و کیفیت
 این نماز آنست که قصد کند که نماز آفتاب گرفتار زلزله یا آیات میکند برای قضای خدا

قربت الی الله پس تکبیر الاحرام بگوید و حمد و کسوره را بخواند پس رکوع کند و سر بردارد و سینه را
 که سر برداشتن الله بگوید پس حمد و کسوره را بخواند پس رکوع کند تا آنکه پنج رکوع بعمل آورد
 و از رکوع پنجم که سر بردارد سبحان الله لمن جعله بگوید بعد از آن تسبیح درود و سجده بجا آورد
 پس بنزد و بر رکعت دیگر بجا آورد بستم رکعت اول و در سر برداشتن از رکوع و هم بجا
 تکبیر سبحان الله لمن جعله بگوید و اگر در رکعت اول بعد از حمد بعضی از توره بخواند و رکوع هر دو
 بعد از سر برداشتن تا توره را بخواند اعاد کند هم را و اگر توره که پنج آیه باشد تفریق کند
 به پنج رکوع بیک حمد که در رکوع اول خوانده اکتفا میکند و هم چنین در رکعت دوم یک حمد
 و کسوره چنین که تفریق کند کفایت میکند و بهتر است که بطریق اول بجا آورد که در حمد و کسوره
 بوده باشد اگر وقت سینه و الا فلا و در نمازهای مستحب افضل و اولی نما حضرت رسول است
 که بجا آوردن آن ثواب عظیم دارد و خصوصاً
 در روز جمعه

حاجت برآورد
 در نمازهای تو ای کعبه
 و آن که هر کس در نماز تو ای کعبه
 بر سر نماز تو ای کعبه
 بنهاده نماز تو ای کعبه
 در رکعت اول و دوم
 صد بار یا بگوید
 میت از خود جدا
 زینت بنوعی که خواهد
 اطفال تشنگ آب
 عیب از دست نماز تو ای کعبه
 اصغر و حق تو ای کعبه
 طفل صغیر در به ملا باشد این روا
 سه بار بگوید
 زینت بر سر نماز تو ای کعبه
 هر خطه بر سر نماز تو ای کعبه
 بگردن امام چهارم که طناب
 تب دارد و تب م سر بر آید

برکت زینت نماز تو ای کعبه
 با غل شده بر سر با حق خدا
 بر بوسه که ختم رسول چه خیران
 هر دم زینت بر سر آید
 در مجلس زینت بر سر آید
 در وقت زینت بر سر آید
 در جرم کلید زینت بر سر آید
 این نظم یک سال علی جا
 صاحب مجلس عادت این چه چه بود
 این بوده است از ازل و اصف جفا

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ انشاء الوجود من العدم ويوجع في الدنيا بعد الملمات
 طوائف الأمم وينبعث يوم الحزاء كل من سلم ومن ظلم وصلى الله
 على محمد طاب ثراه وسلم على آل محمد وعلى النبي وآله وصحبه
 الأئمة الطاهرين الكرام والحمد لله الذي خلقنا من نوره وخلقنا
 فأنما ساء الله مقامه نفسه بعد قوته في العالم وعلى النبي عشر الذين
 كل واحد منهم بنور وسواد الظلم خصوصاً خاتمهم الذي بعثه
 الأخرى قسطاً وعدلاً بعد ما ملئت ظلماً وجوراً في جميع البلاد
 حتى التوراة والدينام اما بعد شناختن خداوند تعالی عز اسمه بر هر
 وجهیست و صفات ثبوتیه و سلبیه اش را در حق بر هر وی شعوری لازم است
 بدلائل عقلیه و تعلیمیه زیرا که عقل دور بین طریق راه هدایت است حصول معرفت
 بصفتات باید با بحث و حصول نوبت است جهل و نادانی است عقاب و عذاب است
 کما قال الله تبارک و تعالی و ما خلقت الجن و الا اناس الا ليعبدوا
 بنده باید اقول تحصیل معرفت آنکه هر کس بجهت آنکه آنگاه او ندیکانه ابواب تحقیق بر ما
 کشد و در راه تائید با نموده و جمیع علوم را با القوه دلائل ضروریه از هر یک است و بدین
 در وجود ما راه داده در روز استیجاز از ما سؤال فرماید ان التمع والبصر والفؤاد

کل اولئک

کل اولئک عنهم مسؤلاً و در جای دیگر میفرماید و لقد کرمنا بنی آدم و جعلناهم
 فی البر و البحر و فی الارض و فضلناهم علی اکثر من خلقنا
 تقصیلاً خداوند بندگان را بر بسیاری از مخلوقات تمیز داده و بعل و فلق و غیر علم
 و حکمت و صورت و تدبیر و امر معاش و غیره آنگاه و ایشان را اکرام و اشراف علی بنی آدم
 بطوریکه آن نقاش لرزل و آن خداوند لرزل و لایزال بر این نقش و بر این تصویر قبالت
 الله احسن الخالقین فرموده یکسان که کشش یکسان است و بر این تصویر قبالت
 زبان زبانه و وصف صفات او عاجز جهان زبانه جمال او مجمل هو الله یصوبکم
 فی الاقطار کیف یشاء پس چنین بنای عالم امکان چنین مهمان خانه با این
 فراوان بنامی رفیع و بقعها میضیع نهاده چندین هزار سادات عزت ستاره
 نموده این عرصه ظلمانی بر این چراغ نور آفتاب و ماه تاب روشن و صفا کار با نوا
 نقشها و زینتها و مانند آرزوست پس شکر این نعمت را بر ما فرض که هم بدل و هم بزبان
 و هم با بعضی و جوارح بنمایم زیرا که هر عضو را خداوند برای طاعتی آفریده هر که شکر آن نعم
 منعیم نکرده همیشه معذرت و در نظر خالق و مخلوق همجور است در بخشش بارشود و
 دلش پایدار کرد و الا کردن از شکر منعم هیچ که در پس سر بر آری هیچ هر آن کس
 که لغزان نعمت کند بدست خود او هیچ خود نکند هر سر موی که وجود ضعیف باشد که شود
 هزار زبان شکر یک نعمت از هزار هزار تا قیامت اگر کند بسیار شود گفت از هزار
 این سخن گفت عارض عیان فصل ما بندگان که در شکر کردی نعم بیمنتهای خداوند
 مهربان باید شکر نعمت وجود و وجود امام زمان علیه السلام الله الملك المنان بنمایم زیرا که منظر
 قدرت پروردگار است و کانی امور در ذیل عنایتش بر هر در است طبع حاجات و کفایت

مهمات فتح حتم محو اثبات رفع نفع و ضرر در رسیدن نباتات و اشجار و انبار
نزول باران و در ذائق بذک آن کشف کرب غنا و فقیر شفا می رانند هر یک از شعوب
الدنیه بر بینه استلا بواسطه آن وجود مبارک سبب نعمتهای طاهره و باطنه غیره محصور
معدوده و لایحه و لاخصی در بر کات وجود آنجا سبب رحمتهای فراوان از حضرت
سبحان بواسطه امام زمان است فی الحقیقه با مجبول و مغرور احسان آنحضرتیم اللہ تعالی
صل علی و لیتک المبحریتک انظار بامرک التامی الیک الدلیل خلق و اسطه
نعمت داعی علیک حجتک علی فی ارضک شاهدک علی عبادک دنیا
مانند خیمه است وجودش مانند عمود خیمه شجره امی محض آیات الهی است
و کی سلسله اسهل و لایب مرمیت محراب ناز عارفان ابرویت سرچشمه زندگانی است
وجودش حافظ وحی داعی خلق و اسطه نعمت داعی علم منبع تر و خازن حکمت و محل
معرفت داعی امت محی سنت و جل رحمت و غایت سطوت و سلطان منصور
و لقص مخصوص و اصف مخصوص ثمره شجره طیبه احمدیه ضیاء حدیقه زکیه فاطمیه
مظهر دین مؤنس قلب مؤمنین اسم اعظم الهی و شکره جمیع حضرت رسالت پناهی ما
معین متم آل طه و سین حاتم اولیا و سیده اقیانین کاسل بائس شدید و قائم با
و مفتاح غیب مظهر ذات الیه کل شجره طیبه ستر عیدر جیات قلب و اسطه فیض
ارزاق بسوی خلق بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست ای آفتاب رخ بنما
از نقاب ابرو کان چهره مشعشع تا نام آرزوست نشنیدم از بهای تو اولی از طبل باز
باز آیدم که ساحت سلطنتم آرزوست یعقوب دل در در شهابیزنم دیدار خوب
یوسف کفغانم آرزوست بمقاد و لویقت اکثرین بغیر حجه الساهت با هلهها
اگرین

اگر زمین بخوابد از تحت حالی باشد هر آنکه اهلش را فروبرد و الا ان عقیده شیعه است
بر بقا و وجود و تخریب حضرت که اگر نباشد باران نمیرسد و گیاه نمیرود و ارسال دوستی
شش کنون زنده است محل و ما و ای آنجا و آن آفتاب عالم تاب از دنیا خارج است
و در سرداب محل غیبت آنجا سبب آرزوست و محبت سبب نیست میخورد و میخورد و میخورد
و نکاح میکند و هر سال حج می رود و در بر وجه عالم سیر فرماید و مردم را می بیند و شبها بعضی
هم آن بزرگوار را می بینند و شناسند بلکه تکلم میسند و سبب عبادی از غیبت و کثرت
عمر و طول زمان غیبتش نادر و خاصه و عامه در کتب بطریق قطع در بقا و وجودش
مشحون است علامت است که باید معلوم بشود آنوقت حضرتش از پرده غیبت ظاهر گردد
چنانکه شاه ولایت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام الملك المنان در ذیل خطبه است
که میفرماید فاذا اتممت العلامات قام قائمنا قائم الحقی و زمان ظهور آن وجود
حق منظرش زمان قیام ساعه بر ما ماند سیر حالات آن بزرگوار محفی و پنهان است
اگر بعضی از مذاهب مختلفه بعقیده فاسده بیانات باطله در حق آنجا فائده آتیا
انما عشره جرم اجازه و لرزده الیه ولایت و امامت را منحصر میداند بشخص
که از صلب علی و لطن فاطمه علیها السلام است تقسم و صف خساره حضرتش در حق
میرس که در این آیه صاحب نظران حیرانند در کلمات ائم دین و قاین آیت
ببرکات قرآینه و حقایق صور فراتر مرموزت تویحیه است که بعضی از اهل اهل
استدراک و سنباط ظهورش کرده اند با یقین نموده اند و له جرم کت احدیت آن
مهر ولایت و قی را طلیح فرماید و خروج سیف نماید و انباء زمان خود را از زیارت
حضرتش مثال خود میسند فرماید نیز در حق آنجا بتقول سبب ظهور کند جهت بقا نظام

احکام الهیه و رفع غلام کثیره از منظر عین شرای پادشاه خبان در روز غم شمانه جان
بی تو بلب آمد و دستت باز آئی در اشعار ز نور حضرت حجت اله الاقوم اخبار کثیره است
هر آنکس که بانظار ز نور فرج و خروج ایام عصر مانند بگردشید مرده است اگر عمر
ماندند ولی امید داریم بقاء آنست که بریم در چاکران پیرانش محسوبیم
عبد ویت فطریه و محبت قلبیه که بان جناب داریم از زود عده های مرعوه حقه محروم
مانیم انشاء الله اللهم ارحم الراحمین بنا ایاها وظهوره و قیامه و اجعلنا من
انصاره و اقران نادانان و کتبنا فی اعوانه و خلصنا منه و احینا
فی دولته نامحین و بحقه قاتین و من التوبه سالمین یا ارحم الراحمین
خصل کثیره انما شکره بعد از شکر الطاف الهیه و مستمان اثر وجود امام
زمان یعنی صاحب ولایت کبریا شکرانه نعمت این است از پادشاه و جمعا باید نمود
این نعمتها بی سائیم صحت پادشاه صبرت نمود پادشاه نخل اله است و سالی لطف
خدا و مذمت نعمتان جمیع و لبتان الصلحه و الامان بعد از نعمت صحت هیچ نعمتی
بالاتر و بهتر از نعمت اعلیت نیست و مدار این است و نیز نسبت بوجود خود
اعلی حضرت قدر قدرت است پس شکرانه نعمت وجود پادشاه و دعایش بر
رعایا لازم است که اگر عیاذ بالله سالی لطف جهان پناه در میان رحمت روزگار
شان تنبیه و بچسب برائی چسب کاری نکند بلکه در پی مال و اموال و خوش
و ناموس چنانکه حیوانات ملاحظه از حال و جوامع انداختن هم همین حال پیدا
میکند اگر صیت عدل پادشاه عالم پناه کوشش زود رعایا نشود در جهت
کجا حاصل کرد و اگر در عهد و امان و ثمرات امن و امان ایام سعادت فرجام دوست

ابدیت

ابدیت عظمی سلطنت عید کبری علی حضرت اقدس شاه ملایکت سپاستید لاطین جهان
منظر الطاف ربانی منبسط فیوضات و ارث ملک سلیمان علی سلاطین کامل کار و ملاذ
خواقین با اقتدار انجمن افزون محفل عدل و در شکر جاهل سوز نهال جوهر و بیدار و اسکن
مشید بنامی و الاشیع مبین اعنی سلطان بن سلاطین و حافان بن الحاقین منظر
الذین شاه مدانه طلال جلاله علی رؤس العالمین و شمع المؤمنین بیقانه الی ظهور دوست
خاتم الوصیین صلوات الله علیه و علی ابائه الطین عیش کجا ممکن بود که این تراب اعدام
در باب کرم و یقین و ذاکر اخبار و فضایل ائم عصرین صلوات الله علیهم اجمعین
علا رضای محزون و اگر احقر ناسبت مؤسس این اساس کرد اقدام در انشاء و افزون
الحی این سلطان رؤوف در میان زمان فرید و از ملوک دوران و حید جامع صفات حسنه
مستخرج کلمات مستحبه شعر این عهد از سپهر عنایات داده شد کوی که از قدیم و صدر
دار شد البته این نمره با تجید در شجره تنبیه است و شمشیر نور اله مروره و خطر اله مصحح
از حسن نیت و مکتوبی سر برت و اثر دعوات لیل و نهار مناجات اوقات اسرار
سلطان مشرب زنده در است باش تا صبح و ولتش بدید کاین هموز از سنج است
چنانچه قدر صدقات جاریه و اعمال خیریه مخصوصه باقی مانده و خواهد ماند عمارت قبور
اکثر امام و ابناء کرام با هدایا و مذورات و شمع کثیره و طایف مقرره برای خدام تمام
بقاع عظیمه و قبایر کرمه و مخارج ایام تقرب و داری و انعام که بر ابرین قبور ائمه السلام
با وجود سبک در تکایای بلدان ایران و تکایای واقع در دل خارجه بجهت شمع صرف میشود
و مستریات کثیره که با تمام و مساکین و سادات بنی فاطمه میدهد کتب مناقب و مصاب
با مر دولت بر سال جاب زده می شود از خمر بر ن و از صد افزون است تمام تر و کج مشرب
حضرت خاتم النبیین است و همه این حکایت و ولالت او حسن حال و وقت پادشاه

وقت و سلطان عصر نماید اگر کسی از حالات سلاطین سابقین و ملوک که در اسلام
الحق کرده اند مطلع اند خواهد دانست که مثل پادشاه این عهد و این عصر قائم الخی مشاهد
نشده است صیبت علیها بر عباد الله و دولت علیه ابدت در صباح
و مساء و مفا و مشروبات خودشان را هر سوره بتلاوت آیات کریمه قرآن
رجال و نساء کبار و شعراء و قرات آیات شریفه سرگشته و اهرار مغرور پیدا
کرده اند در تمام ساجد از معتدین فخر استغفار تحصیل مخارج و تکمیل فرشتگان
و تعلیم و تقسیم مسائل شریحه و احکام حقه استغفار دارند و اخصیبت که اگر وجود
ذی جود پادشاه اسلام پناه باشد که شعیب ایمان و آثار وین مبین ظاهر می شود کجا
ما جائز به نسبتی اجراء و انفاذ می کرد و امید است که این دولت مضر بقاء هم آسای
قائم ال جمیع الخیر و سمل الخیر که حجه عصر است هر چند و بهره مند کرد و ادا
بقائه و علیه خدا را ملک و چشم فصل خداوند تعالی در حدیث قدسی زود
که گفت کونوا محضیا فاجبت اعرف فخلقت الخلق لاصحی اعرف یعنی
من کجی بودم پنهان پس دوست داشتم که شناخته شوم پس خلق کردم خلیفان تا بشناسند
مرا با ذل عقلیه و برابری فاطمه و اصول قطعیه و مشاهد آثار غریبه و شواهد غیره و آیات
کریمه و اخبار متواتره و طلوع انوار الهیه و ظهور تکلیفات صمدیه خلقت وجود انست در
این ظلمت مسرای فانی برای هوای نفسانی نیست بلکه برای تحصیل معرفت و هدایت
و شناختن خداوند هم مراتبی دارد و جمیع با ذل عقلیه و برابری قطعیه حکم میکند بر وجود
صانع و انیکوه از اهل نظر و استدلالت پاره از متوسلین خاصه که در کمال ایشان
چنان مجرانی طلب انسان یافته که در جمیع اشیاء بدیهه یقین آثار صفات کمالیه لایحه
را مشاهده میکنند در هر چیزی انوار خدا می پسندد و این اعلی درجه معرفت و کبریت

عبادت

عبادت و ریاضت کلامی که العیوب بمشاهده العیان ولیکن تذکره
القلوب بحقایق الایمان قریب من الاشیاء غیره لا مسم و بعید
غیر صابین چگونه بشناسد و حال مشاهده مصنوعات برکت افروزی دلیل است
بر وجود صانع برکت درختان سبز در نظر همیشگی هر درختش دفری است معشوق
هر چیزیک مشاهده می شود لطف انوار در شجره از شجرات وجود پروردگار است
یا من دل علی ذاته بذاقه و تنزه عن مجانسته مخلوقاته شعرا
هر کجا میگرد از زمین روید و حده لا شریک له گوید مادامیکه جرح عجزه بدون
محک حرکت کند کجا فلک الافلاک بی صانع و محرک خواهد بود پس باید که ششانی
فطری اذنه ن بنی نوع انسان بشناسد حیوانات از وحوش و طویر و دواب درک
این معنی بنمایند انسان که اشرفیت بیشتر باید که استدر اک نماید مخصوصا بعد از
کوشیدن آب دیده شده که سر بسوی آسمان بلند میکنند و توجیهی خالق خود دارند
در سماء العالم بها و منقول است که روزی حضرت سلیمان پیغمبر علی نبینا و علیه السلام
بجست استفا و طلب باران برای بندگان بصبحا فرستاد مروری را دیدند که پشت
خوابیده و دست و پا بگذازد را بجا سب آسمان برده است و این کلک را میگوید پروردگار را
مخلوقات توایم و محتاجیم برزق تو ما را سیراب کردن و رحمت ابر با باران و یا آنکه ما را
هلاک کرد ان حضرت سلیمان رو کرد و خلقی فرستاد که در کوه تحقیق سیرت شد بدو کوه دعا
مخلوق صنعی که مراد از آن مورچه باشد اگر از خدا رسنا سحر انا عرض کنیم بسیار است
سالی از سالیها قحطی عظیمی شده در میان که مردم بستره آمده و طلب باران بصبحا فرستادند
از دعا فارغ شدند اثری ندیدند مردم پراکنده شدند یکی از آنها رفت پناه کوه آهویی را

دید در کوه کوه دال خشکیده که معلوم شد سابقا در آن کوه دال آب آشفاده بود و محفل
شاید آن حیوان بیهوش است چون آب بسیار تشنه بود خیره خیره نظر بان کوه دال نمود
آب بنید مشغولانه سرسوی آسمان بلند کرد و حرکتی در او فرآقطعات ابرها هر شد باران
باریدن گرفت و کوه دال پر شد و آب پوشید سیراب کردید ابر هم بر آید که شد بسیار
در بعضی از کتب دیده دیده شده که در حشک حلق بنیاز ستهاء رفتند آنچه دعا و ذکر
کردند باران نیامد لرزش و هوم بر کشته متفرق شدند برخی کوهها رفتند بعضی بصحرا
شافتند ناگاه دیدند بزرگ عطفان زبان لرزش آدی بران در کرمی پرواز کرده
بزی آمد و رفت بسمت غدیر بامید آب چون که بغیر رسید اورا خشک دیدند مضطرب
شده سرسوی آسمان بلند کرد و ستهاء از تشنگی برای سیر حیوانات نمود جواب آید
را نظر رحمت بان حیوان تشنه در ساعت خطاب بملک الامطار رسید که قطعات
سحاب رحمت ما را بباران این مخلوق ضعیف ابواسطه این خلق ضعیف سیراب کردی
فی الفور قطعات ابرها هر و قطرات باران متقاطر غدیر مملو از آب شد و حیوان
تشنه با سیر حیوانات سیراب شدند پس معلوم شد ذات مقتدر آن فیاض مطلق
مقتضی فیض دادن است ولی قابلیت ماده از ظرف ممکنات شرط است تا ستهافه
فیض شود نفس آدمی نیز از روح عالم علوی بخصیض و حفظ خاک عالم سفلی سیر و رسال
و ایامی چند در آفاق و انفس بجا برده صعتهای محکم و مستحکم جلوه داده بر این
تشریفات مفصله نیز دستور داده ممکن است انسان را که از جاه طلبیعت طلبانه
تم و دود فاه اسفل سافلین باز بعالم احسن تقویم سیر کند و صدق
و لحد کرمناجی آدم باشد تا سرفانی اعلم ما لا تعلیون تا بر کونیه میل
صعود و شمایه ارباب و فوق از غم رود و آرمیده اند و نشاد و نعیم و دعای رسیده اند

مرغان

مرغان عشق را بد و کون الففات نیست چون در فضائی شوق توروزی پریده اند از بقیق
خاققا مسور خرخره وجود بر طارم خطایر قدسی کشیده اند از یار و ناراحت اغیار غنچه
سیر سادات جلالت رسیده اند قال علی ۳ فکله ساعه افضل من عباد الله
من سبعین سنه لودر آنکه در وضع این طبل جیل تفکر و تدبر نمودیم نکات خلقت
هر روزه از ذرات و هم موجودهای از موجودات دانسته که این فلک و آرزو را هر کی است
و برای گردش لیل و نهار است خواهیم فهمید که ایجاد بنی آدم که این عالم برای حیات
چیز و زینت بلکه برای بندگی و معرفت عبادت و اطاعت است اینچه عمر که گذشت
از قضای اوست و در این حال تا که بگویم چنان گذشت یکچه صرف بستان دل شد باین و آن
یکچه صرف بکندن دل زمین و آن گذشت هر از آن هر از آن تا سفت که آینه دل صفای
نذر دود دیده حق بین را جلای نذویم و دومی از جاه طلبیعت بیرون نیامده چشمی
بذرات عالم نکشاده ایم تا بنگرم غیر آنها که داده ایم و بشیریم غیر آنها که شنیده ایم
ولا تا کی در این کاخ مجازی کنی مانند طفلان خاکبازی قوتی آنست بر سر سرخ گشتن
که بودت سبب باین پرواز زاینکی خف چرا از سبب باین بیکان گشتی چه دوان کرد این ویرانه
کسی که مقصود و مرامش بر صعود عالم است باستی که با بندرجات پست میل و زینت طلبی
مراتب دل در وزنهای قلب افسوده که ای بلند نظرش با سدر نشین نشین
تو نه این کج حشمت آبا هست نزار لکنه عرش منزه صغیر مذلت که در این دامک صرافان
هر و غیر سبب و اینم هر نفسی با همت بجایم کجا قال مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام
الغرض تفرق السحاب فوضت میگردید کدشتن ابرهم قدر و تر از رجات پست
دل را بر کسب علف مقامات دیگر تویم و در دشته مثل می رسم بیلی از زر میساید

از فراق بهار و فصل خزان گفتیم غم مخور که باز آید کل نوروز لالهستان گفتیم
بغا و فغانند در نه بر سال کل در پستان کسی که ساعی باشد بوسل دست برسد بدهک
آهی فانیس گردد و صدوقه بالا سحر هم بسعفون در اوقات سحر بار و درگاه حضرت آه
بسر و فی الحقیقه وقتی که نسیم رحمت بر شام اهل طاعت میرسد آن دم که نسیم رحمت در وقت
جانی بن صیغیم نریختیم و میدان بس ناله شوق در سحر که گوم تا دم امید من بعبور سید
زیر بیشتر برای طبعان و عابدان می آید و در خرابی عاصیا میت بند الله
کسی که همیشه امیدوار است از روزی که برسد در زمان بر داری حق گوشت خواب در خوش
با لذت باشد بلکه عشقان و مشتاقان خورد و خواب نذرند عجب کیفینام کل نوم
علی المحب الحرام مشتاق طعام بخورد و لذت ببرد و بخواب رحمت
پذیرد در بیداری با اصدای انس نگوید و در خانه نیاید دور آبدی مادی نماید جامه نرم
بپوشد پیوسته در عبادت بگوشد با حق بزبان شوق از کد از سوز دل ناله آغاز نماید
بطریق موسیقی بنام عزمان که مدت یکت در بعضی از شوق لغای آهی بخورد و بخوابید چنان
بخورد و خواب باشد کامیاب آنکه معشوقش بود چو در خواب یعنی آیش
نذرند در عشق نشواید بهر که دل در در عشق در دمسندان خدارا خواست
تشکیان از اجزای آنست که هرگز از آن ترانه گفت دوست دیده امید
بر دیدار دوست زیرا که کاروان گذشت و هر که رفتی بهی هم کوچ کنیم برویم خدا
شناسی را باید فی الحقیقه از مخلوقات ضعیف تعلیم بگیریم که در بین الطلوعین بطور چه
اوضاع چشم و غلغل در درند و چه آوازها و غوغا و ولول برسد از هر کس بر پانی
صفت حمد تو گوید بیل بغرغوانی و مطرب بترانه پس باید پانصد ششها نفس
اماره نباشیم و در لغت لایذ لغت های دوروزه دنیا نباشیم در پی تحصیل آنچه شوم طلب
وسایل

وسایل حسنه باشیم فایض بمشوبات معهوده کردیم با خدا و نذر من انجم مانوشیم
تا از چشمش بگویند کردیم روزی که بشوق آستان بوسی تو از دل دلتیم برای محبوس تو
بجز تو چه رشته کار است نسیم همه همه اقطع کرد ما نوسی تو پس باید فرشته دوروزه
دنیا باشد بقدر ضرورت در توبه باشد انما الدنیا فناء عیسر للدنیا انبثوت
انما الدنیا کبیت لسیخته العنکبوت روی کز نیست که درون کمان کش است
جای در یک نیست که کین مشوش است دنیا را من کل خطیخته از و حیرت کا خدا
بجزت موسی کلیم است که ای موسی دل خود را بدینا مایل بگردان زیرا هر چه باید بیدار شود
ابتدایش محبت دنیا است از روزی که من حال کسرا که مردم از روزی که حسینند تا ندانی که
ما از روزی هستیم از روزی که من حال کسرا که مردم بر او اطاعت میکنند می کنند ما
ندان که در او اطاعت ما روزی که در آن ترک کند دنیا را و فراموش خواهد نمود آ
و آله محب دنیا اوستی از رزق دور و از سعادت ابدیه بجهت یکند پ مطلوب است تدارک
کنیم در بقیه عمر عمل بفرود بکنیم بدستیکه هلاک شدن آنها که پیش از ما بودند بکار و
وصول اصل و تاخیر اعمال حسنه تا که آن ترک با بن نرسید و محرومان گردانید
عمارات و پستان همی با حق بسبب مردن غیر واقعی اگر شیر زردی اگر سگ کین
خواهی برون بردا کفن قضای کارای ز تو بر بد بود که هر روز ران چو شب ندر بود
تو از دور در قد نشناختی ندانستی که اکنون که در باضی درینا که گذشت جسم عزیز
خواهد گذشتن همی تند و تیز درینا که مشغول باطل شدیم رضی باز ما ندیم و غافل شدیم
تس باید که بیدار و هشیار شد که راه دور و نامولار است و منزل بچون و خطر است
را هر چه چشم خواب نتوان پیمود جائیکه امیر المؤمنین علیه السلام از خوف غشش کند
و گوید من قللة الزاد و طول الطریق و بعد السفر از کس توشه و در زری راه

و طول سفر پس دای بر حال مای وای بر حال مای این معروضه تحقیق فی الحقیقه در نزد صاحب
 حال در باب شوق و حال هر یک کجی از کجی سعادت است و مفتاح هدایت توفیق
 مقبول از مصباح شکوه ولایت و بر توفیق است محسوس از شعاع خورشید و رسالت
 شفاعة المؤمنین و تقیة للظالمین مراعاتی است با دلیل و نصیحتی است بی حد ایستادگی
 جلاء عیون است هر که بدقت غوص کند منقول است هر سطرش از نظر اخبار عیون اخبار
 هر صفحه اش مشارق الانوار هر یک کاشف فضول مهمه و اقیق بینه است بدیهه
 اوصاف اسرار لاهوتیه و کشف فی آثار ملکوتیه است مقبول اهل وجدان است ششانه
 دیده اهل ایمان است و اقیق حقایق معرفت و ایقان است دعای و قایق حکمت
 و عرفان است رکوشانی چشم مجبین ضیاء ابصار مخلصین است این همان خانه است
 که پسا و برسل کفر اند و کیمان و والیان ضار و نذ ایند راء می ششومی راسفیه اند که
 ان الدنیا عیشها حقیر و خیرها لیسیر و اقبالها خدیعة و اداها و اها
 فحجة و لذاتها فانیة و مینا بها باقیة البتة ای هادم الذناب
 انک صیت و انهم میتون و صیت و اذا جاء اجلهم لا یتسألون
 ساعته و لا یتنقدون کوشش پریش همه ما و یکند باب توبه مفتوح و زبانی
 تعذر کویا است برای سفر چتر خود باید زرد تو شها فکر نمود که از غافل سعادت باز
 نمانیم دل بستگی باین عاریت سراسر همت است زیرا که دنیا عین مشقت است
 محسوس است که زرد و دیوار زشت بلا بیار و ان بن چاره چاره و کزیر گاه و
 پناهی ندارد و خیاط قضا جامه وجود اصدیر ابطراز عدم ندوخته و قامت بیج آفریده
 ران با و اجلی نغز و خسته و تقاضش صور موجودات بر صفت ممکنات جز قلم کل مشیخی
 هالک الا بصححه رقم نموده چون وجودی بچاکس تا با فر روشنا نذر و
 ولیکن

ولیکن چون ستمولات شیطان کثرت جهل و نادانی بدیده دل انسان چنان حجب
 کشیده که به اعتباری دنیا را عقبت و در زبده ناز و زوی بصریه و ناز کشیدن بعبث
 پس از آنکه دنیا منزه است از غناک و مصاحبی است بی باک و مجموع است خذار
 و راهی است لغزنده و مرکب است سرکش بکلوه مردم را رفیقته خود نموده و سیلها و کمر از
 زینت خود کرده و حال آنکه نعمت زینتش بقا نذر و فسر است دهنده و ضرر رساننده
 باغ مبررات و توبه بیسیات است ساکنان شرا میجو در و روش هر که با و پناه بود
 مخدوش نماید اولش مشقت و غنا است آخرش نیستی و فاقست اولیما غنا و آخرها
 فنا فی علایا حساب و فی حرامها عقاب پادشاهی دنیا عدلت است و عیشش ناکوار
 شیرینیش تلخ است و غذایش سم است و زنده اش در معرض موت است صحیحش در عودت
 بلاست صاحبان شوکت را حواری میکند و صاحبان نخوت را پست مینماید هر که را
 کند بر زمینش میند هر که با و اعتماد کند اولش را بدر و میاورد اگر دل از غم دنیار
 تواند کرد نشاط و عیش بدر بقا تواند کرد و کرباب ریاضت بر آوردی غمی
 همه که درت دل را صفا تواند کرد زمزمات هوس کربون نهی قدمی نزول در
 کبریا تواند کرد و کز هستی خود بگذری یقین میدان که عرش و فرش فلک زیر پا تواند کرد
 ولیک این عمل بر هر و ان جلاک است زنا زین جهان ترک کی توانی کرد
 دنیا هر که را جامه پوشاید عریانش کرد تو آنکز لیش فقر است و شادیش اندوه است و شش
 بیماری است قوتش ضعف است عزتش جزاری است و در عین خدا کسی میدید ناگاه
 او را الطعم دیگری میکند و هنگامی که کسی خدمت مینماید ناگاه او را خادم دیگران میکند
 گاه هست که شخص را بطلای میکشاید و گاه هست که دستش را بسؤال دراز مینماید در کام

اعانت امانت میکند و در انسانی بزرگی حقیر می شمارد و در وقت نافرمان برداری
 نافرمانی مینماید و در سر می بگر سکنی است تا میسازد و در انسانی زندگانی میگرداند
 تاج سروری بر سر او میکند و شام رویش را بجا کت مذلت میمالد صبح
 قدرتش را بلند شام و پیش را در بند میکند صبحگاه بخت شامش میماند
 شبانگاه بزند ان قبرش برساند شبانگاه درش تحمل برای او کند تراند صبحگاه او بر
 عارش می نشاند اول روز آلات بود و لب بر پیش چشما میکند آخر روز نوحه کوشش را
 بنوحه سر پیش میرساند اورا بطوری جلوه میدهد که اهلش باو تقریب میزند او را
 بخدمتی میفکند که اینسر از کویان میشود دنیا همیشه در تغییر و زوال و مقرب احوال است
 و اهل دنیا همیشه نشانه تیرهای بلایند و همواره در کرد و مرکب و فانیند از نظام دنیا
 حال پیش معلوم از گذشته احوال آینه هوش مفوم کسی که صبهای دنیا را خمید
 باید از در حد زباید و بدانند که هر که دنیا را حاصل اقامت افکند بفرمان آخرت
 رحلت میکند آنچه برای او جمع کرده پراکنده میشود و آنچه برای دنیا سعی کرده ضایع
 مینماید بناها تلک حکم ساخته خراب میشود امورش بمرات بد بمران میرسد و فرزند
 یتیم و حرمش با دیگری هجوم میشود خدمتش شکسته و بساطش چیده میشود اما در
 مدر و س و مالش تقسیم میشود و ارث و شمانش شادمان و بر سر بردوش کلان
 دوستانش گریان و فغانش ویران او صاحبش معطل است انس چشمت میل
 زمانه نیندز او ای جویش در دما که اچ حکیم خردمند عاقبت محمود چه کجها که
 نهادند و دیگری برداشت چه رنجها که کشیدند دیگری آسود آیا ماسکن نیستیم
 در خانه جایتیکه پیش از ماسکن بودند و عرش از عرشهای ماطلانی تر انشان
 بیشتر

بیشتر اما نشان زیاد تر توبه ایشان فرادان تر دنیا را پرستیدن بجهل و نادانان که همیشه
 هستند در نعت و فزادان عاقبت مردند و مالها را بگور بردند توبه ایشان ندادند
 کونی با ایشان نرسایند که خود را با ایشان برسانند با مال حوادث روزگار شدند مانند
 بلنگی و تاریکی برای انان مانند جزه امانت و پیشه هستند در زیر حاکمانا حشرتها و
 پریشان و پراکنده استخوان اگر در کجی جمعند ولی فرید و حیدند اگر چه بخانند و اهلشان
 نزد کند اما از همه دور و نا امیدند و خرمیند از روشنائی بظلمت قرار گرفته اند از دست
 بیضیق افتاده البتة عاقل بصیر چنان دنیا می پرفانی را اختیار میکنند و دل با و
 نمیند و دورا را جز دور میزند بعضی الدهر و الايام و اللب حاصل وقت
 بما تموی من الخی غافل سرور لشی الدنيا غرور و حیرة و عیشک
 فی الدنيا محال و فاطل تزود من الدنيا فانک دلجل و باور فان
 الموت لا مشک فانل الا انما الدنيا لکنزل و لک افان عشی و هو فی
 الصبح دلجل ایلامنزل از تر بکن از این خاکدان غیر قرب دوست دیگر چه پشیمانان
 که بقا خواهی فایا بید شدن در وصل دوست کی فایا بقا بقای بزر عجم جادوان
 رحمت نایاب باطل راه میجوئی عجب باذر این نامی است در عالم نشان
 مال دنیا مار کجش رنج و رحمت محنت است چاه او جاه است شربت ضربت دوش را
 حالیا از دیگری عبرت نیگیری مگر عاقبت عبرت تو خواهی شد برای دیگران
 پشویان دین برای مشبه غافلین در مذمت دنیا مشهار زده اند فرموده اند بنای
 مانند گرم ابریشم هر چند بر جزو بیشتر بقدر اهرش مسدود تر میشود خلاصیتش مشکله
 می گردد تا بجدیکه در ایمان از رخ نمیرد فرمودند مباحثید مانند کوه خندان فریب که کوشش

بواسطه فزونی باشد و نیار مانند پلی بداند که بزودی بگذرید و بر گردید واضح است هر چه
تخصیص دنیا بیشتر کند حرصش زیاد تر شود مثل دنیا مثل آب شور است که هر چه شخص
تشنه بیشتر میخورد تشنه تر میگردد تا وقتی که از تشنگی هلاک شود مثل دنیا مثل مار
خوش خط و خالی است که پشتش در نهایت لطافت و نرمی است و گمشوار زهر
و کشنده و عاقل و انا از زهرش حذر مینماید ولی طفل نادان بزهر خط و خالش میکشد
و با او مشغول بازی میگردد تا آنکه هلاک می شود ظاهرها صلیح و باطنها قبیح
ظاهر دنیا صلیح است و باطنش قبیح است آدمی باید در دنیا مانند سوره سوره که
در روز لبیا کرم بدخنی برسد در سایه اش فدا کند و رحمت را بگذرد و برود روزگار
هر چه سعی کرد بجز آنکه مولی الموالی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را فریب دهد چند خود را
جلوه دارد حضرت اعتقاد فرمودند حتی طلبش با این خطاب نمود یا دنیا یا الدنیا فی غیر
غیرها لا اخلص فیها یعنی ای دنیا می دانی من فریب ترا نمیخورم برو
و دیگری را اول فتنه خود کرد آن مراتب حاجتی نیست زیرا که سه دفعه ترا طلاق نموده ام
دیگر رجوع نمیکنم دنیا مانند خانه است پر از متاع هر چه متاعش بیشتر در دوزخ است
زیادتر این خانه عاریه هر قدر ایمانش زیاد تر شیطان که دزد ایمان است و کیش
زیادتر معذالک آدمی بپوست بجز او صانع تازه و امان بی اندازد است غافل از آنکه
اجل برسد و گذشتنی میکند و باطل شدن باطل می شود و نیاکرد و هیرا بخانه و کرد و هیرا
بود بر آنجا جا بود اموال جمع را جمع میگرداند از زلزله را بجای افاضل فاجران را در کف
عاقبت می کشد و هر از زعفران میسازد از پیاده بر مرکبها سوار میکند از شدت نعمت
از تعبیر اجحت و استرحمت میکشد دنیا کاهی آدمی را میگرداند و کاهی میگرداند

ولی مرگ در رسد و برود شسته شود صبح آگاهی طبع کند مصدوقه الناس بنام
اذا ما لقا انبتهم و بیدار شود از وقت خوابد است که چه ضرر باین بدن نماند
رسیده و مستحق پیغمبرها گردیده این همه مذمتی که دنیا دارد و کاری کنیم محل ملامت دنیا
واقع شود دنیا ما را مذمت نماید زیرا همه ما را از حال خود آگاه نموده تصور کنید بسیار
بیماران را متوجه حال جبهه شدیم طلب شفا برای ایشان کردیم طبعیان حاضر نمودیم معصیت
اطباء ما هر دو مهر با اینها هیچ نفی با ایشان نخبشید آن چه سعی کردیم ایشان را از زنجیر آن
برایم مفید نیفتاد چگونگی دنیا را مذمت ننماید و حال آنکه همین بیمار را مثل برکت
ما قرار داده که از حال خود آگاه باشیم هر دو خود را از مردن ایشان یاد آوریم چون
قبورشان عبور کنیم لرزوی حیرت نظر کنیم از زمینشانی و خوششان و دوستان ایشان
استخوانهای کوسیده ایشان بنامیم و در زیر خاک عبرت بگیریم برای شبیه خود تا که شفا
دید آن امیر مؤمنان علیه السلام بنمایم با لغتاً بگوئیم سلام علی اهل القبور
الد و ائس کانهم لم یجلسوا فی المجالس و لم یشرابوا من باء الماء
مشرقیه و لم یأکلوا من کل و طب و یا بس همه اشخاص قومی و صاحبان
و شرکت بودند تعیشها نمودند قصر ساختند همه در ولدی خویشان همه والد
حیران و پریشان همه در این عالم سعی کردند و کوشیدند در تأیه حرص جویشند مانند
حز و دند و کینه و خنما پر از سیم و زر کردند و سودا بردند و حیلها کردند تا نقد را برون
و تخم محبت دنیا را در دل کاشتنند عاقبت رفتند و همه را گذاشتند که تو کوی
حین جنات و عیون و ذریع و مقام که نپید عاقبت بدر مرگ کشیدند
و از دست ساقی اجل این شربت ناکور را چشیدند اگر کوشش شنوا با از غاف

ز خاک کورستان این نذا بند است که ای جوانان و ای پیران جاهل کامل سرگشته
ما چو پستان بریز خاک خفته ایم که هر یک مانند ماه دوخته ایم که در یک
مهفته از یاد شمارفته ایم ما نیز پیش از شمارشما در این جهان فانی بر بساط زندگی
و کامرانی بوده ایم اکنون سرخاک گردیده ایم ترک این عاریت سرآمده ایم
پستان عجزه دنیا را مکیده ایم عاقبت شربت مرگ را چشیده ایم نزار اهل عمل
را حتی دیده ایم نزار مال دنیا منقش یافته ایم اکنون ما را نه خوشی و نه بلاشی و نه
سایه و نه پناهی و نه بدی و نه از نام ما جز می و نه از اجسام ما اثری پدیدان
پوسیده استخوان های ما پاشیده و خاکمان ما خراب منزلهای ما در زیر تراستی
لبهای ما بگرد آمیخته و نه انهای ما فوریخته رخساره ما را خاک خورده و خاک
ما را با برده مرغ روح از سر ما پریده و سبز و صرست از خاک ما دمیده ما در خاک
تیره و شما در خواب خیره فاعبیر طایا اول الالبصار نزارم نشان شایع یک
فوکلی که نشسته شد بلیلی در آخر نیک ماند و عدلیب جهان شادمان
ماند و بلیل غریب اگر عزم صد سال شاد و دلست در این نشانی آخر
نیایست زینت نظر کن با عمارت پیران زبا و اجل قطع شد ناگهان
چو شد آدم و نوح و ختم و رسل کج رفت انهادی و عقل کل خداوند
گفتش که ای پسر من تویی میت و انهم میتون کجا بندش آن
نیکو سوگند کشند و بقند ابن اللوک زنجی بجا ماند و نه تاجش ن
تراب لکشت معراجشان کجا بند اندوستان صمیم که بودند در آن طبعیم
بسار روز کاری که با ما لها بعیش و طرب چکلی سا لها

بمبا

همه با عمارت و پستان و باغ
که کو یا مقیمند اندر و هوور
بر بین هیچ امیدشان کشته شام
بر بندند و رفقه لزا این انجن
نه مقصود همسره از جمصل
الا ای مهر منم کن فکر کار
عمل را تا صالح ای نیک خو
برادر عمل نه بسیم و زرت
عمل بر اند ز کردار زشت
که تو صاحب وقت و عقلی و هوش
چه محزون و ذکر مشورتی پرست
ز خود دور کن نفس آماره را
مجدد نما خویش را ازین مهاس
شبی بجه طاعت تو از حامی خیر
که این اشک در شرجون کوهرت
بنال از معاصی بشو عذر خواه
اگر بنده عاصی و اهل دل
مبادا اثری خار آخر نفس
دوستی دنیا و محبت این عاریت سرا از روی حوص بدترین صفات ذمیمه است
تفریح کنان از پی راج و راج
یکبار زه کشته ز اهل قبور
چو پستان ناز باش شده خشت خام
مغر و بند با خود بجز یک کفن
نذارند با خویش الا عمل
فماند با نیز این روز کار
تو توفیق تأیید از حق بگو
عمل در دو عالم تر از هر است
عمل میسند ترا در جهشت
بیایک زمان فی خجید کوش
وحی یاد کن از بلا ای است
بختی بد به قلب آورده را
بر شبهای تاریک شوق شناس
ز خوف خدا فطره اشکی بریز
خزیدار لوح حضرت داور است
بر بخشند چشک هزاران گناه
ز اشک ندم خاک بنمای گل
که فردا نزاری دیگر داور است

که موجب ارتکاب طغیان و فساد است شخص را بطوری مسهورت و مدح و ستایش میکند
مگر آنکه باید سهولت در فساد نیستی دنیا نکر نماید و بداند آنچه را که جمع کرده بجا
او نیاید مگر آنچه را که در راه خدا صرف نماید و دیگر دعا بدیش کرد و زیرا که آنچه کس
بافسوسد میکند خداوند هم بگردانده و در راصد و صدرا هر قدر عوصن میدهد روزی که
دستش از همه وسایل کوتاهست پس آن کسی که خواهد ترک دنیا نماید او را باید تحصیل علم
کند و یا از اهلش سترال کند که خداوند کدام علما طلبیده و کدام عبادت را خواست
و پسندیده پیروی آثار پیغمبران نماید فکر در فاقون شریعت آن مسرور نماید
و نفس سرکش را آرام کند تا بر شقت برسد بطریق هدایت و روح و رحمت و الا
اکثر با دکان دنیا طلب دنیا طالب اینان بود به جهالت و اگر طالبان دنیا با دکان
دنیا نیند بجهت مافی و عدم همت حضرت صادق علیه السلام و در مذمت دنیا و اهل
دنیا سخن میفرمود و شخص با بختاب عرض نمود یا بن رسول الله من دنیا را بسیار
دوست دارم و همیشه طلب دنیا میکنم و مال دنیا را تحصیل مینمایم و متصل میخواهم
که دنیا بمن رود و در حضرت فرمود برای چه میخواهی مال دنیا را عرض کرد میخواهم
صرف خود و خویشان خود غایم و در راه خدا صدق کنم و حج و عمره بجا آورم حضرت
فرمود این طلب دنیا و هجت دنیا نیت بلکه طلب آخرت است کسیکه مال دنیا را
وسیل و تحصیل آخرت قرار دهد آن بهترین مالهاست چنانچه خداوند جمید در کلام مجید
فرموده تو میرا با دکانها بخود را در آهش صرف مینماید بهشت را بان رسید خود را
بیکند پس نیگو یاوری تو آنکری برای تحصیل مقامات درجات اخروی حسنی دنیا
در دنیا است دنیا قی هست مسعود و مقبول که او میرا سعادت و فیوضات میرساند

دنیا

و دنیا است ملعون و مردود که او میرا از درجات نعیم باز میدارد و بد درجات
جهنم میرساند پس بخواه آیات با برکات قرآنیته و اخبار و آثار ائمه علیهم السلام
دنیا دنیا هر گز است از جمیع امور بساکن که تجارت عین آخرت باشد که عبادت
برای دنیا و تحصیل این نشاء بر هجت باشد مثل آنکه پادشاه حضرت سلیمان
بجذب ظاهر دنیا مینماید و حال امر آخرت است و عبادت آخرت مینماید و حال آنکه عین
دنیا و بدعت است بساکن که زاهدی نظایر ترک دنیا کرده باشد و جاهای پستینه پوشیده
باشد و از خلق عزالت گرفته باشد و عرض او مگر و جیک باشد مقصودش برای خداست
و هر آری از تارکای خرقه او دام تنزیری برای سیاه دلان بوده باشد باطناً بدتر از
اشقیاء شده پس معلوم شد دنیا و آخرت مخصوص بعضی جماعتی و عملی ندارد و قاعدتاً
کلیدش همان است که عرض شد و چیزی را که خدا رحمتت اگر با شرایط و اخصاص بعضی اند عین
آخرت است خواه عبادت باشد خواه تجارت باشد خواه معاشرت باشد خواه جهالت
بدستیک دنیا خاندان تو آنکری است برای کسیکه توشه خود را از تو بردارد و محلی پیغمبران است
و عبادتین دنیا نازل شده دوستان خدا در این نشاء خدا را پرستیدند بندگان خاک
خدا در دنیا سودا کردند در بهشتا در بهین دنیا خیداری نمودند بجهت آنکه دانستند که خداوند
آخرت حلاوتیست که بشدت بدل نمیشود و تو آنکریست که بفقرت بدیل نیگردد و بشاد است
که انزوه با او توام نیست صحتی است که بیماری ندارد و بقائیت که فنا ندارد تا چند گرفتار
علائق باشیم دور از حق و نزدیک خلایق باشیم خالق بود این مشغله در ره دوست
افسوس که خودی خلایق باشیم پس باید که خلایق و موانع دنیا را اعتنا نکرد و پشت با
بخلایق دنیا زد تا بطرف دوست رسیده دوست نزدیکتر از زمین است وین سخن است

که من از روی دورم البته باید لباس دنیا را زبر دور کرد و حوزد را محسوب از اهل قبول
و طلب نمود چیزی را که خدا خسته چگونگی طاق سیاست و عذاب توان آورد چگونه
بر حشمت و عظمت و شرف و صبر توان کرد و حال آنکه یک روز روشن در خانه تنها توان
ماند بدان نازکت و لطیفی که همواره در راحت بوده چگونه بر روی سنگ و کلنجار
لشد باید فایده را ترک نمود و باقی را رنجت کرد و متابعت نمود در افعال و افعال
پشویان دین و دین مبین زیرا آنها فرمودند که کسی بجهت جادوان نرسد
مگر با ایمان کامل و عمل صالح تا اینکه تحصیل شود در راحت دائمی و حیات ابدی بجهت
اینکه مرگ تعیین است و اجل حتمیه موعود آمدنی است هیچ فرقه از فرق و هیچ طایفه
از طوائف و هیچ مذهبی از مذاهب نیست که در مرگ نشده اند و نخواهد داشت پس تا حیات
میستوان گذشت در این استوان پیوسته باید زود از این بگویم و در سیه مواج عبور
نمود ما در سیه راه نماند و مرگ موجود است و باید از این طریق خوفناک فرست
و تا در این ظلمت آباد روشنی و چراغ حکمت است باید غنیمت دانست و زود
بمنزل رسید و باید با اعمال حسنه و عبادات و اراده صحیح فریضه واجب کنجانی
اندوختن اوصاف حمیده تحصیل نمود متاثر که صفات ذمیه کرد مانند کان خدا و بر
دینی حسد نورزد آنچه بر او خسته ایم برای آنها نیز بخوانیم عداوت و دشمنی با
دشمنانیم اگر از کسی چنانی بینم در خشم و عاکینم بروی آنها پیغمبر غایم که با آن همه سخت
در اوقات عرض میکرد اللهم اتق الله استلک الصحة والعفة وحسن الخلق
بار خدا یا خلق کرده مرا پس بگو کردان خلق مرا آنچه بر سرش میاورد و مذمیر میگوید
المتجاهل قومه فانهم لا یعلمون خدا یا قوم مرا هدایت کن که اینها نادان و جاهل
باید نهاد

باید اقدام بان پیغمبر رحیم غایم که اگر با ما دشمنی کند بگذریم و خشم و کینه و دشمنی ما را
سعادت یار باد و در جهان همواره بی آزار باد هر که خاری میسند در پای خویش
پس باید پشت به مشتهات ایندنیای غلدر زد و طالب عالم انوار شد هر یک از
اینم غنما برای قطع علاقه این عاریت سراکت گنتری است از کفر و ستی است
از رموز نفس را از عقوبات باز رسد ارد و بمشروبات امید و امیدوار میگردند زیرا که خداوند
عقل مبتدا و دیده سپنا و کوشش نوزبان کو با عطا فرموده است که معارف علوم
و غیرات و سعادت اتراد در این زندگانی تحصیل نمایند و تسویات شیطان را از خود
دور کنند اگر با شخص یا شاه باشد بنده خواهشهای لغزان دنیا باشد مغلوب
و مقهور جمل و نادانی نباشد و همیشه در تپه زار و توشه باشد زیرا که جوهری
با خیر رسد پیش آهنگت مرگ پیدا می شود از هیچ در بنه غیر ترسد و هیچ که با بی منفع او
نکند عیبتها باطل می شود ابتدا امید با قطع میگردد از زود با طرف رسول مرگ غفانه
پیدا میگردد و آن رسول پیاض شعری بعضی موی غفید است که در میان مویهای سیاه
پیدا و ظاهر گردد بانکت زوال در میان اعضا و جوارح دهد و باید همه آماده و جیتا
کوچ کرد دنیا را با اهلش و اگر از نند و بگذرد پس عاقل باید فکر کند بنده زیرا که
خداوند تعالی عقلم را به منتره تا جواره آخرت قرار داده و سرایه او فخر معین و حمد
و یا و او قرار داده و بار این تجارت دنیا را معین نموده پس باید تحصیل اخلاق حسنه
صفات فاضله و اعمال صالحه را تا باعث نجات از درکات جهنم و رسیدن وصول بقیم شود
امرا این تجارت هم خداوند است و ایام تجارت هم ایام حیات است دنیا مرز آخرت است
مبادا سرمایه تلف شود که این محاسب میسرسد نفع و ضرر و نقصان او را معل

مینماید هر که تقصیر کرده باشد و خائن و سر یاب تلف کرده باشد مژغده میکند پس باید کسی
 در دنیا قصد اقامت نکند و در وطن خود تسرار نهد چنان شود و زنده که غنیمت داند قبل
 از آنکه چون ببرد چون خار میزند چنان که خود در میان خار است و از زنده میجوید
 که او را بر کرده اند تدارک گذشته کند و عذاب قبول مستلزم نموده او را بدینا برگرداند چه
 خواهد کند حال تدارک کند و زاده و قوشه بر دل و کرک اجل یکایک از این کلمه میبرد
 و این کار را آنکه چه آسوده میچند پس بایست که مادام الحیوة همواره بر جمیع صنوف
 خیرات و تحصیل انواع باقیات سعی بلیغ و جهد رفیع نمایند چون پسند که عیال
 پیری ظاهر شود و طرف و جور مخلو زعیب گردید بدار شود و عمری از او بچیند از
 ایام بسیار جوانی گذشته در تاسف باشد و اوقات خزان میریزد غنیمت و آن
 غایب بر منظر باشد و تارک افعال سبب باشد و فاعل اعمال حسنه باشد در زمره
 امت مرحومه باشد ساعی در وسایل مقرر شده متذکر آیات حق شود متوسل بکاه
 خمسه علیه باشد تابع مساوات دانه باشد تا در غل مردم شان بدون واهمه باشد
 با اهل و بلاد رفیق محکم باشد خاصه اگر در کشی نجات حسنه باشد و بگوید بسم الله مجرب
 و مرسیما ان دق العفو و رحیم قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذ اذنا
 بن آدم انقطع عمله الا فی ثلاث ولدی غوال الخیر و الملعوفه و صدقته جانیه
 و علم یفتق به الناس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند چون فرزندان آدم
 از این عاریت سر اصدت کنند بدار بقاع عمل او نیز باقی ماند از این دنیا قطع می شود
 و اگر دستش باریک باشد عمل خیریه نرسد مگر سه چیز از او باقی ماند بواست آن سه چیز
 صدق و نهمواره با دهره میرساند آن سه چیز کدام است اول اگر اولاد صالح از او باقی ماند
 بعد از او

بعد از حسنات و خیرات برود کند دوم اگر از صدقات جاریه از رویا دکار با نذول بنا کرد
 مساجد و ساختن بل و کاروانسرا و چاه آب و آب انبار بر سر راهها خاصه برای اسبیل
 و راحت زواران بنویشد یا تشکیلی فرزند جدید کردار و مخلص کند اشجار با شتره که مردم از
 ثمرات آنها بخورند و در سایه آنها بنشینند و یا کند از میوه های دل رسول خدا فاطمه زهرا
 و نخل قاشان که از شیخ بریدند و بدیشان را مانند اوراق قره آن در آفتاب سوزان
 در یک بیابان انداختند ستم علمی که از او باقی مانده باشد مثل تالیف و تصنیف کتب
 علمیه و کتب احادیث معجزه از هر کوزه حسنات این صدقات دائمی است قطع نخواهد شد
 در ان نشاء بهره میبرد و وفقنا الله و یا لک یا کما هانی الدنيا و با حقه
 فی الاخرة خوش حال در باب فضل و اداب و صاحبان علم و عمل که همواره مؤید
 بتائیدات ربانیه و مسدود و بتبذیرات سبحانیه اند و پیوسته در اشاعت مفاخر
 و مناقب و مدایح و مصائب و موافقی آل رسول صلوات الله علیهم شوق مغرط و سعی وافر
 دارند و شعرا هر یک با طبع سلیم و ذوق مستقیم با کمال شب الفاظ و سلامت قول
 از قصاید عربی و فارسی و قطعه و رباعی فرموده اند و برای ذکرین و ما و حین کثره الامثال
 با مصار و بلدان پدیه فرستادند هر کس نظماً و نثرأ قولاً و فعلاً اظهار ارادت صمیم خود
 نموده و صفای سیرت و حسن معیشت خود را برز در داده فی الحقیقه در نزد خداوند سبحان
 قرض الحسنه الیت الله صدقند که هم بمنزله کریمه و من یقرض الله قرضاً حسناً فیضاً
 اضاعاً فاکثره در دنیا و عقبی عطا خواهد فرمود از آنجا که هم و آل خیرین مثالش که عروه الی
 الی و جمله المسدود و پینه و بین حلقه میسبب باشد و از شش خورشید مجتهدان صحیح
 یعنی ایمان از سیمای شیعه و سیده و نورید است و ولایتشان ضمای بخش اهل

استان که همه بد بجا رت و عصمت ازلی مخصوصند و بقی خلافت و امامت منزهند
 و بصرف وصایت و کرامت منسوب گانتم بنیان مرصوص و صلوات
 الله علیهم که توسل بایشان عظیم و سبیل بوی خداوندست چون بهم ایشان
 از بیع مقربان احدیت برتر و بالاترند و بصیبتشان از همه مهاجر اهل عالم
 نیز عظیم و بزرگترست بمقتضای اخبار متواتره و آثار مشاطره تذکره تذکره عینی
 کرستین و گریانیدن و محزون ساختن بر ملا و محن اهل بیت رسالت اعظم
 طاعات و شرف قربات و سبب نبل سعادت و رفع درجات است و
 متمسک بر پیشوایان دین باعث قوت ایمان و یقین است و تاثیر دیگر دارد بنا علیه
 این بی بضاعت و خیرین بر مصیبت و تشنه آب زلال فیوضات ربانی و لذت زومند
 در درگاه سعادت جاودانه تمام اقدام از باب یقین ذاکر اخبار فضایل و مناقب
 مصداق آل طه و یسین طارضا شریفی المخلص بخیر و نازا کرین شاه مژده نمودم مبار
 عمر جوانی بهر ای نفسی در این جهان فانی گذشت رسول مرگ و پیک اجل و فاصد عینی
 موهب می عیدار فیان سیاه وجود موجود گشته اعضا و جوارح را محض طریقه محض العمل
 بانگ نیستی و زوال همه داده ایم خزان عسمر را نزدیک شده که باید باوست
 تهمی بدون زار و توشه مس فر این سفر بخطر گردید و بیشتر امانی چون کس و درود
 نموده بصورت کلام هدایت انعام اب الائمة مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام
 تکل و کف فی اخر العمر فانک فخاله باید تارک کرد زمان ماضی جوهر ان مافات
 را بعمل کردن در حال و استقبال له ابناء قاندرت حال و توجیه بجزرت ذوالجلال که پیش
 باعث کلال و طلال و باختلال اشغال علی سبیل الاستیجال قرینه الی الله و طلب المضا
 اوقات عمر گرانمایه را فرصت غنیمت دانسته مطابق اخبار و در مقدمه صحیح علم عزم
 بردن

بر ورق خرم نهاده باشد و انجام این مجموعی مختصر معروفی داشته در زمره چند ما حسین
 ان بر کولر فریاد و فوای بر آورده برای وسیله یوم المعاد مسمی نموده بحق الفواد شای
 این بنده شرمنده هم لرزافه این حال زوده کریمه محسوب شود و بدیه ناپسندش که بصفت
 مزاجه است با این همه عیب مقبول درگاه حضرت علام الغیوب کرد و از هر جستی بی
 عطا فرماید وسیله بخش از عذاب ابدی و سبب وصول اصناف نعم سرمدی بشود
 و یوم کانیض مال و کالبغنی موجب آمرزش و مغفرت فانی ام و والدین و ناظرین
 و ذاکرین و باقی و راقم و سایر اخوان دین گردد و بزرگوار شوبات جز به با این عزیز کسب
 در حال حیات و بعد از حیات عاید شود آمین یا رب العالمین تو کلی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي هدانا لهذا لو كنا لنهتدي لولا ما كنا الحيين
 فاقربونا بيك اثم من الباكين و شريح صدقنا بقولنا يا الله العالمين
 والصلوة والسلام على محمد وآله وصحبه و سلم و عوالمه

آمین یا رب العالمین

هشیار شو ایدل که جوانی بسر آمد	بنکر که سیموم اصل از بحر و بر آمد
بیدار شو ای دیده که یاران همه فرستند	بشکو که چسان نازنی از شرک آمد
هر سبزه که پستی ز زمزاری شده پروان	از سبزه خطی است که از جای بر آمد
پر لاله خندان که شده کشته بیستان	از کوزه یک لاله رخ تا جوهر آمد
کل از شاهی کشته تهمی از همه کل زار	افغان زول ز نسب جوین بگر آمد
لیلی شده در درشت بلایکسره همچون	دقیقه با و مردنی از خبر آمد

یعقوب فراموش نمود از غم کویوسف
تا ریکت شد از نظرش علم غانی
از دیدن آن جسم بگون عرقه بدانم
تا گرفت تن یوسف خود در آغوش
کای تازه جوان من که ندیدم مرث را
این زند که دهر ز بند تو به حاصل
سکان ستمات از این واقع کریان
نالیدن چنان ز عده بوی شده پوش
کی عاشق با صبر ما در غم فرزند
بر غیر که شد غلغله در عالم بالا

آندم که حسین بر سر لعش پسر آمد
پناب چه چکله می خنیا به پسر آمد
یارب تو کواهی چه کمال پدر آمد
یعقوب صفت ناله از سینه بر آمد
عمر پدر از بعد تو دیگر پسر آمد
داعت بدل جن و ملک هم بشر آمد
ویدند چه آن آه دل با اثر آمد
گر غیب بودی تعزیه از درد و کز آمد
افغان پدر به پسر محقر آمد
خلاق جهان بین که ترا منتظر آمد

مخزون بود آسوده یقین از غم فردا
چون سایه لطفش در پیشش پسر آمد

در ولادت و نعت و نعت ماه رومی و القحی سیاه موی و اللیل اذا سحبا
بر کزیده ما و دعای تنک و ما اهل پیسنیده و لا فی الاخره خیر لک و لا فی الاخره
شفاعت کنند و لسوف یعطیک تنک قرضی پرورنده الهی یجلبک بیت ما
فاوی نمایه و وجلبک ضالا هتدک محتم و وجلبک عائلآ فاغنی
یتیم نولز فاما الیتیم فلا تقهر کاسر و اما الشائل فلا تنهر صانعت
واما بنعده و تک فخذت شای که فزوع منظر عالم بود در بزم حرم کبریا محرم بود
گرفتند و نامی او میسر و سبب کی نام و نشان رخا لم و آدم بود بدرسمان
موجودات مشتری برج سعادت شکوفه بستان جلالت خویشید آسمان بدایت
نیم خطرمضای رضا و ششم کلشن آزادی حقیقت و کرم صدر ریشین خلوت انس
چهره حسن

چهره حسن نامی عالم قدس ضیاء اهل زمین و آسمان زینت افزای روضه رضوان
قطب دلبره امکان آفرینش عالم و عالمیان معکف خلوت لی مع اله حساب
گرامت من یطیع الرسول فقد اطاع الله عتاقی قلفا فاقبول های هوای و ما محمد الا
الرسول انه فرمان فرمای عالم غیب و شهود و نظرای عالم وجود و مصدر محض قرب حق
و دود و صاحب مقام محسود و واسطه یوم موعود ذخیره و تهی و کستان عالم بقا
و شهود و ششع در ماندگان روز جزا پیغمبر اقی لقب با شمی نسب بیتمی که ناخوانده
قران در دست کتب خانه بهفت ملت پشت ختم رسل خواص کل با دکی سبل
سید انام ماحی نظام حامی دین اسلام ماه مجلس احترام آفتاب سحر احشام
پشتوای زمره انبیا مقدای فرقه افضلیا صدر ریشین بارگاه اصطفی تاج کزینا
بروز سرش طوق اعطینا سبب آویز بریش باعث اچا وسیع طباق و متم
و فرمکارم اخلاق سفیر اب و خاک مدار پروردگار افلاک و مخاطب بختاب
لولاک لما خلقت الافلاک زهی بر خویش نازند این مصنع الهی را منور کرده
خویشد خویش مه تا بهایرا شمشیل رسل سلطان فرمان اگر از رفعت نهاده
بر عرش اعظم تحت شایهرا محتراباب یقین مروج شریعت و دین فین
یا تنکم بام معین معصود اچا دکتوبین مطلب خطاب طه و بیسم هر مصطفی خانم
الستین بلغ العلی بکماله کشف الراجا بحاله حسن جمیع خصا صلوة علیه و اله

در ولادت شاه ولایت خویشید سحر است
پاینده شوق کوه کان لهارت مشتری برج سعادت مصحف و صایت شایسته
مسند خلافت جالین حضرت رسالت ولی محارقه جنت و آل رومی حقیقی

خليفة تحقيق امير كل امير منصوب روز غدير سید اولیا و امام اتقیا و سوار بر مرکب
 لاقی تا جدار سوریه بل اتی خطیب منبر سلونی و لارث مرتبه فاروقی محرم اول
 لو کشف العطا منصوص بنقض باب مدینه علم لکن سفینه علم قاضی محکم قضا و قدر
 و مصداق علی خیر البشر من ابی فقد کفر آفتاب عالمات و در فضاه
 مکانات علیا و بدر عالیقدر و جعلناه للمقین اماما عم الرسول زوجه رسول
 اسد العالین غالب کل غالب و مطرب کل مطالب الیه حیة فرض علی الخیر و
 العائب و مطهر العیوب السلیین جعل الیه الملتین امیر المؤمنین علی بن
 ابیطالب علیه السلام

در مع من الموالی امیر المؤمنین کبیر

ای پیشای جده خلیفای با مر خلق
 از نبی سابق مقدم از اولی سابق
 آنکس که نیست چه تو زاندر ایشان
 باشد عذاب است همیشه و از سابق
 از دور شایع باکت هر آنکس و لای تو
 بنها ده است چون زر اخص طریق
 ما را است ستاده بسوی تو روز و شب
 از فاتح الکتاب الی سور و فسق
 هر آینه ز آیه قرآن شای تو
 از ابتداء صفحه الی آخرین ورق
 شمعان روزگار بر در مصافی تو
 پر و ص مانده سپهر جادات پر برق
 یکذره عکس پر توت از جلوه کرد
 در سمان ز دوده و توده سرخی شفق
 از سبب تو شیر زیا ن افشید شور
 از صولت تو غرق دلران در غرق
 یکذره عکس پر توت از جلوه کرد
 در سمان ز دوده و توده سرخی شفق
 محزون چه در پناه علی و یحیی
 بیشک بر روز حشر شود در پناه حق
 مر جنت لاهل بیت از نام بدین بر سر و ده
 سینه خطا جناب و نینب دا
 میر

مهر ابادی راه بسوی و ظلم
 میر امروز سه بر شنه بکنم
 عقد نام بدل از جور حق لغز لارم
 که رسائی بحسینم که بوجه ستم
 بوی سبب آید از ایندشت زیر پرچم
 یا بود رایحه اگر کل سیر بهنم
 میرسد ناله ششماه در ایندشت کوش
 بوی آن غنچه ننگه کل یا ستم
 من در ایندشت بسی تازه جوان دارم
 حریف صدهیف که بجای شده خالدم
 ای بیشتر از برسان تو مر اکر ب دجا
 شکوای میکنم از رحمت و رنج و دهنم
 کلاه کویم بر در ز جفا کای بریند
 خونبار برزم از اینراه ز راه و دهنم
 که کهن ناله من از رنج آسری بریش
 تا بسپند که کبود است چسان این دهنم

شیرین جیل شدت و با محزون است

او که نغمه و ایندشت بهشت عد غم

ز باغی که جناب که معارف بکرب و دجا

عقد جان با دگر کلاه نموده سحرم
 کاروان میرسد اینک سر فرودم
 طاقت نیست روم قلک شاه شهید
 مقفل و مصرع سلطان و لا کرم
 که با خون بدلم کرد بوشا بد حال
 بنکر ای عهد تو خونابه اشک بصرم
 دم جان دادن با بای عزیزم بودام
 کفت بیشتر برین سوخت ز کربا حکرم
 بالبتنه جدا که درش از بدانش
 خون حلقش بر زمین ریخت حضور گرم
 ممکن ای عهد در ایندشت تو دیگر ما و
 بسکه اشفت من اکنون ز نسیم سحرم
 بسوی کرب و دجا بسپکن تو دیگر
 کاروانا میر امروز ز راه و دیگرم
 بجزار علی اگر کدرم کرافتد
 عالمی سوزد از این آه دل با اشرم
 کاروان زود از این با دیه پر ناکام
 که پریشام دور در طر خوف خطرم

دل اندر نفس سینه بشک افکند
رخبت ایندشت فلک ها که بصیرت بهم
نزد و هیچ زیادم غم مرگ یارها
کند صیاد قضا یکسره این بال برم
نوجوانان همه صد چاک بریز فکند
کو علمدار و فادار شود هم سفرم
هست محمودین عین طوطی شیرین سخنم
مینت محروم بغرد از جور پدرم

در ولادت با سعادت قمر بنی هاشم حضرت ابوالمفضل العباس علیه السلام

روایت است که چون گشت حضرت زهرا
از این جهان فاشد ب عالم عقبا
ز لعل چند علی میر منصب لولاک
امام جن و بشر خسرو نهم افلاک
نمود و بعقل آن یکانه دوران
ایا عقل و فاداری برادر جان
بیا عقل زمانی مرا تو یاری کن
زنی برای من از زجر خوشکار کن
زنی که چند علامت از نو و پیدا
رفیع جاه و ملک مقدم و کوسیا
بلند قد و قوی تن و درشت پشت
وسیع سین و گردن فرزند و دروند
خوش خوی و دل چشمت سید جهان ابرو
لش چه غنچه مستل سخن سیه کینو
عقل گفت اینها صفات مرد است
چنین صفات زنان را کمال نقصان
علی گفت که مقصود من نمیدانم
چو آنکه بجز برادر زاده های پنخانی
عقل گفت از آن زن چه دل پر لید
علی گفت که فرزند از او دلیل آید
سوی و او باشد عقل از آن فریاد
بیدم چه زنی در بین کلاب عیان
بجوستگاریش آمد عقل خوش منظر
عقل بست چه آن عقد همراه بهم
دو باره گشت جهان رشک بوستان لدم
چو پیوست

چه یوسف از لی جوزف برتر آمد
برقی بر سر آمد
که ریخت اهر من شب زلفت ستموز
خفته
که از روز و شب آمد طلیح صبح عیان
بر روی دامن ام لبین پیدا شد
بیارسانی کلچهره کو بهجاس آرز
بریز با ده پیچی چه صبح نوروزی
چو شد تولد عباس میر بدر چنین
برای دیدن عباس شایسته خیر کند
فاد و دیده شیر خدا بغزندیش
برای خاطر اسم آن شه سپهر است
کهی نظر چشم و کای بر او لبش
ازین معامله بشکست قلب لبین
بگفت شوم خدای تو ای شاه ایام
برای دیدن ایندست تو در شکست
بگریه شیر خدا گفت احمی سید
لبی نصیبت و در دو عالم بیارانی
ز بعد قتل من آن کوفیان کینه و غا
کشند حسین من و یارو یا و برش را
همین دودست بگرد و با کد علم دارم
چنان دودست کشد مشک خنک را برش

شب وصال ز لیلجا بروز کار آمد
خور از اونی بد را مد بطال فرود
ز چاک سپهرش قرص مهرش خندان
یقین که ماه بنی ناسمی هوید آشد
شراب و مطرب و چنگ در به مضر و ناز
که میرد هر جوان شد بخت فروری
ضیاء دیده حیدر برادر حسین
درون حجه المبتین شد مشک
کلاب و مشک فشاندمی بروی دلکش
کذاشت نام کرامت حضرت عباس
کهی کبری بیوسید هر دو بار زویش
بر بخت از مزه چشم سر شک را بچین
از این معامله شد روزگار من چون
سکر با زوی فرزند من بود عیسی
چه من واقف از این دستما شوی تو مگر
ز این لواء نصیبت زغم بیارانی
طلب کنند حسین مرا کرب و بلا
هزار باره گشت و اگر جویش را
همین دودست حسین مرا کند یاری
همین دودست حسین مرا بیفکند بخروش

همین دوست بود داغ سینه طهوان
 همین دوست ز جویریندی بنیاد
 همین دوست ز تنها بیفتد اوزین
 بزکوار صدا یا سخن باب و پسر
 بزکوار صدا یا سخن بیخیم
 زمانه ناطق بخش مرد با بیخ گوش

از عین علی معلوم لولا لولا کاش
 دریا می علی نظر کن ای اهل عین
 از عین علی و عین ما بنشد
 دریا می علی نور خدا می بینم
 چون نور علی بصلب آدم ضم شد
 آدم بجای داین همه عزت و جاه
 ز لام علی حلفت الا فلاک
 از یک صدقه یازده کو هر پاک
 وز لام علی لسان ما گویا شد
 زمان نور خستد و علی پیدا شد
 پشت ملک از بهر سرچویش خم شد
 از مرتبه پسر پدر آدم شد
 دماغی هست

صد جان جهان با دلقربان ابو الفضل
 عالم یکی زنده ز احسان ابو الفضل
 آن کیت جو آن نیست شاعران ابو الفضل
 حور شد چو خفاش بود پیش جانش
 در عرض برین فخر کند ز غاش
 نه صبح بود پای ابو الفضل
 لبهاش تو گوئی که دو یا قوت فروردین
 بر قامت طرباش شاعران صنیع
 بر قامت سرو چو زامان ابو الفضل
 مخلوق جهان وال و حیران ابو الفضل
 شاه جهان چاکر و دربان ابو الفضل
 افلاک چو خشیاش بود نرد جانش
 در جسد جهان نیست بدان مثل شانش
 مگر کس که در کعبه بود مثل او
 مگر کس که در کعبه بود مثل او

مهر فکرم

من چه گویم از آن کان سخنیش
 جان عالم بقربان دوست قلعه کشیش
 اینها نبود مرتبه و جای ابو الفضل
 آن شده چه نهادی قدم عرصه میدان
 چون ملج و سر شده لشکر کفار کربان
 قومی شده سرگشته و قومی شده حیران
 چون روح بر آمد ز تن کل دیران

کوس بود اندر خم چو کان ابو الفضل
 کفایا پس بعد بشکر مکریزید
 خوشش ز دم نیزه و شمشیر بریزید
 سوزید دلش لرزیم بجزان ابو الفضل
 لشکر چه صدای پس حد شنیدند
 آن کله رو باه بسوی سپه دیدند
 بر صورت هیچمه تابان ابو الفضل
 یک تنو این همه لشکر کفار که دیده
 یک گشته و صد قاتل جو خوار که دیده
 نونین صفقان حلقه قلاه بریدند
 هر یک یک کعبه نیزه و شمشیر کشیدند

جز لعل لب خشک و چه در جان ابو الفضل
 افتاد زین بر دل خاک جسم لطیفش
 آمد و درید قیضا بدر ضریفش
 قربان تو شد ای شه دین جان ابو الفضل
 در باب مرا ای شه پیشل و قسربینه
 عباس خجالت شد از روی سینه
 مشکلی تو تا که در آه و فغانی
 تا که تو سرگشته دلبین پیشه فانی
 فردای قیامت تو هستی ز نجبان ابو الفضل
 چون گشت عبدالزیکر او دو بان روی لطیفش
 بر خیمه رسید ناله اول ز صغیفش
 چون خانه ز نور شده صفح مسینه
 یکسار دگر که تو روی سوی مدینه
 از لطف بیوس صورت طهوان ابو الفضل
 بر بند تو لب خویش از این قصه زمانه
 سحر از جنت و فردوس تو را نیست و کافه

ایضا در طایفه حضرت زین العابدین شاه
 سحر منشغی غم باور نوشته
 بر روی رقم خاتم زین نوشته
 قلم پیچ و پیچ مانند اثر در
 بیایای کجینه زین نوشته
 سحر طوطی طبع من در گلستان
 پیرش خنای صنوبر نوشته
 که حلقه حلقه جز لطف عروسان
 بر روی دلارای دلبر نوشته
 که قطره قطره چه ابر بهاران
 بر روی صدق همچو کوه نوشته
 خلائق روان دسته دسته مسجد
 کر شاه ولایت بمغبر نوشته
 زنده از چشم علی در خلافت
 بمسند چه خورشید خاور نوشته

در شام چون روی بخوابد کدر کن
 کن سایه بعد بیا جبرئیل
 چون غنیش صفت قطعه قید برین
 برگرد او تو باش چه پر کار جبرئیل
 بر آفتاب باش تو روح الامین قرین
 وی همیشه پیش مدد کار جبرئیل
 یکبار دیگر منجرا به کدر کن
 کن سایه نربین افکار جبرئیل
 آندم که سر برین شود برشته سوار
 کرد میان کوه و بازار جبرئیل
 طفل سینه دختر زدم رقیه را
 آنجا زنده سبیل بسیار جبرئیل
 بر روز چون کنی و بلوغ و قلم سحر
 کن ثبت نام ناصر قاجار جبرئیل

آن نوجوان شهید سید سل خدا بود
 کن خدمتی بر احمد مختار جبرئیل
 خواهی برادر حسن از تو شود رضا
 کن سایه بقاسم افکار جبرئیل
 آن نوجوان غم زده دارا من بود
 دارا در است حرمت بسیار جبرئیل
 اندر کنار علقه یک لحظه کن کدر
 کن سایه بهر سیدار جبرئیل
 عکس آب در دل بسته کام من
 آنجا فاد و یکسره به یار جبرئیل
 بر اهل کین که عترت یاسین شود آید
 با منت و شفقت بسیار جبرئیل
 از پر تو پرده پوش آید انوار زلفا
 در هر بلند کوه و بازار جبرئیل
 در شام

معجزه حضرت دلدار جبرئیل
 که آید بدین شهر به یار جبرئیل
 وقتی رسید و چنین را بیان خون
 کفای فدای جان تو صد جبرئیل
 این گفت و سایه بر بدن افکار کرد
 بشهرش بدیده خون جبرئیل
 شاه شهید دیده کشت و دعا گفت
 که چیک یک حکمت دلدار جبرئیل
 برادر شهیدت سرین در دم وصل
 حایل مشو میان من و یار جبرئیل
 رهنمایب در میان من و یار از ازل
 آنکه تنی مکرز عالم سر جبرئیل
 تا بنگر و جهان بهر هم نیاز برادرو
 زد انکم شفاعت عیسی جبرئیل
 که از سوز آتش غم ملامت
 در سوز آتش غم ملامت
 که از سوز آتش غم ملامت
 که از سوز آتش غم ملامت

علی که از برق ساش دو ما شد

بفرق بود آن خیر نشسته

امیر عیاش که کردن مقام

به بهلولی ز برای آن نشسته

عظمت

بکرب و بلاکن گذرای

به بین زینت برادر نشسته

برک علی اگر ز جوانت

به بین ام لیلای مضطرب نشسته

سینه شاه مظلوم

به بین شربت خیر نشسته

لعین لعین کفای طعنه

که بابت آن عرض گوش نشسته

جلق علی صغیر خوارت

به بین تیر میداد تا پرت نشسته

زین نام بدان چنان پیر نشسته

هر کس را به بین با دیده تیر نشسته

مسئله در اصول دین از افاضات علامه
العلماء الاعلامه مستند الدین و عماد
اسلام میرزا قاسم خانی قزوینی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والفضل لله و السلام على محمد وآله اجمعين حين كويده
اقل العباد والبر الكاسم بن حسن كچلافي كه اين چند كلمه است در اصول دین
با دلگشا اجمالیة موافق فهم و طاعت عوام نوشته میشود تا فائده آن شامل
اکثر مردم باشد شايد جناب اقدس الهی باین وسیله از گناهان این روسیاه
ببصاحت درگذرد و رحمت و غفور و راسخ علی این گناه کار و والدین او
نماید این شمس است بر مقدمه و چند باب **آفتاب مقدمه بدانکه اصول**
دین حسب توحید و نبوت و معاد و امامت پس آنها را از
اصول مذہبند پس هر کس منکر یکی

یعنی مثل دیوار و شمع و برکت و خشت

باشد فروع بر سر آن قرار میگیرد و اگر اصل نباشد فروع را ثبات و بقا نیست پس
هر که اصول دین او صحیح باشد امید است بجات از برای او باشد چه فروع او صحیح باشد
و اعمال او ناشایسته باشد هر چند بعد از سختن بسیار در جهنم باشد و هر که اصول دین او
باشد فروع دین او و اعمال و طاعات و عبادات با و نفعی ندارد و هر چند تمام
روز عبادت کند با با با قل در توحیدت و در آن نه فصل است اول در
اثبات صانع

اعضا مرسانه و بسبب آن منوط است

می شود و گوشت و پوست و سایر اجزای بدن و اصلاً از آن حاصل می شود و یعنی میکند که
این جنود بی صانع نیست و یعنی میکند که چنین منشی باید کامل از چریت باشد
و نقص در او نباشد و چون ای که هرگاه طفلی از اندرون خانه بیرون آید و بگوید
که در خانه فلانی چیزی را میوه یا فلانی واقعاً رویداده است ظن صدق حاصل
و بسیار اوقات است که یقین بآن حاصل می شود و اگر دو طفل باشند بیشتر آن
صدق ظاهر می شود و همچنین هر چه بیشتر شوند چه آنکه مردی خبر دهد چه جاهای آنکه

مردان بسیار خبر دهند پس هر که جمعیت کثیری خبر بدهند بسیار اوقات مغفد
 یقین است حضور صائم که مردان خوب رست کو باشد و حاکم باین عقل
 همچنین است در اموری که مدرك آنها عقل باشد پس هر که جمع کثیری که جمعیت
 ایشان بسیار باشد و همه خوب و رست کو باشد و صاحب علم و فهم و زینگی و زینت
 و بی نیازی از دنیا باشد متفق القول حکمی کنند نظر بعضی از یقین صدق و محکم
 میشود پس چگونه از خبر دادن صدق و سبب و چهار مرتبه که جمع از ایشان مثل
 نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد بن عبد الصلی علیه و آله باشند که این پنج تن
 اولو العزم اند یقین حاصل نمیشود و این معلوم است که از زمان حضرت آدم تا کنون
 پیغمبران و اوصیای ایشان و علمای و صلحی در هر عصر و زمان گفته اند که عالم را صد
 هست بکار منصف همه کمالات و مبر از هر چیز و نقص و عیب و با وجود این عقل
 حکم میکنند باینکه این همه شباهت کرده اند و دروغ مکتفه اند بلکه یقین میکنند که عین
 حق و صدق و ثوابت بلکه وجود صانع فطرت با یقینی که حق تعالی خلقت
 انسان را چنان کرده است که بالضرورة یقین بوجود خدای خود داشته باشد بلکه
 حیوانات نیز این معنی را فهمیده اند چنانکه از آثار و اخبار و عقلا بسیار ظاهر میشود
 فصل دوم در صفات کمالات الهی است آنچه مشهور است اینست که خدا
 قادر و عالم و مبین و بصیر حتی و مرید و کاره و مشکلم و صادق و ازلی و ابدیت
 قادر یعنی خدا تواناست و هر کاری خواهد کرد میکند و هر چه خواهد کرد میکند
 و در افعال خود مجبور نیست مثل آتش که نتواند نسوزاند و مجبور باشد بسوزاند
 و از هر چه خواهد کرد کند عذری ندارد و اگر حکمتش اقتضا کند چیزی را عالم دیگر میتواند
 خلق کند

خلق کند و فعل قبیح و ظلم را بکسر ترازند بکنند اما از راه قبیح آن نمیکند و دلیل بر
 آنست که اگر قادر باشد لازم میآید که عاجز باشد و محتاج باشد بغير و صانع عالم
 و کسی که صاحب این اساس که مذکور شد باشد چگونه عاجز بماند بود و اگر
 حاجت او را خواهد کرد و وقتی که محتاج خواهد بود بکسی عالم یعنی خدا دانست
 و بر او هیچ چیز پوشیده نیست آنچه شده است و آنچه میشود و آنچه موجود میشود و آنچه
 موجود است و شکار و پنهان و خفی و کلی و جمیع ذرات همه در نزد او پیدا
 و ظاهریست و علم او نسبت همه یکسانست و دلیل بر آن اینست که هر که بخواهد
 شد که حق تعالی صانع عالم است و عالم را ایجاد کرده است چگونه میشود که علم بر آن
 مدینه باشد البته کسی که خلقت چیزی کرد در جهت بسیار دارد و بحقیقت آن مطلع
 خواهد بود و دیگر اینکه علم همه عالم که مخلوق اویند با و راجع میشود و کمالات همه
 از فیض بیمنتها می آید و قدرت همه حاصل از قدرت اوست چگونه میشود
 بود کسی که علم و قدرت همه علماء و اصحاب قدرت داده باشد خود قادر عالم
 باشد و دیگر اینکه هر که دانستی که این همه عجایب خلق خدا که در آفاق و دورس
 انسان است از آنچه متعلق ببدن اوست از اجزاء و اعضاء چشم و گوش و زبان
 و غیر آن و ترکیب هر یک از اعضا بسیار که حکما در حقیقت آن عاجز
 و حیرانند همه از خلقت اوست و او صانع همه است چگونه میشود که چنین کس
 ندان باشد و بدانکه نباید در حقیقت علم الهی تفکر کرد و همین قدر باید دانست
 که علم خدا از بابت علم مانیست که صورتی از شیء در ذهن ما حاصل میشود
 و این را علم میگویند و فهم میگویند گفت که علم خدا اینست که غیر شیء هر چه

نزاد و حقاقت از آنکه لازم میاید که شخصی که بعد از چندین هزار سال خلق می شود و در آن
با وجود حقاقتی قرین باشند و این خلاف بدیهی عقل و دین است بلکه بقدر
باید از عیان و اعتقاد کنیم که حق تعالی جاهل و نادان نیست و بر او هیچ چیز پیشتر
و نه بعد از نیست اما اینکه دانش او چگونه است پس میتوان یافت و نه هم ما را
تکلیف با آن کرده اند بلکه منی از آن دارد شده است و حاصل آنکه علم الهی در سایر
صفات کمال او عین ذات آن جناب اند یعنی اینکه ذات معصوم او قائم
مقام این صفات است و در ذات الهی تفکر کردن بغیر عرفی شدن و در دریا
صدالت نمی گذارد و صبیح و صیبر یعنی مشهور و غیبت شنیدنیها را
میشود بدون کوشش و دیدنیها را می بیند اما بدون چشم از برای آنکه هرگاه
اوداک او الهی و جابج باشد مثل ما لازم میاید که محتاج بشود و بدون
آن از اوداک عاجز باشد و خداوند عالم باید کامل بالذات و محتسب
بغیر نیست باشد و حقیقت همه بعلم بر میگرد و حتی یعنی مراد زنده و
از آن زندگیکست که آثار علم و قدرت از او ظاهر شود یعنی کاره که بسبب
دانائی و توانائی صادر شود و از او صادر شود و از آنجا معلوم شد که هرگاه
قادر و عالم است حق هم هست پس این صفت هم معلوم است بعلم و قدرت
بر میگرد و مرید و کاوه یعنی با خستیا هر دو کار میکند و با خستیا هر دو
ترک میکند و هر کاری که میکند علم او باینکه حکمت در آنست باعث حصول
انکار شود پس بر میگرد این دو صفت باینکه حق تعالی قادر و مختار و عالم است
همه امور است و این دو صفت هم بعلم و قدرت بر میگرد و در آمده خدا مثل
در آمده ما نیست که فایده آن فعل را تصور میکنیم و آن باعث میگرد
میباشد

میباشد تا بعد از آنکه علم با آن فعل میکنیم و آنرا بعلم میا و بریم بلکه همیشه حقاقتی از آن
علم دارد که وجود فلان در فلان وقت صحت و حکمت است همین اراده خداست
و همین ایجاب میشود و از احوال و بیست ظاهر می شود که اراده همان ایجاب است صفت
فعل خداست و صفت ذات خداست مستکلم یعنی گویند پس اگر مراد از آن
خلق کردن کلام است مثل قرآن و تورات و انجیل پس آن صفت فعل است و از
صفت ذات و صفات کمال نیست و اگر مراد علم با این کلام یا قدرت بر خلق آینه
کلام است پس آن نیز بر یک وجه است و قدرت صادق یعنی زهدت که پس آن
رضعت فعل خداست یا از صفات تشریفات یعنی دروغ نمیکند و دلیل بر آن است
که دروغ قبیح است بر بدیهی عقل و دروغ مصلحت آمیز هم اراده است نیز به جهت آنکه اوست
خالی از قبح نیست و او عاجز نیست از آنکه رفع فساد می کند مقصود است از هر اراده
بکند پس باید هیچ نوع دروغ از او سر نزنند اذنی و اکتبی یعنی همیشه بده است
و همیشه خواهد بود و دلیل بر آن نیست که اگر حادث باشد و نازه بهر سبب باشد
باید قضا بر آنرا بر او باشد پس وجب الوجود خواهد بود و وجود او از غیر خواهد بود
پس صدای او دیگری خواهد بود که او را نازه ایجاب کرده است فصل سیم در صفات
تشریفات یعنی چیزهایی که باید آنها را از صدای حق کرد و باید اعتقاد کرد که آنها از
بر اخذ نیست اقول یعنی شریکت یعنی صدای یکی است و دوزیت و دیگر آنکه هست که
خلق را ایجاب کند و کسی است مستحق پرستش باشد و دلیل بر اینهم بسیار است و آنچه
بفهم عوام باشد اینست که هر کس ملاحظه انظام عالم میکند و اینکه همیشه اوقات
یک نفس میگرد و حرکات اخلاک و کواکب و فضول از رعب و طریقه روئیدن گمان

وزائیدن حیوانات و غیر آنها همه بر یک قرارند و اختلاف در آن نیست یقین
که اینهمه کار یکفر میباشند بجهت آنکه هر گاه در ملکتی دو باشد باشد همیشه در ملکته
خواب و غنا و دست و مپسچین هر گاه در شهری دو حاکم باشد بلکه در محله دو کفند
و در خانه دو کد با نباشد همیشه در آنها فساد است و باین اشاره کرده است حقیقتاً
در قرآن مجید که فرموده است لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا وَ دُونَكَ
اَلَّذِي هُوَ يُكْرِهُنَّ يَتَوَدَّعْنَ اَلْجَنَابِ اَوْتِرَ بِنَجْوَى كِتَابٍ وَ دُونَ ذَلِكَ مَا يَذُوعَمُ
رَاةَ مَا فِي كِتَابِهِ اَلَّذِي هُوَ اَلَّذِي هُوَ اَلَّذِي هُوَ اَلَّذِي هُوَ اَلَّذِي هُوَ اَلَّذِي هُوَ
نیز فطرت است که هر کس در حال اضطرار که کسی را در آنوقت مجال و وسوسه و فقر
نیست به اختیار اعانت میجوید از خدا و ندیکانه هیچ مرتبه او را خدا می
در نظر نیاید و بعضی از محسوس که قابل شده اند بدو خدا که یکی را بر زبان میگویند
و دیگری را بر من و بعبادت دیگر نور و ظلمت میگویند قول ایشان باطل است و بدو
ایشان فاسد است و در اخیال آنها نیست که در دنیا سرور و آفات است مثل
مار و عقرب و زهر و درنده و ظالم و متقلب و خیرات و لذات همه است مثل
آب و میوه و اسب و گاو و کوسفند و مردمان رسنکو محار است رفتار درست
کردار پس غیر از خدا که فاعل و خالق این همه دو یکفر باشد پس میگویند فاعل
خیر بر زبان است و فاعل شر بر من که شیطان و بعضی از آنها نیز خدا را میگویند
اما میگویند خدا شیطان را خلق کرد و او شر در آفات را خلق کرد و وجه بطلان
شبهه آنها بسیار است و همین نسبت که بدانکه آنچه در دنیا میسبب میکند
مخص نیست و آنچه در نظر قاهر شرعیانید بود از آنکه در آن نظر غیبی آنقدر فایده
در آن

در آن است که ضرر آرزو را آن و جنب آن نیست و بنا بودست بر این که اگر کسی
طلخ آن ننه و نکرده باشد حجاجت او باعث خیرات است اما در نظریه حجاجت
از برای طعل شتر و ضرر و درد و آزار است و اگر نباشد فایده این شرور و آفات
مگر آرزو کشیدن و تشویش برون و دوام در پهل بودن که باعث ثواب عظیم و اجر عظیم
اخر و نیست که زوال ندارد و پس خواهد بود چه چنانکه هر یک را فایده بسیار است که
اینجا مجال ذکر آنها نیست و از آنکه فواید آنها مشرب کردن لذات و نیاست و حق
کردن آنها را حکام اهل آن باعث پسنائی بر بختی آن باشد و بخت یقین
بسرای آخرت باشد و اما بطلان نسبت برستی ما برستند استار و آب و تشویش
تر از آنست که کسی بپان کند بجهت آنکه بعضی از آنها را جووانان یا ساز و بعضی دیگر
مخلوقات چندند که استحقاق نیرتش برای آنها چه چه ثابت شده است و استحقاق
آنکه حق تعالی مرکب از اجزای نیست نه اجزای حسی مثل سر و دست و پا و گوشت و پوست
و استخوان و از اجزای عقلی مثل ان که مرکب است از حیوان ناطق و او را امکان
بیشتر جسم یعنی چیزی که قابل طول عرض و عمق باشد نیست و عرض نیست یعنی
رنگ و بود و طعم که جسم بر پاست نیست و ممکنه و جهت و سمتی از برای او نیست بجهت
آنکه مرکب محتاج است مکان و عرض محتاج است مکان که باو بر پاست و خداوند عالم
مخلوق اند شد که محتاج است مکان و اگر اینها را غیر او از برای او قرار دهد خدا او خواهد
نه این و شبیه و نظیر معین و وزیر ندارد و بجهت آنکه هر گاه شبیه و نظیری داشته باشد
پس شریک او خواهد بود و بطلان او معلوم شد و اگر معین و وزیر داشته باشد
محتاج خواهد بود و از آنچه کلام معلوم شد که خداوند عالم بدیده سر دیده غنی و نور دیده

وند در آخرت بجهت آنکه کسی چشم سر نمی تواند دید چیزی را مگر آنکه در برابر او باشد
 و در سمت مواجده او باشد و از اینجا لازم می آید که خدا را مکی باشد و از
 آن نقص و احتیاج لازم می آید و در هر آن بخشد هم باین ناطق است که فرموده است
 لا مله الا الله و بعضی آیات که ظاهر آنها بر خلاف این دلالت میکند
 تا دلیل در رد و مراد و بدین بدل است یعنی لعین کردن بخداوند عالم مستقیم
 آنکه حق تعالی محل حوادث نمیشود یعنی لذت و الم و خواب و بیداری و سوسو و بیان
 و جوانی و پیری و دمانگی و امثال اینها از برای او نیست بجهت آنکه همه اینها نقص
 و غیب و باعث عجز و احتیاج است چنانچه آنکه حق تعالی در چیزی حلول میکند
 و در اهل نمیشود و بصورت چیزی ظاهر نمیشود و با چیزی یکی نمیشود و چنانکه حاجتی از
 صوفیه میگوید که خدا در عارف حلول میکند یا با او یکی میشود و یا بصورت او ظاهر میشود
 چنانکه مذهب نصاری است در باب عیسی و مذهب مخالفانست و از برای او زن و
 فرزند نداشت بجهت آنکه بعضی از اینها محال است مثل کشیدن و چرخ و بعضی مستلزم
 نقص و احتیاج است مثل سایر اینها و حقیقتی بود است که با او هیچ چیزی نبود است
 پس در قدیم بودن هم شریک ندارد چنانکه اجماع همه دینها آنست باینست که
 در عدلست بدانکه عدل از صفات فعلی است یعنی خداست تعالی رب رفقا
 و درست کردار است و نظم میکند و بدون استحقاق مؤاخذه نمیکند و توفیق
 ایستد و نفس چند بجهت میشود و صحت اولی آنکه فرق میان صفات
 فعلی و صفات ذاتی است خدا نیست که صفات ذاتی آنها فی است که اشیا یا نفسی
 آنها ذاتی است و چنان نیست که گاهی باشد و گاهی نباشد اما صفاتهای شوق ذاتی
 مثل علم و قدرت پس بجهت آنکه نفسی آنها از خدا هرگز نمیتوان کرد و نمیتوان گفت
 که خدا

که خدا و در کوفت علم لغزان چیز دارد و در وقت دیگر علم ندارد بلکه علم او همیشه است چنان
 قدرت و اما صفاتهای شریک پس آنها همیشه از ذات معصوم دور است و نمیشود که
 در کوفتی ثابت باشد مثل شریک از برای خدا یا احتیاج یا حلول حوادث و امثال
 آنها اما صفات فعلی پس گاهی ثابت میشود و گاهی نفی میشود مثل خالقیت و زنده کردن
 و میراندن و امثال اینها بجهت آنکه نمیتوان گفت که خدا کس را امروز ایجاد کرده و سال قبل
 ازین ایجاد نکرده و فلان کس را امروز روزی درده و قبل از خلقت او روزی نداده و همچنین
 سایر صفات و این بجهت آنست که صفات فعلی کمال ذاتی نیست بلکه کمال ذات
 او قدرت و شهنش است بران افعال و علم با نهانت و نام کردن و نکردن پس بجهت آنکه
 بالذات کمال نیست بلکه گاهی هست که کردن فعل در کوفت نقص است و در وقتی دیگر کمال
 ملی و قوی که ماوسته شد و از برای فیض مانع نباشد در اینوقت ندادن فیض نفس است
 نه باعتبار اینکه این فعل خاص از کس سر نرفته است بلکه بجهت آنکه منافات با فیاضت غیر
 محض بودن او دارد و بدون قابلیت استعداد و منع فیض منافات با فیاضیت او ندارد
 صحت دوم آنکه بدو عقل حکم میکند که بعضی افعال از آن ثابت است که فاعل بجهت
 کردن آن فعل صحیحی مذمت و علامت است مثل ظلم و عدوان و دروغ و آن فعل قبیح
 و بعضی از آن ثابت است که فاعل از جهت کردن آن مستحق مدح و ستایش است مثل عدل
 و احسان و رشکوتی و این فعل حسن است چه چیزی غیر استیسا و شرفی بنا که عقل حکم
 میکند که صاحب این فعل مستحق ستایش و از جهت افعال مذمت است و صاحب این فعل مستحق که عقل
 حکم میکند قبیح آن تکلیف کردن کسی است بچیزی که طاقت آنرا نداشته باشد بجهت آنکه
 آنکه قبیح از خداوند عالم سر نمی آید بجهت آنکه از کردن قبیح لازم می آید یا جهل خدا یا عجز خدا

یا تسبیح او یا فاعل عیب غیب بودن او بجهت آنکه اگر میداند که قبیح است پس چاره است و اگر
میداند و نمی داند که کند پس عاجز است یا می تواند کند اما قبیح است بکردن آن پس تسبیح
یا بدون تسبیح از بنا عیب و لغو میکند پس سفید است و این همه مستلزم نقص و نیست
و خالق عالم از نطفه اینها بر می آید هر گاه اینها درست باشد آنکه آنچه پس از آن است
قابل شده اند که افعال بنده را مخلوق خداست و خدا بر دست آنها خیزد و شتر را
جاری میکند این قبیح مستلزم قبیح و ظلم و جور است بر خداوند عالم و این باطل است قبیح
و وجه قبیح آن اینست که حق تعالی بنده را نراند و نهی کرده است و ایشان را وعده قوی
و وعید لعناب داده پس هر گاه بنده قادر بر فعلی نیست و افعال بنده را خداست
او جاری میکند پس اگر کبریا کبریاست و امید دارد که در نیست که طاعت کند چنانچه
اورا تکلیف میکند و او قهر می نذرند و اگر بنده از بنده کار نیکی از خدا خود را برود
بکار برسد بداند که او را احسن بنا می نهد و بعد از آن از او شکر مژاخذ کند که چرا این
کار را کردی هم کس او را علامت و سزایش میکند پس چگونه امیر نسبت به خلق
عالم میتوان رود اینست و امر و نهی چنین کسی که فضل و رحمت قدرت او نیست عیب
و لغو هم هست بجهت آنکه فایده در ضمن آن نیست و ایضا مگر حق تعالی در
قرآن مجید مدح مؤمنان و سبکو کاران بر فضل یک ایشان و مدحت عاصیان
و بدکاران بر کردار بد ایشان کرده است و هر گاه طاعت و معصیت فعلی آن دو برابر
ایشان بنا می شود و در وجهی نذرند و دیگر اینکه حقیقت در قرآن مجید میگردانست
افعال را بر بنده داده و از خود دور کرده چنانکه فرموده و ما خلقناهم لکن
کافوا انفسهم ^{و در آیه} و اما بعضی آیات متشابه که دلالت میکند ظاهر آنها بر چیزیست
یعنی الله

یعنی الله من يشاء ويهدى من يشاء پس ظاهر آنها منافی عقل قاطع و غیر
آیات و اخبار حکمت باید آنها را تاویل کرد مانند آیات که دلالت میکند در ظاهر
بجسم بودن و باینکه خدا دیده میشود و تاویل آنها چنانکه مشهور است اما میگرداند
اینست که مراد از هدایت توفیق و از ضلالت خدا نیست توفیق این مطلب نیست
که حقیقت بنده را حق تعالی کرده و او را عقل داده و شهوت هم داده و باور آنجا
و هلاکت نموده و فشاری که باعث نجات است چون مخالف طبع از بند و مشقت محبت
و مشقت نفس است از او گریزانست و فشاری که باعث هلاکت است چون در ظاهر
موافق طبع و خالی از محنت است بجهت آنکه اقصای حواس و لذت است نفسانی
مانست پس خوردن و خوابیدن و جماع کردن و سرگرم کردن و بزرگی کردن راه
هلاکت است و نماز کردن و روزه گرفتن و اجتناب از لذات کردن مخصوصاً نجات
راه نجات است پس هر گاه مکلف با وجود کمال غلبت بمقتضای لذات و شهوات از
آنها دست بردارد و بشکلی و محنت و مشقت بسیار و بطاعت و عبادت بر داند
چنانچه نفس ایندی لطف خود را ستیگراد میکند و فایده توفیق را معین او
میگرداند و او را در عمل کمک میکند و هر گاه عقل را پیشتر کرده و بمقتضای شهوات
در راه لذات دنیا بسربرد و از طاعت روگرداند مستحق آنست که خدا او را
ببخشد و اگر نذرند و با وجود این حقیقت با لطف خود را معین او گرداند و پیغمبر
و امام بر او تعیین میکند و اعطای و خیر او را منع میکند و با وجود عقل و پیغمبر
این الطاف و مواظبت چشم از این لذات فانی نمیپوشد و از بنده که خداوند
رو میگرداند پس خدا او را بخشد و او را میگذرد و کمک او میکند و اینست معنی خداوند

پس مراد از پدایت آن توفیق و از صلاحت غذا ن است و از بیحکایت اینها
و تعدی لازم نیاید و قبحی و لایق نیست پس از این معلوم که کما فی پیشه که خدا
را در افعال عباد مدخلیتی نیست اما بسبب حدیثی که در همین معنی را گفته اند
در تفسیر حدیث مشهور که فرموده اند لا یجیر ولا تقوی فی بل الامر من الله یعنی
نه اینست که چیزی محض باشد که بنده را اختیار باشد و فعل بنده هم از خدا باشد و چشم
تقوی محض است یعنی خدا بنده را خلق کرده باشد و کار بدست او داده باشد که خود
دیگر اختیار نداشته باشد بلکه امریت میان این دو امر که حق تعالی رسم کرده
مدخلیتی در افعال عباد است **مبحث چهارم** در بیان آنکه حق تعالی حکمت
و افعال او بمرض و مصلحت نیست اما از آن عرض و مصلحت نه اینست که
نفعی بخورد او عادتش و بلکه از برای اینکه نفع فیض بخلوقات برساند و اگر افعال
به حکمت مصلحت باشد لغو خواهد بود و آن خود بر خدا رو نیست و کلام الهی نیز
ناطبق است که **وما خلقت السموات و الارض و ما بینهما الا لعلکم تقاتلون**
کفر و اظن بآبیتیم در نبوت است یعنی باید اعتقاد کنیم که در محبت خیر
که پیغمبری بر بندگان بنهسد و پیغمبر ما محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است و در این چند آیه
مطلب اول اینکه بر خدا و محبت که پیغمبری بنهسد و دلیل بر آن اینست که بنی نوع
انسان بسبب تسبیح باکی و شرب و جماع و غیره محتاج اند به معاشرت با یکدیگر
و در معاشرت بالقدره تعدی کشد که حاصل میشود و محاسبان اموال و
احیای حق و دفع دعوی و مشکلات رو میدهد و در صورت تعدی که است
که قتل و جرح و اتلاف اموال و هتک اعراض و غیر آن رو میدهد و در رعایت
و چاره اینها طریقه ضرورت است که موافق حق باشد و عقل در بسیاری از اینها عاجز است
پس ناچار

پس چارست که کسی از جانب حق تعالی باشد که عالم همه اینها باشد و عالم را انظام داده
و فساد و فتنه را رفع کند و علم او بطریق ارشاد و الهام الهی باشد و دیگر آنکه چون
افعال الهی بمرض و فایده نیست و از برای خلق عالم و آدم باید مقصودی که لایق آنها
حکیم باشد در نظر باشد و بر ظاهر است که خلق بندگانه از برای آنست که امانت کردن و اهلداد
کردن از برای خودش و شفع شدن از آنها نیافریده بجهت آنکه او را عاجز است
و نه محتاج پس باید از برای نفعی باشد که بر بندگان برساند و فیضی که بایشان برسد
و این در دوزخ دنیا بنهسد و بجهت آنکه در دنیا بفرحندت و اطمینان و در دوزخ و عالمی چیزی نیست
و همه آنچه در آن لذت در نظر عینی بجهت لذت نیست بلکه دوا می در دوا می
چندند مثل نان خوردن که دوا می در دوزخ است و آب خوردن که دوا می در
تشنگی است و جمع کردن که دوا می در جمع شدن نیست در محل خود چنانکه بول و
و غایظ هر که جمع شد آزار میدهد تا آنها را برون بریزد و این در دوا می در
دارد و بسیار اوقات این در دوا می هم ندرده و بعضی که اینها هم لذت شنبند در
پهلوی هر یک بر زهر زهر و اطمینان و غم موجود است که از برای دوا می ناگوار میکند تا
اینکه بزد می فانی میشود و اگر کسی صد سال عمر کند و لذت بگذراند در وقت
رفتن بفریبش جو اب و بدین برای او چیزی نیست پس بنمواند شد که مقصود
جناب اقدس الهی از خلقت بندگان این فیض فانی باشد پس باید خلقت
انسان را برای فیض دائمی که لایق او باشد کرده باشد و چون این دنیا بالقدره
فانی است پس باید سه ای دیگر باشد که فیض آن ابدی باشد و راحت آن ابدی باشد
پس لذت آن زوال ندهد و بجهت آنکه بهشت جاوید و رضوان رب مجید است

و چون لطف بشما ای اوقتی است که فیض او اکل و اشمل باشد و پر معلوم است که
عطا در عوض استحقاق و مزد در برابر عمل استند و وقوع او در قلوب بشر است
چنان که در اول که این فیض در برابر عمل استحقاق باشد پس بدان که آن که تکلف کرد
بر بنده کی و عبادت که هر چند روزی که در دنیا باشد بعبادت او بر دارند و لذت
آن که ایشان را بر بهشت خیر است و داخل کرد و با حور العین هم آن خوش و بخیر
و مقربان هم ووش و با نواع فراک و نعمتها و لذتها قرین و با همسایا و اولیا
هم نشین کرد میفرماید جوامع عالمها کما لوفی معلون خوشحال باشند یعنی مشغول باشند
باینکه این جزاء اعمال و عوض طاعات ایشانست و چون طریقه تکلیف و بندگی
کامل موقوف بر آنهاست و اعلام جناب الهی است و کافرنده که از آن استعدا
و قابلیت نیست که پر امرن ساحت کبریای او در آید و لذت که در زمین پنا
او مطلبی استعلام نمایند پس با چارست که از جنس انسان و بنی نوع بشر شخصی را
برگزیند که مناسب با او باشد و مناسبی هم با آنجا باشد معتمد بر او باشد
که از جانب مناسب و تکیه و مناسب بشتر بر بندگان الفاکند و پیغمبر است
مطلبی هم در میان اینک و پیغمبر چند شرط است مشروط اول عصمت یعنی از
او با عصمت سرزنند و خطا نکند نه در ظاهر و نه در باطن و سهوی و نسیان و
فرا مرشی خصوصاً در احکام دین و آنچه متعلق بتبلیغ رسالت است نه اشتباه
بدلیل اینک پیغمبر حافظ شرع خدا و امین وحی او و واسطه میان او و خلق است
و بدون عصمت محال اعتماد می نمودند زیرا که بر فرض عدالت و عدم عصمت
فی الجمله راه سهوی و نسیان از او قطع نیست پس باید که از همه جهت محال اعتماد باشد
مشروط دوم اینکه افضل و اعلم از همه امت باشد بجهت آنکه قیاس است بر خدا که
کسی افضل

کسی افضل و دانای تر باشد او را رعیت کند و با او بگوید اطاعت من افضل و نادان را
بکند و هم چنین قیاس است که یکی از همه دو نفر که مساوی باشند و فضل و کمال بگوید که او است
که یکی از شما تابع دیگری باشد پس باید که پیغمبر باشد چه کدام در مرتبه او نباشد تا نگوی
باشد از خدا امر متابعت او و همچنین در جمیع صفات حسن باید سرآمد باشد و در جمیع
صفات ذمیه سزا باشد بلکه در نسب او علی باشد و مبتلا با زاری که طعنها از او
نفرت میکند نباشد مثل خوره و پستی و امثال آن و بدانکه پیغمبر صفت مجرب نیست
باین معنی که خدا در او معصوم کرده باشد و خود در آن مدخلیتی نداشته باشد و الا عصمت
برای او کمال نخواهد بود و بر آن ثواب نخواهد داشت بلکه بجهت قوه نفس و مجرب بسیار
و تن در دادن بمشقتهای عبادت و بندگی اختیار کردن چندان مستحق الطافی
به نیایات ایزدی شده که آن جناب معین و یار او شده و او را در ترک و رعایت
اعانت و امداد کرده است مشروط سیم اینکه شناخته می شود پیغمبر و دانسته
می شود پیغمبری او بطور مجز و معجزه عبادت از آنکه آن پیغمبر کاری بکند که انسان
عاجز باشد از کردن مثل آن و از افعال مکرره الهی که عادت خدا با آنجا
شده است هم باشد پس هر گاه چنین کاری را معان و دعوی پیغمبری کرد معلوم است
که پیغمبر است باعتبار اینکه هر که را بر او دید یقین میکند که از جانب خداست اما
اینکه کفتم باید انسان از او عاجز باشد و از افعال مخلوق خدا نباشد تا مثل
سحر و شعبه و چشم بندی پس در بر و بجهت اینکه مکرراً آنچه در علمای از انسان
صا و می شود و کفتم از افعال نباشد که عاده خدا با آن جاری شده یا از برای آنکه
در چنان امری تعجب و غزابتی نیست مثل آنکه کسی بگوید در وقت طلوع آفتاب

کمن پیغمبر و معجزه من نیست که الحال آفتاب طلوع کند پس آفتاب طلوع میکند
بجای آنکه عادت صبح جاری شده است که در هر روز جهان وقت آفتاب طلوع
میکند باید خارق عادت باشد مثل آنکه بگوید من این نصهار از دایه میکنم و ماه را
بدونیم میکنم یا مرده را زنده میکنم و امثال آن و دلیل بر اینکه هر گاه مقارن شود
پیغمبری این کار را کرد یقین برستی او میشود اینست که پیش گفتیم که در بعضی مواضع
از اوست نیزند و علی بن ابی طالب که دروغ قبیح است و اطاعت دروغ کوفت است پس
اگر آن پیغمبر دروغ گو باشد و معجزه از او ظاهر شود لازم میاید خدا بدست دروغ
گو باشد که با حجت این شود که بنده که ناپرویی او کنند و این قبیح است و دیگر
شرط است و معجزه که مطابق دعوی باشد که اگر مخالف باشد افاد حجت نمیکند بلکه
افاده کذب او میکند چنانکه مذکور است از سید کذاب که با او گفتند که پیغمبر ما
کور را بدعا شفا میدهد او هم دعا کرد چشم در بر او کرد و گفتند انجناب
اب دهان مبارک در چاه خشک میانداختند بر آب میشد آنمعلوم است
و آن در چاه انداختند خشک شد **مطلب است** در نبوت پیغمبر
ما محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بدانکه علی و شریعت است که انجناب متولد
شد و دعوی پیغمبری کرد و طبق آنهم معجزه ظاهر کرد پس خدا بود حجاب
پیش گفتیم که هر که دعوی پیغمبری کند و بر طبق آن معجزه ظاهر کند باید پیغمبر باشد
اما اینکه آمد و دعوی پیغمبری کرد پس از جمله متواترات و یقینات است
و چنانچه علم داریم باینکه در زمانهای سابق بود و اکنون در واقع
بود و او شجاعت بسیار داشت و این پادشاهی عظیم و این علم
بسیار

بسیاری گفتگوی خبر و کوشش کوشش رسانیدن حاصل شد هم چنین در دعوی انجناب متولد
یقین حاصل شده که آمد و این دعوی را کرد اما اینکه معجزه بر طبق این ظاهر کرد پس معجزات
آنحضرت زیاده از آنست که توان اخضا کرد و اما چیزی که از همه در نظر مردم ظاهر تر و نفیهم
تر و دیکتر و بعقول اقرب و لذت و سواسی شیطان و شکوک و شبهات دور است دو
چیز است که آنها را ذکر میکنیم بجهت آنکه سایر معجزات اموری چندند که باخبار و روایات باید
ثابت شود و گاه هست کسی متولد از آنها یقین حاصل کند بجهت آنکه عامی است و کاتبان
را بخندوان خوانند و از نقل کردن مطمئن نشود اما از ویژگی الهی موجودند و اثر آنها باقی است
اول قرآن مجید است که نسبت آن با انجناب نیز متواتر و یقین است و چنانچه علم داریم که
هند و مکه هر چند آنها را ندیده ایم علم داریم باینکه این قرآن را آن پیغمبر آورد اما اینکه
معجزه است پس چنانکه آن پسر است و ما بعضی از آن را ذکر میکنیم و توضیح آن اینست که چون
عادت الهی جاری شده بود که هر زمان که پیغمبری میفرستاد آنکه معجزه از او ظاهر شود
که در آن زمان شایع بشود و علما آن زمان بان شمه و دشته باشند و فردا که علم
در نزد آنها حاصل شد مثل اینکه در زمان موسی علم سحر شتران داشتند و ساحران
بسیار و اما در آنوقت بسیار بود که کارهای غریب و عجیب میکردند و خصماء و ریشیا
میانداختند و بیعت مار و از دایه میشدند و بگویند میاندختند معجزه موسی را هم
از آنجمله کرد اما بگویند که از زمین نوح انسان بر نیاید پس امر چنان شد که تمام ساحران
را فرود برد و دیگر اثری از آنها ظاهر نشد و هم ساحران دانستند که این از نایب حری و جادو
نیست بلکه پیغمبر از کار خدا نیست و این مسبب ایمان آوردند و جان خود را در راه خدا
دادند و مصالقه نکردند از اینکه فرعون آنها را بکشید و بدل کرد و همچنین در زمان علی

علم حکمت و طبابت شیخ تمام دشت که مثل اعلاطون و جالبیوس در آن زمان بودند
 و در و کما سیار کران را و میگردند و از راه های منزه را چاق میگردند و در حقیقت
 بحضرت عیسی مجاز از انبیا عطا کرد که همه اینها از آن عاجز بودند مثل اینکه مردی چندین
 ساله را زنده میگرد و در زنده در اشفا میداد و از زبانی و غیر آنرا چاق میگرد و چون
 در زمان حضرت رسالت پناهی هر چه علم بلاغت شیخ تمام دشت و طایفه عرب
 با یکدیگر در اشعار بلیغ و کلمات فصیح و تفسیر میگردند و در حقیقت قرآن را در هر چه
 کرد و فرمود که اگر در پیغمبری من شکست دارید مثل این قرآن پاورید یا در سوره مثل این
 پاورید یا یک سوره مثل این پاورید هر چه سعی کردید یک سوره کوچک مثل قرآن
 ننویسند یا در نزد اگر مقبولند اینهمه بلاهت را بر خود قرار میدادند و گشته نیشند
 و اهل و عیال خود را با سیری نمیدادند امر با این آسانتر هیچ عاقل نمیکند در جهان
 امر و شواریر امر تکلیف شود و وجه عاجز شدن ایشان عیناً اندیشد که از راه این
 که حقیقت دلها می آنها را کرد و اینها را از این معنی که ایشان را میسر نشد این معنی با ایسکه حقیقت
 بلاغت قرآن بجدیست که ممکن نبود ایشانرا که مثل آنرا بیاورند و هر دو وجه
 صحیح است چنانکه هر که اندک فهمی دارد فرق میان قرآن و سایر کلامها را پیدا میکند
 که هیچ کلامی در برابر او نمی آید و دیگر آنکه نظم قرآن و ترکیب آن هیچ کلامی نمیتواند
 نه از باب شعر و نه از باب خطیبی و نه از باب انشاء و نه از باب انشاء
 نه از باب انشاء که در مکاتیب و رسائل میکند و هیچ کس را قدرت نیست که با این
 اسلوب عزیز و طوطی حکم کند و دیگر آنکه اختلاف در آن نمیشد و هر کس از آن
 بلیغتر نباشد تفاوت در اول و آخر کلام او بهم رسیده خصوصاً هر گاه سخن طوطی
 باشد خواه در الفاظ آسان باشد سبب لغات و در فصاحت و بلاغت یا در معانی
 اینست

آسان شد سبب غفلت و شتابی که بهم رسیده و در سه آن هیچ اشکال نیست دیگر
 اینکه هر کلام را کسی بپای هر زنده بشد طبع او در دفعه دوم و سیم منزه میگرد
 هر چند کلام فصیح باشد که از خود آن قابل باشد و این کلام را هر چند مکرر میکنی
 مکرر میشود و همیشه تازه است و دوم آنست که آنجناب مکتب نرفته در کس
 سخن از آنده و چیزی نموشد و بی بدر بزرگ شده و در میان قوم مثل عرب نشود و نما
 کرده علوم و در راه چنینی از راه ظاهر شود و بجز اینکه از جانب خدا باشد هیچ وجهی
 ندارد اما قوم عرب پس حال ایشان معلوم است از برای کسی که اندک با
 ایشان معاشرت کرده است خصوصاً اهل بادیه ایشان که نه فهم و نه حیا و نه ادب
 دارند و نه عفاف و نه سستی و نه سلیقه از باب حیوانات چند را که کثرت عورت
 مضایقه ندارند و هر چند است و متعفن را میجویند از روش و مار و کفار و فریغ
 و غیر آنها را و نمیکردند و اینها را هم بدون شریکیه و مقیبه با احشاد المعاصم
 میجویند و به بول شتر در شرب غسل الکفا میکنند با وجود آنکه هر سال و کسرتی
 که در سهام تربیت یافته اند پس در آیام جاهلیت حال ایشان چگونه بوده
 چنانکه معلوم است از حال ایشان که عبادت ایشان از این قبیل بوده که غریبان
 می شدند و در خانه کعبه بر می بستند و دست بر می زدند و صغیر می کشیدند پس
 معلوم که سایر اعمال ایشان چه بوده و صفت حیثیت و عداوت و سایر صفات
 ذمیمه در میان ایشان کامل بوده و اما علوم و آداب که از آنحضرت ظاهر شد و
 صفات و اخصا حسنه آن جناب پس آن بیش از آنست که در کتابها و دفاتر
 اخصا توان کرد همین نسبت که هر که ملاحظه کند و ببیند که هر سال و کسرتی

که علمای فحول عظیم الشان در هر زمان و در هر مکان در علوم او تفکر میکنند و شیخ
آن میکنند و میان آداب و اخلاق آنجا میکنند هنوز هیچ جا آن نرسیده اند
و اساسی که قرار داده و احکامی که آورده از برای دفع دعاوی و انتقام ظلم و
تعذیبی بجهت دفع بی انصافی و دست درازگی در جان و عرض و مال از احکام فطرت
و تقاضای حقوق و اثبات مطلب و همین بگویند که در آن قصاص و اثبات کردنی
و قرار داد نکاح و طلاق و عتسار سید تقرق و بی عتساری دعوی حالیه
از بنیه و امثال اینها و طریقه تقرب بذات احدی باری در انواع عبادت
و ادب کارهایی میکنند که در عریضه کتب مرفقه و در سبب خواننده از میان چنین ظلم
و قبیل بر غیر دعوی کند چنین علوم و ادب با انضمام چنان اظفار و کلمات
که از آن معلوم شده از تواضع و حیاء و عفت و تقوی و کفایت و خرم وجود
و سخا و عجزت و جرات و حلم و سایر صفات کمال این نیست مگر از جانب
احدس ایزدی و در جمله همین علوم و آداب است قرآن مجید هر چند قرآن در حقیقت
مشتمل بر همه چیز است اما در ظاهر آن همه چیز بر غیر غیر و در حقیقت ظاهر نمیشود از آن
که در انحصار رسد اوله و در هر زمان از راه جمع علما در آن فکرهای عمیق کرده اند
و تفسیرهای عمیق و نهایت نوشته اند و هنوز بقطره از دریای آن نرسیده اند
و گویا الحال بگردد که کسی در آن تقریر نکرده و بهین معجزات که پیغمبری آنجا
ظاهر شده رسد که آنجا هم ظاهر است پس هر چیزی که آورده است رست و حق
و از جمله چیزهای لدایست که دین او ناسخ همه دین پیچیده است پس منتهی لیل
ادیان سابقه از نبود و نصاری همه باطل است و شبهه که میبود کرده اند که نسخ صحیح
از برای

از برای آنکه اگر دین موسی خوب است پس چگونه شد که الحال عمل بآن بدست و هر چند که
ذات آن خوب است دیگر بد نمیشود و اگر بد بود پس خدا چرا روز اول این دین را بنیاد
باطلت بجهت اینکه میگویند که واجب نیست هر چیزی باید بالذات خوب باشد یا بالذات
بد باشد بلکه میشود که یک چیز از یک جهت خوب باشد و از یک جهت بد مثل سیاهی زردی
یعنی اگر از برای تادیب باشد خوب است و اگر برای اذیت کردن بزند بد است و
همچنین میشود یک دینی در یک زمان صلح باشد و خوب باشد و از برای آن زمان
دیگر و امت و دیگر ضار باشد مثل دوگانه ای طیبهای بدنی که در دانه ای شبان
در وقت خوب است و در وقت دیگر ضرر دارد و بر یک یک شخص مناسب دارد
و بر یک دیگر مملکت **ما بجهت دین** در امامت است و در آن نیز
و مقصدت مقصد لعل در اینک تعیین امام ضروریست و مولد از امام است
که پیشوای مردم باشد بنیابت پیغمبر در امور دین و دنیا و وجود امام نیز مثل
وجود پیغمبر و حسب است و دلیل بر وجود آن همان ولایت است که قائم شده بر حق
وجود پیغمبر چرا که در دفع مفاسد که لازمه معاشرت بنی نوع انسان است ضروریست
از کسی که عالم بمصالح دین و دنیا می مردم باشد و حافظ شریعت باشد مخصوصا که
بعد از جناب خاتم الانبیا که دیگر پیغمبر نخواهد بود و علی الخصوص که آنجا معجوت
بود بر جمیع غلایق از جن و انس تا بر روز قیامت و هنوز از مردم با صلاح نیارده
بود مگر قلیل که از دنیا رحلت فرموده و این قلیل که اسلام آورده بودند که اکثر
ایشان منافق بودند و صاحب اعتمادی که پیغمبر دین ایشان حکم نشاء
در حق قتل شریعت در رسانیدن بغضتین و دست بدست رسانیدن بغضت

خلافت با وجود عدم عصمت ایشان و عدم عدالت اکثر ایشان بلکه عدم ایمان
 اکثر ایشان چه چگونه تواند شد که آن اجماعی که رسول خدا در این دشت در
 تعلیم شرایع و آداب و جمیع جزئیات و کلیات حتی آنکه بنفس شریف خود
 فرمود آن همه را در وقت او در مدینه که در در دنیا بود با وجود ملک و سرور و
 از دنیا لذت برده و در حال زهد بکسبرد معلوم بود که غرضی از آنست که از آن
 اساس الاتروک و دین مبین و با وجود این امت که او چنین را با عدم امکان
 هدایت و ارشاد و عدم اطلاع احکام بکافران و بدوین نصب خویش تعیین
 کسی که ترویج دین و وقت بگذرد همه را مهمل گذارد و برود رفتی که در آن امید
 بازگشت نیست و حال آنکه هر کسی که اندک شعوری دارد و همین که آثار رفیق ناز
 خود دید در وصیت امر باز ماندگان خود که تاهی میکنند و اجمال امور جزئی
 دنیوی را بر خود روا نمیدارد پس چگونه مثل رسول خدا که بر امت همه با ناز بود
 از پدر و مادر ایشان را مهمل میگذارد و نه وصیت و نه تعیین خلیفه میکند
 دیگر جناب اقدس الهی فرموده که **الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم**
نعجتی یعنی امروز کار من تمام شد و دین شما را تمام کردم بر شما نعمت
خود را و شکی نیست که تعیین خلیفه و امام بجهت امکان دین و اتمام نعمت شد
تمام دارد بلکه بدون آن ممکن نیست پس معلوم شد که این معنی بوجه آمد بود
حق تعالی تعیین خلیفه کرده که آنچه را داد و امام در مذبحشید امامیه باید که
افضل مردم باشد و معصوم باشد همان دلیل آنست که در نبوت گذشت و باید که از فرشت
باشد چنانکه از اخبار متواتره ظاهر شده است و بدانکه امام شناخته میشود و
 ارشد

از شیخ کی آنکه افضل از همه امت یا از همه آن اشخاصی که دعوی امامت در ایشان
 شده امام شد بجهت آنکه اگر خیر او امام باشد لازم میآید تقدیم مفضل بر فاضل
 و این خود قبیح است چنانکه دانسته دویم معجزه که هر گاه دعوی امامت کند و برین
 آن معجزه کند دلالت میکند بر حقیقت او چنانکه در نبوت گذشت و دویم نص
 خدا و رسول بر امامت او که قرآن یا کلام پیغمبر دلالت کند بر اینکه امام
 و حسب الاطاعة است مقصد دویم در اینکه امام و حسب الاطاعة بعد از جناب
 خاتم النبیین است بدانکه امت بعد از رسول خدا و وفوقه شد مذ شیعاه امامیه
 قائل شدند باینکه خلیفه بر حق بعد از جناب پیغمبر بلا فاصل حضرت امیر المؤمنین
 علی بن ابیطالب است و بعد از آن جناب حضرت امام حسن و بعد از آن جناب ابی
 عبد الله الحسین و بعد از آن جناب علی بن الحسین و بعد از آن فرزند او امام جعفر
 بن علی الباقی و بعد از آن فرزند او جعفر بن محمد الصادق و بعد از آن فرزند
 او موسی بن جعفر الکاظم و بعد از آن فرزند او علی بن محمد تقی و بعد از آن فرزند او
 او محمد بن علی جواد التقی و بعد از او فرزند او علی بن محمد تقی و بعد از آن فرزند او
 حسن بن علی الزکی العسکری و بعد از آن فرزند او حجت بن الحسن القائم المنتظری مهدی
 صلوات الله علیهم اجمعین و اهل سنت قائل شده اند باینکه امام بعد از رسول خدا
 صلوات الله علیه و آله ابوبکر است و بعد از آن عمر بن خطاب است و بعد از آن
 بن عثمان است و بعد از آن علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه است و چون این
 رساله را برای عوام نوشته ام در اینجا متعرض دلیل آنست که از قرآن و احادیث ظاهر
 میشود که مردم مکر بسیار بجهت آنکه مال کار بر آنها بسیار بود و بقول آن عالم که

مقصود

اقتصر آن وحدیت را برای ایشان نقل میکند و ترجمه میسندید پس این هم تعلیه میشود
و ما میخوانیم بگوئیم که عوام هم در این مسائل اجتهاد کنند و خودشان بیدلیل بفرزند
هر چند که ممکن است که آن تعلیه عالم منزه از اجتهاد و استدلال برگردد و بجهت آنکه هرگاه
آن عامی عالمی را بعضی و علم و دیانت و روح و تقوی باشد و در حال او بداند
که دروغ نمیکوبد و وضع کردن حدیث را حرام میدانند و اقرار بخدا و رسول استقامت
حرام میدانند پس گاه هست که از کلام اولیین از برای او حاصل شود بلکه گاه هست که
علیهست که از برای آن عامی از کلام آن عالم بهر چه مخصوصاً هرگاه برای او
بخواند و وجه دلالت آنرا بیان کند پیشترست از آنچه برای علماء بیدلیل حاصل میشود
و بهر حال ما دلیل اجمالی در باب حقیقت مذمب شیعه بطلان مذمب شیعه بیان میکنم
و بعد از آن بتفصیل آنچه مناسب شد مذکور خواهیم کرد و آن اینست که علی ای قده
آنکه ضرورتی که باشد خواهد بود مذمب شیعی در خواهد بود پیشترست هرگاه یکی از این دو مذمب
باطل باشد باید دیگری صحیح باشد و ما میگوئیم که ثبوت دعوی امامت ما باید بجز در این
خدا و رسول باشد یا با نظر صحیح باشد یا آنکه آن کسی که دعوی امامت میکند از جهت
امت یا از آنکه دعوی امامت در حق ایشان شده افضل باشد و گویان
میگویند که امامت بیعت حاصل میشود با یکدیگر مردم جمیع شوند و یکدیگر استیاء کنند و امام
کنند و این کار از حقیقت بر میآید خواه با جمعی از ایشان باشد چنانکه در روز اقل
جمعی از صحابه بخانه پیغمبر را در میان گذاشتند و باطل استغول گفتن
آنحضرت شده و آنحضرت رفتند در عقبه بی مساعده جمع شدند و تفسیر چنانند که
خلافت از برای ابوبکر قرار بدیند و بعد از آن ابوبکر بر شهادت وصیت کرد که خلافت
از عهده ایشان بر منهای شود که پشت در میان نشستن نفر مشورت را انداخت
برخی که فایده آن اینست که عثمان خلیفه شود چنانکه بعد از این بیان خواهیم کرد
و باین

و باین خلافت عثمان ثابت شد اگر عثمان گویند که ما خبر دادیم خدا و رسول را قبول نداریم
یا افضلیت و صحیح علی بن ابیطالب را قبول نداریم با وجود اینکه آن مثل انکار روشنی
آفتاب است پس بایشان میگوئیم که کدام دلیل دلالت میکند از عقل و نقل که با جمیع عوام
جماعتی از ارباب غرض که منصوص شدند و نه عدالت و نه علم باطن مردم داشته باشد
و نه علم مصلحت و خلاق داشته باشد چنان مرتبه بزرگ از برای هر یکس و باین ثابت کند
پسین که رای ایشان بر یکی قرار گرفت باید مابعدت او کرد و هر چند مثل معاویه و یزید باشد
که معاویه با ناخوشیهای نسبی و ذاتی مدتها میاید اما گویست علی بن ابیطالب در سب
و آن فتنه و فساد که از آن سرزد و بر روی امام زمان تیغ کشید و با او بخار کرد و یزید چنانچه
ناخوشیهای نسبی و ذاتی و افعال شیعه از شرب خمر و غیره را رضی نشد لقب حسین علی
جگر گوشه رسول خدا بود که گفت آن کند باید کشت چنانچه خلافت کند مثل علی بن ابیطالب
باشد و حال آنکه اگر آنها بفسوق ظاهر و کفر باطنی مشهور و معروف بودند و بهین اجتهاد
امامت از برای چنین اشخاص ثابت میشد آیا کدام عقل تجویز میکند که ناموس آبی و
اسرار ربانی و حقایق فیه قانی که بانی آن منصب محمد بن عبدالمطلب است
بن عبدمناف باشد الحال محافظان و مؤتمس و باین آن مثل معاویه و یزید و امثال آنها
باشد چون آنقدر فخر که در اقل این جا بر کوشیدند و در وقتی اختیار این امر کردند که هنوز
آنها در میان رویان بود و هنوز اساس خلافت مخصوص بجز مرتبه قرار نگرفته بود ناچار ایشان
در لباس زهد و سادگی و طاعت و عبادت و ترویج دین میسوزند و پسند این طریقه
مستتر شد مردم چون اغلب ایشان تابع و نیاز تابع هر کس که دنیا و روی بروی ایشان
باز میکند پیشترست در تأییس این اساس باطل که شدند تا اینکه عثمان از حد تجاوز کرد
در دنیا پرستی را بروی ایشان بیشتر کشود و آهسته آهسته آنها را که دعوی خلافت میکنند

علی رؤس المشاهد از فسوق و ظلم و تعدی مضایقه میگردند و راضی بقول ائمه طاهرین
میشوند و بعضی از ایشان اظهار عداوت ایشان میسوزند بلکه از بعضی کفر هم ظاهر
چنانکه از فتوای عباسی معلوم است که اظهار عداوت سیده النساء بسبب و بقرآن مجید
کردند و همچنین هم تا امروز بنامی پادشاهی ایشان بر اجماع و بیعت است و هر که را پادشاه کردند
ادرا و حسب اطلاق عید اند اینها که میگویم شواهد چند است از برای رسوایی این معنی که
کار بزرگ چندی که تا ملی مرتبه نبوت است هر گاه بدست مردم بگذری که بر پاکسند اخوان
باینجا میرسد و اینها هم شبیه است که در نماز جهات جایزید اند که فاسق و فاجر
باشند و میگویند که جایز نیست نماز در عقب هر فاسق و فاجری اگر استیذان گویند که باطل
داریم بر اینکه بیعت و اجتماع را می مردم استوار چیزی ثابت کرد بجهت اینکه اجماع
حجت است و مراد از اجماع اینست که همه علماء امت مجتهد شونده چیزی در هر گاه
چنین شد آن حق و ثواب است گویم که چه دلیل است حجیت اجماع و حال آنکه استیذان
در کتابها می خود که در اصول فقہ نوشته اند اختلاف عظیم دارند در اینکه اجماع حجیت
یانه و در اینکه آیا ممکن است که همه امت جمع شوند چیزی یانه و آیا همه چیزی شده
در عالم یانه و آنها فی که قابل شده اند ثبوت و تحقیق آن در حجت بودن او خلاف کرده اند
که اجماع از جهت حجیت است و دلیل حجیت آن چه جز است بعضی میگویند دلالت میکند
که حجیت است و این جماعت نمیشود که همه باطل میشوند و بعضی میگویند که آیه قرآن دلالت
میکند و بعضی گفته اند که آیه دلالت ندارد بلکه حدیثی از پیغمبر دارد و شده است که امت
من جمیعت نمیکند بر غلط و دائم بر سره و مغرکند که میزنند در این دعویها و هر که پیش
الضافی در آن کتابها نظر کند اندک بچکند ام از آنها که گفته اند دلالت بر مطلق آنها
ندارد و بعد از تسلیم همه این مقدمات میگویم که کجا بود اجماع و کجا جمع شدند جمیع علماء

امت

امت آید جناب علی بن ابیطالب از علمای امت نبود و آیا حسین که سید جوانان
برشت اند و سلمان و ابان و مقداد و مثل سعد بن عباد و غیره از بزرگان اوسن فخر
داخل علماء امت نبودند چگونه شد که در این وقت علمای امت منحصر شد بعد و دلیل از
ارباب غرض و باین آن مقصد عالی ثابت شد و هر کدام دعوی این میکنند که حجیت حاضر
بودند با وجودی که انکار بدیهی کرده اند بعضی دعوی مطلب ایشان ثابت نمیشود و خلاصه اینکه
دسترس مسائل دین با آن همه وفور و اشکال و اختلاف و موافقت که همین باشد و محظوظ
بشد از خطا و جاهل و نادان بکلی از احکام و چنین کسی را غیر از خدا و پیغمبر مصالح عامه همین
وسیاست و ریاست در جمیع آفاق و ترویج امور دین و دنیا اهل علم باید که میگویند
نمیشناسد و تعیین نمیشود اندک در استیذان گویند که قابل نداریم که خدا و پیغمبر تعیین
کرده اند کسی را هم که شما میگویند و بر شماست اثبات بکنند گوئیم اولاً قابلیت و امامت
امام مافی العالم مسلم شماست و ما هر دو حجیت او قایل هستیم و شما دعوی زیاد می کنید
بر شماست که اثبات کنید بر ما چون گفتیم که بالضروره اما می باید پس هر گاه مذکور شد
فی اساس و باطل و دلیل ما ند پس ما چاره مذموب ما بر جا ماند و اگر استیذان از روی استیجاب
بگویند که چون مذموب شما با دیگران در حد و رسول ثابت شود چون می تواند شد که خدا و پیغمبر
خبر داده باشند باینکه خلیفه بعد از رسول الله علی بن ابیطالب است و با وجود آن این همه صحابه
کبار عالم تصور که جان و مال و اولاد خود را در راه خدا میسوزند و شب و روز در خدمت
او جان فشانی میسوزند و بطاعت و بندگی خدا و رسول او میسوزند با وجود اینکه
باشند از پیغمبر خود که علی بن ابیطالب خلیفه بلا فاصله است با همه بعضی فوت آنجناب بعد از دنیا
بر گردند صریحاً مخالفت میکنند و دیگری را از برای این امر ختم می کنند هیچ عقلی این را
قبول نمیکند ما در جواب گوئیم که هیچ استبعاد ممکن در این زمان که قوت و شوکت اسلام

پیش از آن وقت است و سلام عالم را فرود گرفته است امتحان کن و بین که هر کاه
عالمی فاضلی قرعی کاملی ظاهر شود و مردم را دعوت بدین و بدایت و ارشاد بکنند
بسر او بقیعت میشود و پسر او پیشترند یا شخص متقلبی بدینی مباحی بدین بی خروج کند و کمال
مردم را از برای قشون و با بجان خود مباح کند و آنها را بقتل و غارت حضرت دهد
و در انشاغ دینوی بروی ایشان بکشاید یعنی بدان که تبعه او اکثر مردم خواهند بود
و تبعه این قلیلی و آن هم اغلبی از برای امور دنیای خود دور آن عالم را میگردانند
بطبع اینک واسطه اخذ خمس و زکوة شود یکبار بجهت و خوابا مالی و مراضی دنیای ایشان
طی کند یکبار بجهت اینکه در نزد امراء و سلاطین واسطه قصاص حواج ایشان شود و یکبار
میخواهند بجهت امور دنیا استخاره بکنند و یکبار میخواهند که از او اخذ علم بکنند که
پیشتر او معتاد میشوند و ریاست پناه بکنند کسی که انعام را محض از برای خدا
در دین خواهد وجود او چون کبریت است حضرت بکنند مردمی که همت ایشان همه
دنیا پرستی است با علی بن ابطالب که عقیل برادرش را از بیت المال آفند و بخنداد
که شکمش سر شود و اطفال را در آن کسب در ضعف دینی حال بودند و با وجود این عقیل قوت
که از راه خویش آمد انتخاب راضی یافت گذشتاید بقلب آنحضرت بکنند که باو
چیزی پیشتر بدید چند روز از قوت خود و خیال قلبی را گرفت و یکروز آنحضرت رضایت
کرد آنحضرت از او پرسیدند که یا عقیل این را از کجا آوردی عرض کرد که از خود و خیال
و اگر قسم که ترا رضی یافت کنم پس آنحضرت فرمودند که معلوم است بکتر از آن صحبت
میدادم میتوانی گذرانند پس ازین زیاده را بسایر مسلمانان باید داد و چرا پرسید
مثل عثمان نکنند که بچهار نفر از دوا داد و چو چهار صد هزار شرفی داد و دیگر آنچه
چرا از این امر است و میکنند و حال آنکه اعظم از این زبانی اسرار ائمه واقع شد

و آنرا قبول کردند و آنحضرت مسی و هرون و سامری و کوسا را پرست پس چنانچه
پیغمبر صلی الله علیه و آله در راه امت کشیده بود آنها را بر او آورده بود موسی هم آن محنت را
کشید تا بنی اسرائیل را از قوم فرعون خلاص کرد و رفت بکوه طور که تورا بر او آورد و تورا
بر او نازل شد و وعده کرد که تا چهل روز بر او نازل شود موسی که رفت سامری را زطلا و نقره
کوسا را ساحت و کهنی را خاک قدم اسب جبرئیل که بنظر او آمده بود بر او بسته بود بدان
کوسا که پشید و کوسا که صد کرد و یعنی اسرار ائمه گفت که ای خدای موسی و شهابت پس قوم
کوسا که پرست شدند هر چند تا روزی سعی کرد بچهار نرسید موسی بعد از چهل روز که برگشت
قوم خود را کوسا که پرست دید ای اهل حیرت و انصاف بگردید آنحضرت بکویت بعد تر است
یا حکایت موسی موسی رفت که بعد از چهل روز پدید و پیغمبر ما رفت که دیگر وعده قیامت
وسامری کوسا که با کرد و بجهت یک صد کردن کوسا که گفت حضرت و مردم اعطای
او کردند و در این عسر ابو بکر را بر منبر کرد و گفت این خلیفه رسول خداست با ما م بود
ابو بکر قائل شدن امت پیغمبر است بعد از من پیشتر است یا قائل بگذارد و کوسا که از زکا
امت موسی و نظیر این است بعد از من پیشتر است دیگر ایشان که اگر حق در آند و دفعه با علی بن
ابطالب بود و او خلیفه بود پس بایستی دعوی حق خود بکنند و با آن شیخی محنت و قرآ
که با رسول خدا داشت هیچ نکفت و قضا عذر کرد و در آخر که نوبت با امت او رسید
قتال و کشتار بسیار کرد و حق خود را با برادر پس معلوم است که در اقل حق شد
و جواب این از آفتاب روشن تر است و همین شبهه را در زمان امیرالمؤمنین
اهل کوفه کردند و آن حضرت جوابش فی فرمود و تفصیل جواب در این مقام بطول
می انجامد مختصر می گویم که آنحضرت گفت که روزی بی نرسید و بجهت اینکه خوف می کرد
که بجهت قلت انخوان و کمی مسلمانان و کثرت منافقان و نخوی بشود که اسم اسلام هم

از دنیا برود و حق که رسول خدا بان تسلط و پادشاهی با منافقان بهدار راه برود
تا اینکه بتدبیر تقویت اسلام کند امیر المؤمنین ثمالی را لازم ترست که چنان کند
و شکی نیست که رسول خدا افضل بود از امیر المؤمنین و در اول امر آنها در مجالست
میکند از این جهت که قصد قتل او کردند و او فرار کرد و بفرار محض شد و انواع اذیت
و آفات کشید تا بتدریج جمعی مسلمانان هم منافق بودند و دایم از دست ایشان
در محنت بود و در آنوقت هم قرب الهی را داشت و استجابت دعا را داشت
و امیر المؤمنین را هم و پشت و باز بان پنج سوگت میکرد هر گاه فرمان الهی این
سبکد که در اول کار بهدار را و نزعی رفتار شود تا قوتی در ظاهر هر چه بدست پیغمبر میآید
حقی گفت خدا کرده و در حق پیغمبر و حکمت الهی بان قرار گرفته که درین بخت و بنیة در اینها
یا قوتش نه برتر بشود در حق که فی الجمله قوتی در دین هم سبکد آنوقت شمشیر بر
مخالفین و معاندین که دشمن لغزان الهی ضرر ندارد و دیگر اینکه این شیوه در خصم
باجانب مذشت پیغمبران الوالعزم با همیشه خائف و ترسان بود و چنانکه معلومست
از حال نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و آیات قرآن در همه حرکت پس از او سبک
پیغمبران عجب نیست که خائف باشند بلکه باید عبرت گرفت از آنکه در حق و نمود
و دعوی خدا کرده و جناب آنس الهی مدتها ایشانرا حملت داد و هر گاه حکمت
مقتضی مدارا باشد با خدا چه بخت عموالی کرد و دیگر تا بدر برای اطلاق طریقه ایشان
بسیارست که اینجا جای بیان آنها نیست از جمله مثل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
که امام چهارم ایشان سب هر گاه معاویه و عایشه و طلحه و زبیر با وجودیکه کنند
و قاتل کنند و معاویه در مدت مدید امر بطن و سب آن حضرت میکند بجز
اینکه بگویند که معاویه اجتهاد کرده بود و خطا کرد اما معذرت سب و عایشه هم توبه
کردند

کرد و خود را راضی کنند و این قبیح را با مال کنند چرا هر گاه اعظم علیک امامت اجتهاد
بکنند که سب شیخین عنوان کرده اند در این خطا معدوم باشند و واجب القتل باشند
یا علی بن ابیطالب کمتر از ابوبکر و حسن است یا معاویه از جمیع علیک امامت اعظم است
اگر دعوی میکنند که معاویه مرد صالحی بود و در اجتهاد خود کوتاهی نکرده و از راه عصبیت
و حمت بود پس ما همین دعوی را در حق علمی خود میگویم اگر تو از ما را قبول نداری ما هم
از تو را قبول نداریم شاید دیگر اینکه محمد بن ابی بکر با وجودی که برادر عایشه است که افضل
زمان پیغمبر است در مذنب ایشان ماقب بجال المؤمنین نیست و معاویه که برادر
ام حبیب است باید خال المؤمنین باشد و امری که باعث این باشد بغیر اینکه محمد بن ابی بکر
از محمد بن علی بن ابیطالب بود و معاویه از دشمنان او چیزی دیگر نیست و اما
تفصیل بعضی از آنچه نزدیک لغت عوام باشد در اثبات امامت ائمه هدی و ابطلال
امامت خلفه جور پس آن در حق چند مطلب میشود و مطلب اول در امامت جناب
امیر المؤمنین و آن ثابت میشود باینکه آن جناب افضل بود از آن سلفه و از جمیع آن
پیغمبر یعنی در همه کلمات افزون بود و باین سبب مرتبه قرب او در نزد حق تعالی
پیشتر بود پس او اولی است بتقدیم بجهت آنکه عقل حکم صحیح میکند که تقدیم مفضل
بر فاضل صحیح است و هیچ عاقل تجویز نمیکند که کسی اعظم از همه کسی باشد و عمل
بعلم خود از همه کسی پیشتر کند او باید متابعت کند نادان تر از خودی را که همه علم
خود عمل نمیکند چنانکه صحیح آیه قرآن هم دلالت بر این دارد و اما بیان افضلیه
امیر المؤمنین پس باینست که جمیع علیک اسلام از علیک افتخار و احادیث و
تفسیر و کلام و عزیمت و غیر آن همه سلسله خود را در استفاده میسازند با جناب
و هر که اندک تا قلی میکند در خطبها و دعاه که از آن جناب نقل شده میداند که مرتبه

علم او چه بود حتی فصحا و ملثا گفته اند که کلام او فوق کلام مخلوق است و درون کلام
خالق هم از حقیقت بلاغت و فصاحت و هم از حقیقت اشتمال آن بر علوم
عزیزه و حکمتها می دقیقه و در علم آنجناب و مزایای دیگر آنجناب باعث بر این شد
که جمعی قائل بجدان او شدند و الحال در عالم انجمن است بسیارند و دیگر افضلیت
او از حقیقت دیگر هم مثل آنجناب روشن است بجهت آنکه جدا در راه خدا از دیگران بیشتر
کرد و قوه دین پیغمبر از پیش او حاصل بگوش همه مسلمانان و کافران است آنچه
از او سر زد در جنگ بدر واحد و غیر همین و جنگ خندق و کشتن عمر و بنی نضله
که هیچکس در برابر او نمی رفت از مسلمانان غیر عابین اطلب و اگر آنجناب از آنکشت
او باعث زوال دین میشد و از انجمن بود که پیغمبر فرمود که ضربت عا در روز خندق بهتر
از عبادت جن و انس و شیشه نیست که مجاهده در راه خدا افضل است از غیر مجاهده
و اگر کسی جهاد او کمتر باشد چنانکه حق تعالی در قرآن مجید مکرر بآن اشاره کرده است
و فرموده **فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِلِينَ** ای عظیمایا و شیشه نیست که عبادت
و جوهری هم در اصل مرتبه امامت در کار است باید امام و خلیفه صاحب دل و شجاع
باشد میخوابی بجز بکن و بر این پسند که سر در قشون به جرات است اگر صد هزار رستم در ستان
در میان قشون باشد همسکه سر در کرد و یا اندکی پاپس کشید قشون متفرق میشود و بعکس
اینکه هرگاه سر در دلاور و شجاع باشد و شک نیست که آنجناب از جمیع امت دار خلفا
نمونه اشجع بود پس هرگاه با وجود اشجع بودن اینصحن مجاهده و محاربات عظیمه را هم
کرده باشد پس او را خواهد بود با نیزه و همچنین آنجناب از مرتبه زهد در دنیا چنان بود
که هیچکس در مرتبه او نبود هرگز در دنیا چیز سیر بخورد و نان جو خشک از آرد نپخته
به نان خوش خوراک او بود و همیشه جامه او وصله دار بود و کاپی بلعوض فرما و مسکریه
و کاپی

و کاپی بیست و شش نیست که مؤمن و مسلمان را ایشمنی از لذت فانی دنیا کشنده
تر نیست و هر که بجهت میرود از برای استلای آن میرود و امام و خلیفه و ایم باید مردم را
از آنها منع کند و کسی تا خود منع پذیر نباشد و دوری از چیزی کند و دیگری را منع مینماید
پس چون امام باید مردم را و در راه همه مرتبه های کمالی که حاصل میشود از زهد دنیا پس
باید خود هم در همه آن مرتبه ها کامل باشد و هر چه زهد او بیشتر باشد استحقاق او از برای
امر دینی بیشتر خواهد بود و همچنین عمل و عبادت آنجناب از همه بیشتر بود و حکایت
کثرت عبادت او و وفور تضرع و کریم و زاری و مناجات و حضور دل و جان از دست
قرب الهی واضح تر از آنست که بیان کنیم پیشانی مبارک آنحضرت مثل رانوی شتر شده بود
از وفور سجده و مکرر آنحضرت در مناجات و کریم و زاری و غش میکرد و بخود میشد و در حال
ساز جان متوقه جانب محراب حقیقی بود که از خود خبر ندانست که یکبار تیر از پای مبارک
او میکشد و خبر نمیداند و دیگر سجادت وجود و حلم و بردباری و سایر کمالات جسمانی
در روانه و قرب او بجناب رسالت پناه او بزرگی است و اختصاصی که با رسول خدا
داشت اینها همه غنی از پناست و این مرتبه از برای هیچیک از خلفا و سایر امت نبود
و با وجود جامعیت این کمالات فایز بر خلائق و اقرب بدرگاه خالق میشود پس
از همه جهت افضل است از غیر خود با وجود اینها چگونه تواند شد که کسی که در اغلب مسائل دین
حیران و سرگردان و در هر جهادی اگر عملی بدست او بدیدد خائف و گریزان باشد و فضایل
و مزایای هیچیک از برای او حاصل نشود او را خدا امام کند و پیشوا دارد و این را بگوید
تابع آن باشد و طبع و فرمان بردار او باشد و این نیست مگر ظلم و قبیح و این خود را
برای خدا دانست و علاوه بر این هرگاه صاحب فسوق و قبایح و اخصی باشند دیگر
حال چونی خواهد بود چنانکه معروف و معلوم است از حال ابوبکر که غضب فدا کرد از حضرت

فاطمه زهرا را با وجود اینکه در دست آنحضرت بود و در تصرف او بود و از او است
و بعد از آنکه شهادت او را در میان اهل بیت آورد و مثل ام ایمن و مثل عقیقه مثل فاطمه زهرا
که آن عصمت و جاهلرت در شان ایشان نازل شده باشد و کند که در وقت شهادت
مرد میخواستند و حدیثی وضع کند که پیغمبر فرموده است که ما که در چهره آن چهری میراث
نیکو داریم آنچه از ما مانده است و این حدیث به اصل و دروغ است و منافی آیات
قرآنیست و ما وجود این علمای ایشان متمسک در دفع کردن ابوبکر و عمر در حجره
رسول خدا با اینکه حجره بحق الارث رسیده بود و باینکه باذن ایشان و حق کردند
و بعضی هم میگویند صدق عالیه بود و یکبار از ایشان شهادت میخواستند و در این باب
نخواستند و بعد از آنکه جناب فاطمه زهرا و علی بن ابیطالب بجهت های دافیه اشاعت حق
خود کردند و ابوبکر کاغذی نوشت که فدک را به فاطمه رد کنند مگر مطلع شد از
دست فاطمه گرفت و پاره کرد و او را آورد کرد و حال آنکه پیغمبر فرموده است هر که فاطمه را
اذیت کند مرا اذیت کرده است و هر که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است و
بدعتها که در دین کرده اند و ستمهایی که بزرگتر است علیه المسلمین کرده اند زیاد از آن است
که در کتابها نوشته شود و ناخوشترین ظلمها و اولین شیعیان که بر دین میبیند
شد حکایت منع عمر بود آوردن دو اوت و قلم را که رسول خدا از دنیا جلت
میفرمود که علی معتمد است میان مثل بخاری و مسلم نقل کرده اند و ستمی آن سخن
ایشان را در صحت مثل قرآن میدانند در وقتی که از آنحضرت شدت کرد فرمود که
باید دانست که سفندی که از برای شما نامه نویسم بگفت *ان الرجل لیکبجی*
حسبنا کتابا لله یعنی اینمرد بزدان میکند از شدت تب و آرزو رسالت ما را
کتاب خدا و این معلوم است که در آنوقت شک در یک شانه جمیع مسائلی
و وصایا مفصل را میخواست بنویسد بلکه امر عجیب بود که در برابر نظر داشت و آن
در بر...

نسخه
سجده

در برداشت جمیع محتاج الیه امت را و این نیست بغیر وصیت خلافت و این بجهت
این بود که چون نصوص واضحی که در حال حیات با آن خبر داده بود بخلاف وقت امیرالمؤمنین
میدانست و آنرا شنیده می انگارند و بزبان میگویند انگار کرد خواست که چیزی موجود
در میان ایشان باشد که انکار خوانند کرد و اینمرد خوش باطن انگاشته و رسول خدا را که
صریح قرآن ناطق با آنست که هر چه میگوید حق است نسبت به بندگان و در او را به ادبانه
گفته که اینمرد بزدان میگوید نسبت خطا با دودار و گفت کتاب خدا را بر سبب خود را
اعلم است از پیغمبر با وجود این نمیدانم چرا خود اینهمه سعی کرد در نصب خلیفه و چرا ابوبکر
کرد که عمر خلیفه باشد و چرا عمر امیر بشمار کرد کتاب خدا که در میان بود و با وجود این نمیدانم
از کتاب خدا چه میفهمد آنها نیکو بسیار جان کنده اند از کتاب خدا اینمرد حکم نمیفهمد
مسائل دین در هر وقتی صد هزار بیشتر است و روز بروز زیاده میشود و اینمرد صریح حکم خدا
و رسول را تغییر داده و معتز زن و معتز حج را حرام کرد و حتی علی خیر العال را از زان
و اقامه ساقط کرد و از جمله کارهای او این بود که در وقت مردن امیر بشمار کرد و جعل
آن ایلست که در وقت مردن مشورت خلافت را میان شمش کس کرد امیرالمؤمنین
و عثمان بن عفان و زبیر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و گفت
که اگر میباید یک کس اتفاق کنند او خلیفه باشند و اگر اختلاف کنند اگر یکطرف بیشتر باشد
کتر را بکشند و اگر مساوی باشند و دو نفر یک کس اختیار کنند و دو نفر یک کس دیگر
را آنست نفر یک عبد الرحمن میان آنهاست اختیار کنند و اگر تفرقه دیگر اتفاق بکنند آنها
را بکشند و بعد از این بنا نهاد و از خانه بیرون آمد حضرت امیرالمؤمنین فرمود که
تدبیر خود را برای مردم کردن من تمام کرد بجهت اینکه عبد الرحمن پسر عم سعادت و عثمان

و اما بعد الرحمن و دانست که این سفر هم از بیم جدا نمیشد نهایت آنست که طلحه و زبیر
با من باشند چون عبدالرحمن در آن طرفست باید که من کشته شوم یا یکی از آنها بخت
کنم و آخر خان شد و آنچه علما در مطالعین ابو بکر و عمر نوشته اند در کتب بنا می خورند
نقل کرده اند که خود اقرار بآن در نزد پیش از آنست که در این اوراق احوالاً توان کرد
و با همین گفتا کردیم اما عثمان چون از حده و اندازه خلافت ظاهری بدر رفت و در
دنیا پرستی افکار مرتبه اعلا کرد و جمعی از صحابه که با رعایت قدر را اذیت کرد اباذیر
که پیغمبر خدا او را از اهل بیت شمرده و گفته است که آنسان سزای نینگد و زمین خنجر
آلود بر بندشته گسار است کوتر از اباد آنرا انواع امانت و اذیت کرد و از بندینه
اخراج کرد و بعد از بن مسعود را اینقدر زد که در آن آزار مرد و زبیر را یکی انگیزست
مصحف او را بگرد و تغییر بد و دلوراضی نمیشد و آخر گرفت مصحف او را سوزانید و
آب جوش مذ و عمار یا سر را که ز جمله اعظم و در مرتبه مسلمان و ابا ذر بود و اتحاد
در مدح او در رسول خدا بسیار است اینقدر زد که آزار تفتیح بهم رسانید و جمعی از فتنای
و شایعین خنجر و اوی میگرد و در اطراف میفرستاد و بسبب کثرت فساد و ظلم بر او شورش
تا امر بجای رسید که او را بذلت و خواری کشته و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و انبیا
اصحاب پیغمبر او را با ین حال گذاشته نبود مگر از جهت عدم قابلیت تجزیه و تکلیف و عقاب
خدا ن و اگر نبی بشد بعد از نقل عثمان بخت بعضی بن ابیطالب کردند و حضرت خلیفه
بستقلال شده بود در نهایت در باطن هم بود با وجود این مسامحه کردن او در امر
عثمان از جهت چه راه میگذارد بود الا ازین جهت که او مستحق انبغی بود و این مغریت است که
ستیان آن استعدادی که از برای خلافت امیر المؤمنین میگردند که میگوید که صحابه
کبار پیغمبر خدا با آنها جان بانی در راه او بجود ای که حضرت از دنیا رفت همه مرتد
شدند

شدند و میدانستند که علی بن ابیطالب امام است و با وجود این چشم پوشیده اند اینها اگر
کسی با آنها بگوید که چگونه می شود که عثمان با آن خوبی که امام زمان بود و صحابه بر همه دوست
و مطیع او بودند و او را امام بخت میدانستند پس چگونه شد که همه آنها متفق و مجتمع
شدند بر خدا ن او و سببیک متوجه دفن و کفن او نشدند تا بعد از آن روز بعضی صحابه
او را بردند و بقره میبردان دفن کردند یک با هم و دو همرا و از جمله احادیثی که دلالت
میکند بر امامت علی بن ابیطالب ز غیر او اما القفا بذکر یک حدیث میگویم تا این
رساله خالی از احادیث نباشد و آن حدیث غدیر خم است که بتواتر از رسول خدا
بنا رسیده است و ستیا هم آنرا بحدیث تواتر نقل کرده اند بلکه اینها بخت از نابت وجود
مکمل و مبدی است و انکار آنرا بغیر از معاندی که با لمره چشم از وضاحت بپوشد
نمیواند کرد و بعضی ستیان آنرا از ضد و پست نظر از صحابه نقل کرده و بهر تقدیر
منکر اصل حدیث در میان آنها نادرست بلکه اشکال بعضی در دلالت آن کرده
اند و حاصل آنرا قضا نیست که جناب رسول خدا بعد از مراجعت از حجه الوداع
بموضع خاصی که آنرا اودی نام میکنند رسیده و جمعیت بسیار همراه ایشان بود
و در وقت ظهر در عین شدت گرما امر فرمودند که مردم فسر و آوندند و منبری از برای
آنحضرت تعیین کردند و آنحضرت بالا رفت و بعد از حمد و ثنای الهی انشا خطبه فرمودند
که ای گروه مردم آیا من نبودم اولى بشما از نفسهای شما و اختیار شما ز پیش از شما
بندشتم همه گفتند بلی پس آنحضرت فرمود من گفتم مولاة فعلی مولاة اللاتم
وال من والاه و عا د من عا داه یعنی کس که من مولا او بودم پس عمر را
اوست خدا و خدا دوست دار کسی را که او را دوست دارد و دشمن دار کسی را که او را

و شمن دارد و مولای در کلام عرب معنی بسیار دارد و هر چه در این مقام مناسب نیست
بغیر از اولی متصرف بودن و صاحب اختیار و بعضی گریختن از زلزله ناچاری در اینها
میکنند که یکی از اینها می مولای ناصر و یکی هم محبت است و ناصر معنی یا در محبت معنی
دوست است و چه میگوید که مراد از مولای کی از آنکه معنی شده و هر کس که چشم بیند
و دل با انصاف داشته باشد میداند که در چنین وقتی در چنین جائی مثل رسول خدا
بزرگه و قافله گذاری که کثرت آن از حد متجسس و زبانه چینه چینه امر خوبی فرود
نیاید که گوید ای مردم هر که من یار اویم علی یار اوست اگر عرض این بود که گنجه
او را یاری کند بایست این وصیت را با او تنها بکند و اعلام همه مردم در کار
نبود و اگر از برای جلب قلوب مردم بوده است نسبت با نجای پس اینهم دلالت
بر این دارد که میخواهد که همه مردم تابع آن باشند با وجود اینکه پادشاه زمان
یاری هر کس میتواند کرد اما یکفر رعیت به شهادت چگونه میتوان منصف شاهی را
در میان همه مردم داشته باشد پس اینهم دلیل اینست که عرض خلاف است که انهم
در این معنی جانشین و ولی امر باشد و همچنین اظهار این معنی که هر کس که من دوست
اویم علی دوست اوست این معنی هم لایق این لباس نبوده و فایده چند این
بر این مترتب نبود و از امور دین اسپم از آن بود و نشر و آمدن در این
باین مشقت بجهت این مناسب نبود با وجود این که از این آیات قرآن مستفاد
میشد چنانکه فرموده است **الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ** یعنی مؤمنان
بعض ایشان دوست بعض دیگرند و یکس این همسنگا مه چه ضرور بود و اگر گویند که
از برای جلب قلوب مردم و مائل کردن آنها با نجاب بود پس آن نیز نخواهد بود
مگر از برای متابعت او در اوامر و نواهی که معنی خلاف است و با وجود اینکه
اول حدیث

اول حدیث فریاد میکنند که مراد بهمان اولویت و صاحب اختیار است که از برای جناب
رسول خدا بود و غیر آن مطلقاً عدم حقیقت امامت سایر ائمه اثنا عشر اولاً آنکه
ما باطل کردیم مذمت اهل سنت را که اعظم فریق اهل اسلامند و دلیل حقیقت سایر ائمه
و مذمت نیست و مذمت فرقه امامیه همین است که این دوازده نفر بعد از رسول خدا امام
باشند و چون البته باید و سنی در میان باشند پس مشخص شد در مذمت امامیه و دیگر اینکه
گفتیم که شرط است در امامت در هر عصری که امامی باشد بلکه معصوم باشد و با اتفاق کل در هر عصری
از ائمه معصومین که نبود پس باید که ایشان باشند که امامیه بصمت ایشان قایل اند و دیگر
آنکه گریختن در کتابها بی حجت و احادیث بسیار نقل کرده اند از رسول خدا و در اینکه امامان
بعد از من دوازده نفرند و همه از قریش اند و بعضی از خدایان است که خلاف قریش یافته
تا روز قیامت و با این عدد و شرایط و ترتیب کس قایل نشد و بعضی از امامیه پس آن
احادیث همه دلیل ایشان است و دیگر گریختن از اخبار ایشان نقل کرده اند از رسول خدا
که فرموده است **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّطَلُّقِ كِتَابِ اللَّهِ وَعِترَةٍ أَهْلِ بَيْتِي** یعنی من میگذارم
میان شما و چیز بزرگ کتاب خدا و عترت من اهل بیت من و در بعضی نسخه مرده این
تَارِكٌ فِيكُمْ مَا أَن تَمْسِكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً كِتَابِ اللَّهِ وَعِترَةٍ یعنی من
میگذارم میان شما چیزی را که بپسندید قبول دارند و بر فرض قبول آن و تسلیم این را
که پیغمبر خدا فرموده است پس یا باید پیغمبر در روخ کو باشد یا عترت و اهل بیت کسی دیگر باشد
غیر از آنکه ظاهرین یا باید مراد ائمه ظاهرین باشد و گریختن پیغمبر در روخ گویند اند و از
عترت و ذریه آنحضرت از جمیع دلت و اولاد آنحضرت کسرا واجب الاطاعتند آنکه گویند
مراد آنهاست پس مشخص شد در اینکه مراد ائمه ظاهرین باشند و دیگر گفتیم باید امام فضل
از غیر باشد و یکی نیست در اینکه در هر عصری از اعصار ائمه امامان بودند از جماعتی که

دعوی امامت میکردند چنانکه حسین بن علی با یقین افضل از معاویه و یزید بودند و علی بن ابی
افضل از عبد الملک بن مروان و همچنین سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس در هر زمان که
دعوی خلافت کردند از بر افضلیت ایشان دست کشیدند و بر تمام عالم مدعیان خود را
ممكن بود قدحی در فضیلت ایشان البته از خلفای که در عصر ایشان بودند بایست حاصل
شود و حضرت صاحب مشهور درون الرشید و مأمون الرشید که با شاه روی زمین بودند و جمیع
علمای روی زمین رعیت آنها بودند و بر هر عاقلی معلوم است که امثال این خلفا که میخواهند
دعوی خلافت پیغمبر کنند بایست خود را از سه بکمالیات ظاهر و باطن و انانیت
تا عوام را تسخیر قلوب توانند نمود و بعلاوه آن بقوت و شمشیر ترویج میکنند حاصل
اینکه تا ممکن میشود این نژاد در لباس تحقیق و قابلیت خلافت را دعوی کنند
اولی بود که چنان کنند تا اینکه بعضی زود شمشیر و جبر علانیه خستیا کنند پس اگر
ممکن میشود مثل چنان پادشاهان مسوط البد را که قدحی در فضیلت آن بزرگواران
بکنند البته بایست ایشانرا حقیقت کنند و اظهار عدم قابلیت آنها بکنند و در هر
چنانکه در ظاهر مطلع کرده بودند در باطن هم مرید خود بکنند و طعنی نشوند باینکه آن
بزرگواران را بر سر دلدن یا غیر آن شرمید کنند و خود را رسوای دنیا و آخرت
کنند و با وجود این همه سعیهای بسیار کردند چنانکه مأمون الرشید جمیع علمای
را از زیود و نصاری و غیر آنها را جمع کرد که با علی بن موسی الرضا گفتگو کنند بلکه
قدحی در آنجناب ظاهر کنند و آنحضرت همه را از کتابها و دینهای خودشان ملزم
وساکت کرد و همچنین سایر خلفاء با سایر ائمه طریقه ایشان این بود و این گفتگوی
مانظر گفتگو نیست که در محضره بودن قسرا آن گفتیم که هر گاه کفار قریش را ممکن میشد
که هر گاه زیاد یک سوره کوچک مثل سوره ای قرآن پیاوردند میآوردند و پیغمبر خدا
را ملزم میکردند و محتاج نمیشدند تا آنهمه جنگ و جدال و قتل و اسیر و غیر آن و

فضایل

فضایل که از ائمه ظاهر شد در زمان هر یک از خلفاء حد و پایان ندارد و با وجود
که در دولت ایشان غالباً محبوس و مقهور بودند و شیعیان جرأت نمیکردند که از خدمت
ایشان استفاده کنند بلی در زمان ایام فخر بنام و امام جعفر صادق که در اواخر دولت
بنی امیه و اوایل دولت بنی عباس بود و آنها سیکه مکر کارش را بودند و جنگ و جدال کردند
قلیل زمانی فرصت از برای شیعیان شد که خدمت آن بزرگوار را ببینند و این همه کتاب
های احادیث ما غالب در آن خدمت قلیل از آن دو منسجم امامت شکر کرد و چهار مرتبه
از خدمت حضرت صادق میرسیدند و حدیث اخذ میکردند و اصحاب آنحضرت
بسیار از ایشان از آن بابت بود که افضل از امامها میباشند و چون آنرا از احوال
مشهور است و معروف است مباحث و گفتگویی از خدمت با مومن طاق و غیر آنها و همیشه
علمای و فضلاء ایشان از اصحاب آنحضرت استفاده میکردند و دیگرانکه معجزه بسیار از
ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین در همه عصرها همیشه در میان بسیار از آنها را
ضبط کرده اند اگر چشم عورت باشد همین لغز و زیارت حساب شده الشهداء و سایر
ائمه هدی سوره سوره است که تا ابد الدهر باقی است که همیشه مردم در تعریف ایشان چشم
کریان و دل بریان دارند چهره نیزی از آن عزیز تر نباشد از این کس میسر نیست
تا یک سال با تم آن باقیست و بعد از آن دل ساکن میشود و صحبت آن بزرگواران بعد از
پرزوال و متسی در تازمت که گویا امروز شده است و هرگز که نمیشود و مقابله پشیمان
و خلفا همیشه مکرر و مهور و دام مردم عالم از اطراف و جوانب ترک اهل و عیال نموده
تن بخت سرما و کرم و دل بر توش قتل و غارت دارد هر سر را قدم ساخته با بوس ایشان
میرودند اگر چشم عورت باشد همین کیفیت و هر که را در الحول ختم و معرفتی باشد و نظر کند
در علوم که از آن بزرگواران نشکرده و انواع علوم از کلام و فقه و تفسیر و اخلاق و
تاریخ و طب و سایر علوم و دینی یقین میکند که این نیست مگر از جانب خدا و همچنین

در روایتی و ما جاتهای که ایشان با برادر کار خود داشته اند که هر که تا قبل که میداند که معرفت
الهی که است و طریقه پرستش و مسأله مطالب حقیقت حمد و ثنا و تحسین و استغاثه
و استعجال و انابه که است علی الخصوص در کسب آن لطیفه که اگر آن بها تراز و روح لالی
و شیرین تر از عسل مصطفی و دل چسب تر از مغز خوش لها که در فصاحت و بلاغت آنها
کلامی بغیر کلام الهی برابر نمیتوان آورد و خصوصاً بیخ بلاغه و صیغه نسبی و تیره که مشهور بزبورگی
و اجتناب است که شیبیت مکتبهای آسمانی و همچنین سایر ادعیه و مناجاتها
مثل کلمه و دعای او حمزه ثمالی که در اسرار ماه مبارک رمضان خوانده میشود و بعد از
اینها هم مکتوبه و لیلی که از برای شیعه خوب است همان احادیثی که عکلمه مادر که به اشت
کرده اند که هر یک از آنها وصیت کرده اند ما امت امام بعد تا آخر آفتاب است که افاد
یعنی میکند معلوم است که عکلمه در عین و صحتی اکتفا با وجودی که مظنه جلیب است
دنیا در این نبود و همیشه ائمه ایشان خائف و پنهان و خود شیعیان ترسان و پنهان
در نقل و ضبط آن احادیث نبود از برای ایشان بغیر صفا و نیت و دین داری بجز اینکه اگر
این معنی باعث بلاء ایشان نمیشد پس نفی هم با جزئیات ایشان مذات و حال آنکه
در ضبط آنها خطر عظیم کجاست جان و مال و عرض ایشان بود با وجود آنکه اتمام در ضبط
آن اخبار کردند تا باین حد جمع شده اینهمه فرامین راستی و صحت است مطلق استیم
در بیان غایب بودن امام و ولز و هم حجت بن الحسن آورنده بودن آن بد آنکه
سستیان در کتبهای خود احادیث بسیار را از رسول خدا نقل کرده اند که آنحضرت خبر داده
از ظهور مهدی و متولد شدن آن داینکه زمین را پر از عدل و درو میکند بعد از آنکه
پر از ظلم و جور شده باشد و اینکه اسم آنحضرت موافق اسم آن جناب است و بعضی
از علماء شیعه از صد و پنجاه حدیث متجا و زر که آنها کتیبان در این باب نقل کرده
اند و اما احادیثی که شیعیان در کتبهای خود در امامان خود و از پیغمبر خدا آورده است
کرده اند

کرده اند پس آن از نزل حدیث متجا و زب و است که از آن که بها قبل از ولادت آن
تالیف شده که علاوه بر افاده یقین از زنده بودن آن اخبار آن احادیث معروف
با عجز از بدیهه اشتغال آنها بر اخبار از زنده بودن و وقوع آنچه با آنها خبر داده اند و با قطع
نظر از این احادیث بعضی از دلایل سابقه نیز در اینجا جاریست مثل آنکه هر زمانه الهی
میخواهد و باید معصوم باشد و کسی که چنین باشد دعوی وجود آنرا کرده بغیر شیعه در باب
انتخاب و بعد از سلطان مذموم استیان در برابر دعوی شیعه کسی قادر و دلیل بر خطای آن نگردد
و البته باید دینی ثابت باشد و هر گاه دین غیر شیعه باشد دین شیعه همین است و در
استبعادی که سستیان کرده اند که چگونه میشود که چنین امامی باشد که ولادت او مخفی باشد و اکثر
مردم بر او مطلع نشده باشند و خود او هم مخفی باشد پس چه فایده با ما مت خواهد داشت
و چگونه میشود که با نیت زنده باشند باطل است و نظیر همه آنها در ابرام سابقه حاصل شده
چنانکه مستحان خبر داده بودند که در زمان نمرود کسی بهم خواهد رسید که باعث زوال دولت
او شود و مردان و زنان را از زمین جدا میکند و بدید حضرت ابراهیم مخفی با ما در او
مقاربت کرد و حضرت ابراهیم در غاری متولد شد و مدتی پنهان بود و هم چنین مستحان
فرعون خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون باشد
فرعون امر کرد که پسران بنی اسرائیل را بکشند و حمل و وضع حضرت موسی مخفی بود
و بعد از آن که بزرگ شد و آن قبلی را بکشت و فرار کرد مدتی در حوالی مصر بود و فرعون
بان سلطنت بر او مطلع شد و این حکایت ما معروف و مشهور است و در قرآن و احادیث
مذکور است پس چه مانعی دارد که چون پیغمبر خدا و ائمه هدیه خبر داده بودند که مهدی ظاهر
که زمین را پر از عدل و درو کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد فرعونهای زمان در پی
مطلع شدن بر آن نوز دیده عالمیان در پی هلاک آن خویشم ایمان بودند و در خصوص

احوال آن بزرگوار بودن حق تعالی بفضل و رحمت خود حمل و ولادت آن بزرگوار را
از دشمنان مخفی کرده و جمعی از دوستان بر آن مطلع بودند و بعد از آن جمعی کثیر
کشیدند بخدمت آنحضرت رسیدند و از خدمت او استفاده نمودند و اخبار او را
بسیار از آنحضرت نقل کردند و این استبعاد ایشان زینا و تراز استبعاد کفار و منافقان
نبود که در امر معاد و زنده کردن استخوانهای پوسیده میگردند هر گاه خدا قادر
بر چنان امری باشد و چنان امری البته خواهد آمد ازین چه استبعاد میکنند بعد از آنکه اخبار
متواتره و اذکار قاطعه بر آن قایم شده باشد و اما در باب عجز شریف آنحضرت پس آن
نیز چه استبعاد دارد و حال اینکه استخوان بوجوه خضر و اینس قایل اند که مدتها قبل از
پیغمبر ماضی بوده و عیسای نوح معروف و مشهور است و شیطان که از زمان قبل خلق
آدم تا بقیامت خواهد بود و اما غایب بودن آن جناب پس از عصیان و طغیان
دشمنان است نه از خستیا خود امام اما در امر عجز نیز فرقی نیست مابین امام
ظاهری که امت او را حور و مقهور کرده و مقرر و کنیز کرده باشند و اطاعت نمکنند
و مطیعان او از خدمت او ممنوع باشند چنانکه در بعضی از آئینها سابقه چنین بود و امام
غائبی که کسی از او خبر نگردد و بسیاری از پیغمبران پیشین بودند با وجود اینکه در غایب
بودن هم فرایند بسیار است مانند آفتابی که در زیر ابرو باشد مگر همین استلزام
تکلیف و امتیاز بندگان با او و انتظار او بعد از اقامه دلیل بر وجود
او کافی خواهد بود و همین فایده عظیم است و از جمله ایمان بعینت است که حق تعالی
آنرا مدح کرده است حاصل اینکه اموری را که حکمت الهی او را بر پا دارد عقول ما
ناقصان را که میسرند و در آن حقیقت آن آید می که مثل موسی پیغمبر اولوالعزمی
طاقت نیاورد و مصاحب بنده از بندگان خدا را که حضرت خضر بود و نسبت
حکایت

حکایت کارهای او را بفرموده در باب سوراخ کردن کشتی و کشتن نفس زکیه و درست کردن
دیواری که میخواست خراب شود و پیروز و اجرت و دعای شدت کرسکی و منع کردن اهل
قریه ایشان را از طعام پس چگونه ما ضعیفان العقول را رسد که جمیع اسرار و حکمت الهی
را توانیم مطلع شد و حقیقت آنرا دانست و دیگر آنکه سستی و شیعه حدیثی نقل کرده اند از رسول
خدا که فرموده است که من مات فکم یعرف احاطام فی ما فیہ ففک مات میتة حلیة
و مسلم کلت یعنی هر کس بمرد و نشاختر باشد امام زمانش را پس تحقیق کرده است و در
جاهلیت یعنی کافر مرد است و مشهور است که علمای اهل سنت وصیت کرده اند که آنچه
در این حدیث اشکوکند الا بکار و خنجر چون مالک که با امام زمان خود عارف و مقرب و
معتبر فیم بر ما نوحش نیست و ایشان در این حدیث بسیار مضمطر شده اند و بعضی میگویند
امام زمان قرآنست و این بر هر کس که قبلی فهم دارد و معلوم است که چه قدر نامرئوس است
باین حدیث و بعضی گفته اند در امام با پیشا حضرت چه مثل برین معنی کسی
باشد و بجا است اینهم بر واضح است و نقل کرده اند که ملا جلال و دانی که از اعظم فضلا
و محققین اهل سنت است روزی در مجلس اوقف کوی انجیر است و هر یک از بعضی
گفتند و بعضی گفتند امام زمان با و شاسته در آنوقت خونگاری روم الکران با نیزه
نام شخصی بود ملا جلال ریش خود را گرفت و گفت آیا فرودا در قیامت جناب اقدس از روی
خوبست که جلال الدین محمد را عذاب کند که چرا که الکران با نیزه را شستختی باری هر حال
هر گاه باید دینی در عالم باشد و خستیا برنده می توان کرد و ولیغی بر غیر این مذمب قائم نیست
سجده ای که اقوام همه دینهای حق لعین و عظم فرق اهل اسلام ستیان اند و هر گاه طریقه
ایشان باطل شد دینی دیگر دلیل بر حجت آن نیست و امر مختصرت در مذمب شیعه و
مقتضای این مذمب همین است که تولد وجود آن جناب ظهور او در وقتی که امت است

آهی باشد بیدار عاقل و یقین کرد و بجز آن فرمود و فرجاً بجز محبت آجداد و الطاهرین و بد آن
آنحضرت را در غیبت بود یکی صغری که هفتاد سال و کسری بود که از شیعیان در آنوقت
سجدت ایشان میسریدند که سغریه مسأله و حوالی شیعیان را بخدمت ایشان پیش
و جواب میکرد و مشهورترین آن سغریه چهار نفر بودند اول عثمان بن سعید اسدی بود
و بعد از آن محمد بن عثمان پس او بود و بعد از آن ابوالقاسم بن حسین بن روح بود و بعد از آن
علی بن محمد حسینی بود و از زواریت او که ابی عنینت کبر بود آثار و اخبار از آنحضرت
هم منقطع شد و احادیثی که بگویند این سغریه گرفته اند در میان شیعیان الحال موجود است
و در دست و زبان سغریه هم بگویند اما زمان معجزات ظاهر میشد و خبر میدادند و در
امور معجزه از احوال شیعیان و شیعیان آن خاص و نادر و حقوق آمده خود را بخدمت
امام زمان میسر دهند و در کتب شیعیان از این بابت احادیث بسیار است و در این باب
کتابها تألیف کرده اند و همان کتابها از برای جهت شیعه کافیت که خیر آنها باشد و حال
آنکه الله امر واضح است از آنکه مخفی ماند با اینچه در معاد است یعنی باید تقاد
کرد که حیوان و زندگانی خود میکند بعد مردن روح باز تعلق تمسک در بین بدنها که در این
دنیاست بعد از موت و پسیدن و استبعاد که گفتار میگردند و جنب قدرت جناب انجس
آهی متوجه نیست چنانکه خود در کلام خود قرآن مجید میگرد فرمود است و بد آنکه دلیل بر
اصل معاد یعنی سرامی دیگر باید باشد که در آنجا نیز زندگانی باشد و پادشاه اعمال
دارد شود و میگردد و بدگر در بسزای خود برسند هم از عقل و هم از نقل بسیار است
و اما دلیل عقلی پس ایشان اشاره بان شد و در این جایز میگویم که بعد از آنکه
کسی که ضمایر شناخت و دانست که او حکیم و عادل و قادر است یقین میکند
بوجود معاد و چنانکه خلق نمردن خدا عالم و آدم را عیب نیست و باید عرض نماید
در آن باشد و آن فایده هم باید چیزی باشد که عاید بخلق شود و بجهت آنکه خدا غنی است

لزم

لزم چیزی و آن فایده که از برای خلق تصور توان کرد آن در دنیا نیست بجهت آنکه آنچه
دنیا در دو عالم و محنت است و اگر در آن لذتی کسی تصور کند با وجود آنهم نه الحقیقت
آنرا است به لذت جدیدی مدعیان زهر و درد و مفر و است که قابل آن نیست
که مطلق نظر جان خداوند کردی باشد و اگر واقعاً عرض خدا همین باشد کار اول غوغو
و عیب بلکه ظلم خواهد بود چنانکه فرموده است احسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم
الینا الا ترجعون فتعالی الله الملك الحق یعنی آیا پس کجا کرده اید که ما
سزا را خلق کردیم عبث و اینکه شما بسوی ما باز گشتن نخواهید کرد بلکه است مرتبه
خداوند پادشاه حق که چنین کاری بکند و خوب مشایق گفته اند بعضی اهل معرفت در
باب دنیا گفته اند که همانی و اگر ام کردن و فیض رساندن خدا بر بندگان در دوزخ
دنیا اگر همین محض نعمت و لذت دنیا باشد بان میانند که شخص بزرگی کسیر افضلیت
کند در خرابی باشد که پر از مار و عقرب و زنبور و زرد و شیر و پلنگ و حوک و خرس و انواع
جانوران در آنند و زهر دار باشد و طعانی در نزد او بگذارد و در وقت حلا و با شمشیر
در بالای کسرا و ایستاده باشند که او همین که طعام را خورد که درش را بزنند و هر لحظه که دراز
گرفته و او را بکنند و درنده و بر او حمل کنند و شمشیر دارند و قصد او باشند پس چنین ضعیف
لایق خداوند مذکوریم هست یا نه این خانه دنیا همان خواب است که بهر دردها و مملکتها
آلوده است و شمشیر در اجل شطرنج تمام شدن مدت عمر و تمام شدن روزی است که جان
او بگرد پس لایق ضعیف است که بریم خانه بشت است که نعمت او دائم و لذت او بی اتم و
طعام او بی تشوش است و مرکب و مرارت و غم و مرض و آلم در آن نیست و دیگر آنکه
بسیاری بنیم که ظالمی با کمال رفاهیت و وسعت در نهایت شقاوت و خذلان ظلم و تعوی
بسیار نسبت بظلمی با کمال محنت و مشقت در غایت صلاح و تقدیر میکند مثل آنکه

بیزید ابن معویه و مسهر بن سعد و شمر بن ذی الجوشن علیهم اللعنه و العذاب بسبب بخت
سید الشهداء و اولاد او اصحاب و اهل بیت او علیهم افضل الصلوات کردند هر گاه این
هر دو فرقه میرند و خاک شوند و با هم روبرو و روبرو دیگر نباشد که حق تعالی در این مظلومان
را از آن ظلمان بگرد و این مظلومان را بدرجات عالی مقربین در اعلا علیین رساند
پس بر حق تعالی ظلم عظیم و احمقان بزرگ وارد میاید تعالی الله عن ذالک علوا
کیبوا پس عقل صریح حاکمت بوجوب معاد و ممکن نیست که کسی باطل باشد بعد از حکمت خدا
و منزه بودن او از فضل قبیح و مسکرمعاد باشد و اما دلیل نقلی پس آن اجماع همه پیغمبران
و اهل ایمان است و اول تا آخر قرآن و همه کتابهای آسمانی بر سبب و تسمیای مذکور
آن نیست و یکی از آیات همان بود که گفتیم که کلام خداست و هم بر آن عقلی است و
باید دانست که معاد و جبهه است یعنی روح باز بدن مستحق میشود و همین بدن عود
میکند و بهشت خانه جبهه است مشتمل بر درختها و میوه و حور و تصور و انواع خوشبختیها
و نظرها و زمینها از انواع قیامتها و جواهر و لذات از حور و فی و آرش میداند و کوشیده
و سایر لذات از لذات و صحبت زنان خوششعرا و غیر آنها و از آنچه نفس خواهش کند
و بهشت نیز جا بهت پر از آتش و بخیخ و کمرزه ای کران که در دست ملائکه غلاظ و شداد است
و حور آنها می ناکور از زمینهای کد اخته و چوکت در میسج زنا کار که در آنها درو یک چشم
خوشیده و امثال آن از صحبت شیاطین و امثال این عذاب با و دلیل بر آنها همه قول
خدا و پیغمبر و همه کتابهای آسمانیست و هر که انکار معاد و جبهه کند و انکفا معاد و روحانی
که چنانکه حکمای یونان گفته اند که از سبب بخت ای که این معنی بدیهی است در دین پیغمبر با بلکه
بدیهی دین پیغمبران است و صریح آیات قرآنیست و انکار این معنی انکار است
کوئی خدا و پیغمبر است و هر که انکار خدا و رسول نماید کار است و حکمای یونان گفته اند که
روح بعد از معاد رقت بدن با قیست پس اگر در دنیا اعمال بیکو کرده است از آن کردار
خوش

خوش حالت است و لذت مبر و در همین بهشت اوست و اگر در دنیا اعمال ناشایسته کرده از آن
کردار بد حال و در کردار و اتم است و او جهنم اوست و اعتقاد باینکه معاد همین است نیز غریب
گفت است و از جمله آیات قرآنی که صریح در معاد جسمانی است نیز بیک آیه انکفا میکنم
و آن اینست که حق تعالی در سوره مبارک بس فرمود است و ضرب لنا مثلا و نضی خلفه
قال من نخی العظام و حی و میم فل یحییها الذی انشاها اول مرة و هو یمکن خلق
علیم الذی جعل لکم من الشجر الاخشیر ثابا فاذا انتم منه فو قد و ان اقلیس
الذی خلق السموات و الارض یفادی علی ان یخلق مثلهما علی و هو الخلاق
العلیم یعنی زود است انسان از زبانی ماشینی و فراموش کرده است خلقت خود را و آن مثل
ایست که کفر است که من نخی العظام و حی و میم و در شأن نزول آیه وارد شده است
که اقی بن خلف استخوان کوسیده را آورد نزد حضرت رسول دوست الید و زبانه کرد
گفت تو بس کوئی خدا این استخوان کوسیده را روز قیامت زنده میکند حضرت فرمود
تورا زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه نازل شد و ضرب لنا مثلا
و نضی خلفه و حاصل شده آن که فرض استبعاد بود که این بسیار دور است که
استخوان کوسیده دوباره زنده شود حق تعالی در دفع استبعاد آن فرمود که آن فراموش
کرد است خلقت خود را که ما اقل او را از خاک و بعد از آن از لطف خلق کردیم و خاک
یا قطره آبی را چنانی کردیم که میسند صاحب اعصاب و اجزای بسیار از گوشت و پوست
و استخوان و رگ و پی و دست و پا و چشم و گوش و قوتهای ظاهری مثل بینایی و
شنوایی و چشیدن طعم با و قیصر بود و تقریر کردن میان سردی و گرمی و تیزی و سردی
آن از نرمی و درشتی که قوای ظاهری اند و از مثل عقل و فهم و خیال و ادراکات مختلفه
که قوتهای باطنی اند و از قوای عادی مثل جا ذبه که غذا را بدن جذب میکند و ماسک که

در آنجا نگاه میدارد و نامید که بحث روئیدن گوشت پوست میشود و دانه که فصلک
 و زینا و در واقع میگذرد و مومناض و چرک و غیر آن میشود و همچنین در واقع که در بدن
 آن است و ترکیب که در هر یک از اعضا است و کیفیت آلات اکل و شرب و آلات
 نبض و غیر آن که با بعضی نماید و شماره آن را نیز گوشت کسی نمیتواند آید این شکل است
 یا اینکه استخوان کوبیده را که در وقتی انسان بوده تا نیا انسان که بعد از آن
 فرمود قل جميعها الذي انشأنا اول مرة وهو بكل خلق عليم یعنی بگوای همه
 زنده میکند این استخوانها را که کسی که خلقت کرد و اینها را اول که هیچ بنوده اند و حال
 آنکه در اول هیچ زنده نبودند حال که در خلقت کرد و از خاک این ترا بیخ خلق کرد و حال
 سرشتی از برای خلقت این است و این آسان تر است از قول وهو بكل خلق
عليم یعنی حق تعالی همه جوره خلقت کرد و نامی بسیار و نامست هم میتوانی مآده
 و چنانچه خلق کند چنانکه در اول کرد و همسایه زنده کرده را زنده کند چنانکه آن مرده خاک شده
 باشد و با برودت یا خاک او کاسه و کوزه شده یا جره بدن در نذکانش شده
 بلکه چنانچه او را انسان و دیگر جوده باشد و جره بدن او شده باشد حق تعالی میتواند
 اجزای اصلیه خوننده را جدا کند و در او از زنده کند و اجزای فصلیه که گوشت است
 که در بدن او رسیده جدا کند و جوده شده را از زنده کند و بعد از آن باز از زنده
 رفع سببها و مثل در برابر مثل آن کافر آورده شود که الذي جعل لكم من
الصحرا الاخضر ناضرا فاذا انتم منه قوقدون یعنی او آنچه کسی است که قرار
 داده است از برای شما از زنده است بر آتش را پس نگاه شمار آن آتش می افروزید
 که در وقت همت در بادیه که گوی را منجم و دیگری را عفار میگویند هر گاه شافع می آید
 این دو در وقت بر میگردند و دیگری بسایند مثل سنگ و چسماق آتش میدهد و از آن
 آتش میگردند پس هر گاه او تواند که آتش در میان آب قرار بدهد که در آن وقت سبز است
 با وجود

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

با وجود اینکه آب و آتش ضد یکدیگرند آیا نمیتواند که روح را در استخوان کوبیده داخل
 کند و آنرا دوباره زنده کند بعد از آن باز برای زیاده از احکام و ایقان نشنیده
قل ليس الله خلق السموات والارض بقادرا على ان يخلق مثلهم بلى هو
الخالق العليم یعنی ایانیت آن کسی که خلق کرده جسمهای این عظمت و این خرابی که
 آنهاست از ستاره و ماه و کره است آسمانها و زمین را قادر بر آن خلق کند مثل ایشان را یعنی
 کسی که خلق آفتاب و انواع عجایب و غرایب و همچنین کوهها و دریاها و درختان و حیوانات
 و غیر آنها قادر نیست بر اینکه تا نیا بدن را خلق کند بلى وهو الخالق العليم یعنی قادر
 هست و او است بسیار خلق کننده و قدرت او کامل و تمام است و بسیار داناست و علم او
 شامل جمیع دانستههاست و دیگر بعضی از شب که شیاطین آنسوی زمین در نظر میآورند
 بعد از آنکه خلق آن از کلام خدا و پیغمبر یقین شد لایق آن نیست که کسی بآن گوش
 بدهد و فکر خود را متوجه آن سازد بد آنکه احوال بعد از مرگ بسیار است که خدا و پیغمبر
 خبر داده اند و قبیل از قیامت و چه بعد از قیامت مثل سکرات مرگ و عالم برزخ
 یعنی مابین دنیا و قیامت از سوال نگیرد و سکر در قبر و فشار قبر و بهشت و دوزخ
 دنیا و تنعم و تعیش در آن و عذاب در این و نفع و صور اقل و مر و در جمیع جا
 داران حق تعالی مگر آسمان و محکم عرش و نفع صور و قیوم و کوثر و شفاعت و غیر
 اینها از آنچه در قیامت و قبل از آن واقع میشود و حق تعالی همه را در قرآن خبر داده
 باید بهمگی آنها اعتقاد کرد و ظاهر اینها را قبول و علم حقیقت آنها را بخدا و رسول
 و اگر داشت بر همین قدر و حسب است که آنها را در آنچه گویند راست گوید و ایم خلاص
 ای که هر چه کرده باشد پس بگو آنچه در قرآن و کلام پیغمبر است اعتقاد دادم هر چند
 نقلیست که خدا و رسول آورده است انکار او ای که خدا و پیغمبر و کفر است پس نگاه

کسی انکار یکی از آنها کند که فرست و هرگاه بدلیل عقل و نقل خدا پیغمبر خود را شناختی
 هرگاه عالمی از علماء دین دار صاحب تقوی که تابع رسول خدا و ائمه هدی باشد بر تو کفر کند
 از آن چیزها باید اذعان کنی و انکار کنی و اگر استغناء او یقین برای تو حاصل نشود یا یقین
 که احتمال بدی که او سبنا کرده پس بگو آنچه در قرآن و کلام معجز است اعتقاد دارم
 هر چند تفصیل آن را ندانم این اصول دین تو بود که گفتیم و اما فروع دین پس در این زمانها
 که دست رس پیغمبر و امام نیست اگر کسی تواند مسائل فروع را از کلام خدا و ائمه اطهار
 استنباط کند بقدر وسع و طاقت خود چنین بفرماید که حکم خدا اینه است هر چند بطنه باشد
 پس بان عمل کن و این شخص را در اصطلاح مجتهد میگویند و اگر کسی را قوه نباشد
 و این مرتبه را ندانسته باشد تکلیف او آنست که تقلید مجتهد کند و مسائل بدین را
 از او اخذ کند و بر همه مردم که قابلیت و استعداد داشته در این زمان و حسب است که
 مجتهد شوند بوجوب کفای و همین که مجتهدی بهم رسید در ناحیه و قبلیه که رفع حاجت
 آنها با و میشود این وجوب از گردن دیگران ساقط میشود و لکن وجوب کفایت
 که جماعتی مکرر مشغول تحصیل باشند هر چند یک مجتهد موجود باشد بجهت آنکه هرگاه یکی
 مشغول باشد و الگافا بهین مجتهد بکند بجهت آنکه مراد مجتهد شدن آسان نیست که در آنوقت
 فوراً مجتهد شود و مشهور در مذاهب علمیه است که باید در فروع یا کسی مجتهد
 یا معتقد که اگر هیچکس از اینها نباشد عبادات او صحیح نیست هر چند درست کرده باشد
 پس ای برادر چشم بکش و کوش خود را و اکن و اصول دین و شروع دین خود را
 درست کن که حقیقت تو از برای همین شده است و فریب شیطان مخدور خود را غافل
 مکن که طاقت عذاب جهنم را نداری اعاذنا الله و ایاکم من النار
 و رزقنا لفظاً و حقیقتاً و برقرار دقت الکتب اصول الدین علیک
 ترا سلف امامان بر اعراض انهم مجتهدان فروعی و غیره مروج الموفقین ۱۳۱۲

رساله تفسیر فی اصول الدین
 و هو الله تعالی شاکر العزیز
 بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی رسول الامین خاتم النبیین و آل الطیبین الطاهرین
 و لعنة الله علی اعدائهم جمعین انا هکذا چنین گوید بنده فانی محمد حسین حسینی شکر
 غیر خسته که شهادت میدهم از صمیم قلب بر اینکه عالم را صانع است و احد و کما که عالم و قادر
 و مختار و حکیم است و عادل و حتی و قدیم و ازلی و ابدی و واجب الوجود بالذات و کامل
 در جمیع صفات کمال که عین ذات اوست و منزله است از هر نقص و حاجت و شهادت
 میدهم بر نبوت حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
 صلی الله علیه و آله و رسالت او بر کافه خلق الی یوم القیامه و بحضرت آن جناب و مجال او در صفا
 کماله امکانیه و بر اینکه هر چه او ابلاغ فرموده از احکام الهی و اخبار نموده از واقعیه گذشته
 و آینده همه حق و صدق است و معجزات صادره بر دست او از قرآن و شیخ القدر و معراج
 جبرئیل و غیره همه حق است و بر اینکه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب وصی و خلیفه اوست و نفس
 او بلا فصل و بر عصمت و امامت او و اینکه اوست خیر خلق الله بعد از او و بر اینکه امام بعد
 از او یازده نفر از اولاد اوست که اول ایشان امام دویم حضرت امام حسن مجتبی است
 و امام سیم امام حسین شهید کربلا و امام چهارم امام زین العابدین علی بن حسین و امام
 پنجم امام محمد باقر بن علی بن حسین و امام ششم امام جعفر بن محمد الصادق و امام هفتم
 موسی بن جعفر الکاظم و امام هشتم امام علی بن موسی الرضا و امام نهم امام محمد تقی بن علی
 الجواد و امام دهم امام محمد تقی و امام یازدهم امام حسن عسکری و امام دوازدهم

امام عصر صاحب الزمان حجت بن الحسن العسكري عليهم السلام که زنده است و غایب است
 و ظاهر خواهد شد در همین دنیا و عالم را از نظم پاک خواهد نمود و همه ایشان را مظهر و محصور
 و واجب الطاعت و غیر خلق الهی هستند و حجت ایشان حق است با وجود آن ایشان
 دو قسم و با وجودشان ایشان و دشمن هر که باشد و هر چه باشد و دشمنان او است
 معاد اجساد حقیقت و موت و فقر و سؤال و فقر و حجت و نادر و صراط و غیر
 و شفاعت و وسیله و اقطاب و کتب و مخلوق و حقیقت و دوزخ همه حق است و صدق است
 و بر تمام این عقاید برای این قطعیه عقلیه و نقلیه اقامه نمودم و از خداوند متعال
 و درم که بر آن ثابت باشد در دنیا و آخرت و آنچه و چون حقیقت این راه مانند آفتاب
 روشن و ظاهر است و نخواهد بود از راه حقیقت و غیر خواهی ناظران در از ساله را از راه
 باک نه که محبت است و تقلید را با کفری که از راه هدایت یافته از راه نجات سلوک نموده
 از عذاب مخلوق خلاص شوند و عرض اقامه بر آن نیست بر این عقاید زیرا که در آن
 بابت کتب مفصل بسیار است بلکه مفسود است و بطریق احتیاط و سلوک راهی است که
 احتمال خطر در آن کم است نسبت بر آنها دیگر و هر عاقلی با لفظه میداند که سلوک
 راهی که خطر آن کم است اولی است از راهی که خطر آن بیشتر باشد و این طریق را در
 مقابل طریق که فعلاً در روی زمین شایع است معین خواهیم نمود میان شافعی و کوفی
 از روی امثال و بیانات عرفیه که بدین عوام و خواص و اهل ایدیس میگویم که چنین فرض کن
 که این بنده ضعیف در مغاره کوچی از ما در ستود شده از شیر آهوان صحرا تربیت یافته
 و چون بسن رشد و تمیز رسیدم از آنجا بیرون آمدم پس عبورم افشا و در بطایف از هم شکلا
 خودم که صورتی از سنگ تراشیده بجهت او خنجر و خنجر میسوزند و گاهی بجهت آفتاب
 آتش بسجده میروند و در بیخ آنها کلمه ۲ ملحق نموده میخوانند و خود را بر نهی انداخته بعضی

در حدیث

دست

دست خود را خشک نموده بر رخ یک چشم خود را بسته و دست خود را با آتش سوزانیده یا در آب
 انداخته این طریقه را معمول داشته اند از ایشان سؤال نمودم که این چه کار است که میکنند
 خود را با این سختی انداخته اید میری از ایشان جواب دادم که اینها راهی است که با آن سوزانیده
 میکنند تا از ظلمت و قیودات بمقام اطلاق برسیم و اگر چنین کنیم از این نشانه که فقیه با کتب
 دیگر منتقل خواهیم شد از انسان یا حیوان و بمقتضای اعمال خود خواهد بود یا دست پس اگر بگو
 کار بشیم یا شاه میشویم و اگر بدکار باشیم که خواهیم شد یا مثل آنها پس با خود کفتم که بگویم
 با این شیوه میآرزو و خطر محالقت این را چندان عظیم نیست پس از ایشان که کفتم و بگو
 دیگر رسیدم که آتش را عبادت میخوانند و طریقه دیگر داشته اند از ایشان سؤال نمودم که اعتقاد شما
 چیست شخصی جواب داد که ما بر این محسوس هستیم و اعتقاد ما آنست که هر کس در این دنیا ترک
 شهوات کند بعد از موت با شما نرود و با فرشتهها باشد و الا پس اگر خوش رفتار و خیر باشد و دنیا
 طلب کند بعد از مرگ با شاه یا وزیر یا امیر شود و اگر بد فقیه باشد و ظلم و تعدی کند و قتل نفس نماید
 چون بمیرد بدنش شیره و پلنگ و ببر و گرگ و امثال آنها برآید که آنها را تند بار نامیم و اگر ظالم
 و قاتل باشد اما مردم را بر وزیر یا در درویش و فقر و کاد و اسب و شتر و در آید که او را
 زنده بار نامیم و کشتن شد بار در او باشد و کشتن زنده بار در او نیست بلکه مانند کشتن انسان
 کم عقل است و اگر خوش فقیه و بد عمل باشد در آتش با بر فی معتدب شود پس با خود کفتم که فقیه لغت است
 را چندان خطر ندارد زیرا که با عتقاد ایشان مکافات اعمال زشت غالباً در همین نشانه
 خواهد شد و هیچ ارشاد آید و آلام آن دانی نیست باز از بزرگان این دو طایفه سؤال
 نمودم که شمارا حقیقت دین خود چه برآید است جواب گفتند که این طریقه است که از بدنی
 ما بجا رسیده است و بهمان اقدار در کم کفتم این طریقه عقل نیست که انان خود را بریز
 بار نجات و اعتقادات و اعمال میندارد و بجز حرف دیگری که نه عصمت او قابل است

در حدیث

در حدیث

و نه معجزه بدست او جا بجا بود و نه برهانه بر حجت آن در دلدرد کلام عاقل کمان میگذرد که شخصی چون
مطلوبان را بریزد و مال ایشان را برود و اویت بیجان و پیره زنان نماید و خداوند حکیم کفر
آن بعد از نمک او را بدین شیرینانک در آرد و که باز مستطیحیوانات دیگرند و خدا ایشان
را میخورد و بسا هست که در تمام عمر کسی بر آنها دست نمیناید که ایشان را جلا کند و اگر کشتن
زنده بار و او نیست پس چرا شد بار را برایشان مستطیح نموده که ایشان را بکشد و اگر شد بار
بجهت کینه ایشان خلق کرده پس چرا کشتن آنها را روا ساخته و این در کتب از زردشت
و غیره روایت شده که وضع اخلاک و حالت آنها و نفوس آنها را مانند فلاسفه اثبات نموده
و بطلان آن در عقل خود ثابت کرده و آن حاصل آنکه دیدیم هر کجا کسی تصدیق نمی کرد این
طایفه را نماید بدون برهان و دلیل تصدیق نموده و اگر تصدیق نکند و مانع اعتقاد تنها بفری
بجال او ندارد پس از ایشان که گشتم و بطایفه دیگر رسیدم از معتقد ایشان سئوال کردم که گفتند
که ما بروین پیوستیم که رسالت حضرت موسی اعتقاد داریم و وین او را تاقیامت
میدانیم و هیچ معجزه ای که ما نسخ دین او باشد اعتقاد نداریم کفتم هر کجا کسی مخالفت شما
نماید و بر رسول دیگر بعد از موسی قائل شود مانند نصاری و اسلام آیا کفر او چه باشد گفتند
اگر خوش عمل و خوب رفتار و نیکو کار و بی آزار باشد او را معذب ندانیم و اگر ظالم
و بد عمل باشد قدری معذب شود ولی خود نباشد از برای کسی در عذاب کفتم پس
الترام با بن طریقه چند ان لرومی نذر و میران نجات چنان خوبی اعمال است و خدا را در ظلم
و فساد پس اگر کسی همانرا اخذ نماید دیگر حاجتی باین تکلفات دین شما ندارد پس از
ایشان که گشتم بطایفه دیگر رسیدم که بوضع دیگر مردوزن بدون حجاب با هم مشغول
بزن و عود و طنبور و شرب خمور بودند از ایشان سئوال نمودم که شما راه اعتقاد و دین
گفته ما بروین نصاری هستیم و ما را اعتقاد چنان است که از همه طوائف عالم عقل و عمل

در این کتاب از کتب اربعه است

در این کتاب

در این کتاب

هستم

هستم حضرت عیسی را خدا با بر خدا میدانیم چنین میدانیم که الوهیت خدا با الهیت
عیسی بهم مستحق شدند و یکی شدند و خدا چنین کرد تا اینکه بسبب ناسوتیت مسیح بیست و هفت
و هجده و شادان کرد و برادرش و کشته کرد و مدفون شود و معذب کرد تا اینکه
صدمات کفاره گناهان بنی آدم کرد و در پندشفاخت او نجات یابد و بهشت رود بشر
اینکه اعتقاد بالوهیت عیسی داشته باشند کفتم پس بنا بر این مقدمه شما را هیچ حاجت
بعبادت و نجات آن نیست و هر ظلم و تعدی و فاحشه که بکنند جزائی و عقوبتی نخواهد
داشت گفتند چنین است کفتم دلیل شما بر این اعتقادات چیست گفتند اگر عیسی خدا بود
قدرت بر اجسامی موقی داشت و چون خدا بود پس چرا این صدمات متحمل شد پس نیست مگر
بجهت نجات عاصیان یک از مسلمانان جواب دادم اولاً اجسامی شایده باذن خدا بود
انها را معجزه که مقصدی نبوت او باشد مانند شیدن عصا بدست حضرت موسی که جاندار
کردن جهاد و نبات اعجاب از زنده کردن اموات و تائید غیر عیسی هم اجسامی است
از نسیباً دیگر صادر شد پس چرا ایشان را خدا نمیدانند و تائید از زمان عیسی تا حال
هزار و نه صد سال تقریباً میشود و قبل از آن تا زمان حضرت آدم زیاده از چهار هزار سال
گذشته که همه اولاد آدم بودند و عاصی و کناهیکار و روایشان بسیار بود و چرا خدا این
رحمت را پیش در زمان آدم متحمل نشد که آن بنده گناهان نیز با بن اعتقاد نجات یابند
و در عذاب سرورند از برای خدا که سهل بود لا چوت خود را با ناسوت آدم یابند
از اولاد او بلا فاصله مستحق نماید و این صدمات را متحمل شود و مایه نجات همه بنده
کرد و گفت حکمت این تاخیر را نمیدانیم گفت اناجیل اربعه شما موجود است و در آنجا
تعبیر شده است از عیسی بفرزند انسان و هیچ در آن از الوهیت او اسمی نیست بلکه

در آتش میگوید که روح الهی مانند مرغی از آسمان نازل نموده عیسی را آن مخلوق
این چه دخل با شما دارد و چه بگویند شما ادعای عقل میکنید و حال اینکه میفرمایند
مردم را بقتل میدی که خود عیسی در انجیل ادعای آنرا نکرده و کسی را با آن دعوت ننموده
و بر آن بر آن نمانداری و در همه کلمات انجیل امر میکند با اعمال خیر و نهی میکند از منکر
و میگوید کسانی که من تکلم فوجش و منکرات میشوند در نزد خدا با من راهی نخواهند
داشت و من آنها را نیکو خواهم کرد و شما میگویید کسی که اقرار با الوهیت ادعای پروردگار
منکرات و فوجش کند از اهل محبت است باز گفت آبا با عقاید شما شرب خمر و حبس
گفتند زلفت پس از آن آری است با کذب پند میفرمایند که گفتند چنین کسی خست است که
چنین چیز خونی را که مغز قلب است ترک نموده گفت این مسلم است که تمیز انسان از غیر مسائیر
حیوانات بقوه عقل و ادراک است پس هر کس حفظ عقل خود را نماید و در صد و تکمیل آن بایستد
انسان نیز دیگر است یا کسی که اعتنا بحفظ عقل خود نداشته باشد و بمسخره خود را مستعمل
کند مانند حیوانات بشویند یعنی است که عقولان دانند که کدام فرقه بجز حق است احسنه با زلفت
که شما تورات را کتاب خدا و موسی را رسول خدا میدانید گفته آری گفت در انجیل شما میگویید
که من بجهت باطل کردن احکام تورات نیامده ام بلکه بجهت تکمیل آن آمده ام و حال اینکه در شیخ
موسی و تورات تمسک بشبیه و ترک عمل در آن از واجبات شده است و خستند چه
بوده است و طلاق دادن زن جایز بوده و معتقد و کفر فتن زمان و معتقد کردن ایشان جایز
بوده و احکام بسیاری از کفارات و غیر آن در آن است که شما به بیچیک مقید نیستید
گفتند چون بجهت آمدن عیسی عقول تکمیل یافت این قیودات ساقط شده گفت پس تغییر
احکام بسبب اختلاف اقتضای زمان و اهل آن ممکن است پس چه ضرر دارد که بعد از
عیسی باز پیغمبری مثل موسی بیاید از جانب خدا و احکامی بحسب اقتضای این زمان
پاورد

یاورد و معجزاتی مانند موسی داشته باشد که صدق دعوی او باشد چنانچه مسلمین ادعا
میکندند خصوصاً که در انجیل میگوید که چون بر تو کم فارقیط خواهد آمد و در شما را تکمیل
خواهد کرد و چنین دلرد که فارقیط همین پیغمبر باشد که مسلمین میگویند و اگر مسلمین محمد
آن پیغمبر ظاهر شده باشد شمار کدام حجت بر اطلاق اعتقاد ایشان خواهد بود و چه از جواب
عاجز شده و سر تا بریز افکندند شرمند که دیدند با زلفت در انجیل شما ذکر نیست
از آنکه حضرت عیسی کسی را دعوت کرده باشد بدین خود غیر از بنی اسرائیل را بلکه
در جانی میگوید که من نیامده ام مگر بجهت مشایخ و کوفته اندان کم شده از آل بنی اسرائیل
پس شما که معتقد باین انجیل هستید کدام حجت سایر فرق را دعوت بدین خود میکنید
و چه جهت میخواهید که بپند و مسلم بدین شما در آید و حال اینکه از بنی اسرائیل است
پس یا فرستد اگر معتقد بدین شما شد اصلاح خطری و ضرری از برای آنها متصور نیست
پس از ایشان که گفته داخل در بلاد اسلام شده و باطلایه رسیدم که رو بوجه ایستاده
مشغول نماز بودند و دستها را بسینه گذاشته بودند بعد از فراغ نماز نماز ایشان فرست
از معتقد ایشان سؤال نمود گفتند ما بر دین اسلام و بعد بپسندیم هستیم و اعتقاد ما
آنست که عالم را صالح نیست و احدی بشر نیست و محمد بن عبد الرحمن تمام انبیا است
و بعد از او ابوبکر و عمر و عثمان و علی برترتیب خلفه او شده و با جماع امت و در حکام
مقتد علمای ارجح هستیم یعنی ائمه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل و تقلید دیگر
را جایز نمیدانیم لغتم اعتقاد با امامت این خلفای اربعه از اصول دین است که منکر آن
کافرند و گفتند زهر کس شما را بت توحید دهد مسلم است گفتم کفار مخلد در آنرا گفتند
نه غلوه ای نیست بلکه عاقبت جهنم خاوش خواهد شد و هر خلقی از غدا ب خلاص میشود

بجهت تکمیل آن

گفتم پس ترک سلوک طریقتشما چندان خطری ندارد زیرا که عاقبت با عتقا و شما ناهی
خواهد بود و خصوص اگر ترس را بشناسد و عین داشته باشد پیش شخصی بایشان گفت که شما اشعری
هستید و اشعری جز بر خدا لازم نمیداند و هیچ چیز را بر او قیاس نمیشمارند پس باید
شما فرق بین شیعه و سنی نیستند خداوند هر کس را میخواهد عذاب میکند و هر کس را میخواهد
ببهرت میرسد و بدون سوال و جواب پس از برای شما چه ضرر دارد که شیعه شوید و از برای شیعه
چه منفعت دارد که سنی شود پس این همه تعصب بجهت مذہب خود میکشید و گفتم شیعه را
میسوزانید یعنی دارد و باز گفت شما چیزی مذہب جسد و افعال سبک ان را چه چیز
ارضا میدانید پس شما را چه اعتراض است بر شیعه که از خود فعلی ندارند هر چه میکنند بارزاده
و مشیت حتمیه ضد است باز گفت که این پیغمبر را شما معتقد هستید این قدر رحمت در آ
دین کشید و قرآن آورد و شریعت قرار داد و هیچ بنیاد که احکام او را اجراء نکند کلمه
بقانون سلاطین عمل میکنند آیا قوانین کسری و قیصر چینی داشت که پیغمبر این چنین است
بجهت تغییر آن یکشد و آخر امر منجر بقانون سلاطین شود و حکام مشرک شما همه از روی
آن قانون حکم کنند و بر خود اسم اسلام بدهند پس بر خدا عیب خواهد بود
پس از ایشان گذشت بطایفه دیگر رسیدیم و دیدم سر برانوار که نشسته تسبیح در دست و مشغول
و گزیده شده و گاهی آه سر و زدن پرورد میکشند گفتم شما چه اعتقاد می دارید بگفتند ما معتقد
به سیم و زلزله باطن و اسراریم و ایمیند و دل را جدا داده شما در جهال آئی سیم تا تیم
گفتم از معرفت و تحصیل کرده اید بگفتند دانستیم که خدا وجود و در عین کثرت است
و عالم امکان بهم و خیال است و هر کس عارف کامل شود مستحق میشود با خدا و بهر نحسی
موجب از شما در جهال است و همان نسبت عذاب آبدی او گفتم بر آن شما برای این
مذہبی صیبت گفتمند این مطلب وجه است نه بر آن گفتم پس میخواهید بر صدق دعوی خود
دارید

و در یک گفتمند و گفتم پس اگر کسی تصدیق اینها کند آیا آن گفتمند گفتمند علمای ظاهر یا
شمارا کا و میباید انکه گفتمند جمع چنین میداند گفتم پس این راه شما خطر عظیم دارد و ترک آن
بهر خطری ندارد و شخص عاقل باین راه نخواهد رفت پس از ایشان گفتم و بطایفه دیگر رسیدیم
دیدم شخصی بر منبر برآمده مردم را مخاطب میکند و میگوید ایها الناس بدانید که آمده ام تا شیوه
و راز خود و پیوستن ربوبت در ایشان است و علم ایشان به همه اشیا حیثی و کما فی عالم است
و ذات خدا خلق و راز حق نیست و تا خدا بودت ملک خدا بوده است پس عالم قدیم
و معاد در این جنگ عظمی نخواهد بود بلکه در جنگ عظیمی است و ظهور امام عصر در جهت
انگیزه در عالم مثال است و تا که از جنات فرود آید و علم خدا بایشا و حادث است و باب علم
مفتوح است و عمل لطف باطل است و ما حاصل سر را اهل بیتیم چون نریزید نزد او و تقیم و تقیم
شما را چه مذہب است گفت ما شیعه هستیم یعنی اتباع مرحوم شیخ احمد آخوند خراسانی گفتم که او
خود در شرح الزیارة گفته که مطالب سراسر است و هر کس آنرا نینماید پس معلوم میشود که
مردم مکلف با بنام نیستند پس چرا شما مردم را دعوت میکنید و ایضا اگر مطالب شما را سراسر
پس اظهار آن بجهت مردم و نوشتن آن در کتابها که آن کلمه است زیرا که اگر با شما هم سر خود را
بکسی بسیار داد و فاش کند مستحق عقوبت بزرگ خواهد شد و اگر در حق است و از سب است
پس چرا در حق بر امام خود بنیدید بهر تقدیر این راه نظر ماگ است باز رسیدیم که شما حکما
متشرع را چگونه میداند آیا آن گفتمند یا ناجی گفتمند اگر سب شیخ و سب گفتمند ناجی خواهد
بود گفتم آنها در حق شما میگویند گفتمند جمع از ایشان ما را کافر می شمارند گفتم پس طریقه شما محفل
خطر عظیم است و طریقه ایشان خالی از خطر است پس از ایشان گفتمند بجمع دیگر رسیدیم دیدم که
ریش را تراشیده و بسیل را تاب داده یعنی در دست و قدره در پا و مشغول امور و بعضی سب

خبر و ضرب ظنور بودند پسیدم اینجا چه طایفه اندکند در ظاهر همان و لکن در کلی مانت بخبری
مذهب و دهری شش و شش و اهل آن را مسخر میکنند و خود را عاقل می شمارند
یک از ایشان را طایفه باو کفتم آيا شما را بر این اعتقادى که داريد بر آن است که عالم را
صانعى نيست و در هر هيش خود بخود ميگرداند و کفتم پس چگونه خاطر تو جمع و قلب تو مطمئن است
که همه اين اخبار را بنما و اوليا و صلحا در وقت و وجه و وقت تدارک و عذاب خود را خود
نمود و گويا معنی خود در آتش را ندانند پس بر آنکه اگر صد هزار آسمان در زمین بهمان بزرگی
فرض کنیم و همه بر زلزله باشد و هر صد هزار سال یکبار زلزله باشد و همه صد هزار مرتبه
این آسمانها و زمینها خالی شود باز پرسند این مقدار مدت در جنب خود که از یک روز تا
نسبت بعد و این زلزله و اتفاق تمام اینها و اولیا و صلحا باشد که معتقد بصانع و شرايع
نیستند و چنین عذاب مخلد خود میدوید آیا برنج که باعث طمان از آن باشد چه تو
بود کفتم ما اعتقاد بشارت داریم کفتم آيا شایع را حکیم و عالم میداند کفتم آری کفتم آيا
پیغمبر و امام لرزش خود را میترسیدند و مسیلمان را تا بسید آمدند و بشرب و غم و ضرب ظنور
مشغول میشدند کفتم معاذ الله بلکه از آن نمیگردد کفتم اگر در اینجا خبر خود بود چرا ایشان
نیکر و مذکور است پس چرا شما میگویند و حال اینکه خود را عاقل میشمارید در جواب عاقل
شده فرمودند پس از ایشان که گفته طایفه دیگر پرسیدم که در کلام شما چه شده است
میخواند کفتم اینها چه اعتقاد دارند کفتم اینها باینه هستند و اعتقادشان آنستکه میرا عاقل
سیر از بی باب امام زمان بوده و عاقبت خدا در او ظهور کرد و همسر آن بر زبان او گشته
و حجت و قیامت بر پا شده هر یک از آنکه بصورت ظهور نموده اند چنانچه حضرت فاطمه و زینب
ظهور نمودند و حضرت سید الشهدا در دیگری و همچنین پس از ایشان استوال نمودم که شایع تمام اینها
صادق میداند کفتم آری کفتم او خبر داده است که شریعت اوباقی است تا روز قیامت
و معنی

اینجا چه طایفه اندکند
در ظاهر همان و لکن در کلی
مانت بخبری

معاذ الله

و معنی قیامت خود را در احوال سبب و چون متحقق نشد و خبر داده است که آنکه طایفه
خواجه کرد و اینها که شما میگویند که سبب و نسبت ایشان معلوم است که آنکه نیستند و ایضا
آیا شما را دلیل و برهان بر این دعوی هست کفتم میخورد آن قرآن باینست شخصی گفت اولاً
میخورد قیامت ممکن نبودن دعویست پس اگر کسی دعوی الوهیت کند یا در این ایام دعوی نبوت
کند یا دعوی امامت کند غیر از آنکه آن شیخ شریعتی دعوی او معلوم الکذب است و عاقل عاقل که
بیاورد و سخن خود را بگوید زیرا که صدق دعوی غیر ممکن است و ثانیاً آنکه همان باب عاقل عادت
نیست زیرا که من آنرا دیده ام تمام لحن و غلاطت و هر طفل بکلی از آن بهتر میزند ساخت پس
شما باطل و خطاست و طایفه شما طلال و کفر است پس از این که کفتم در سیدم بچشمی کشتی
مجال نورانی بر ایشان مسمی شده و ایشان را ترغیب میکند بعباده خدا و تخریب میزند و شخصیت
نزد ایشان در شتم کفتم شما را چه مذهب است شخصی گفت که ما شیعه امامیه هستیم کفتم اعتقاد دارم
خود را باین که من پس آنچه را در صدر رسالت بدان نمودم بدان که کفتم بر آن بر این معتقد است
کفتم بر آن بسیار است و در کتب مفسرین ذکر شده و لکن اجمالاً بدان که این راه اسلام را بهاست
زیرا که هیچ طایفه از نظر انصاف روی زمین ما را مخلد در عداوت میبنداند و ما هم ایشان را
مخلد در آتش میدانیم باخبار رسول خدا و آنکه هر کس با آنکه کفتم که امر از دو صورت بیرون
یا عالم را صانعی هست یا نه اگر بنا شد پس حال ما با دیگران مساوی است و اگر هست پس در آن
بر حال منکرین آن پس بر حال از عاقل و تسلیم و وجه و صانع اسلام است و بعد از آن یا رسولی
فرستاد و دست از جانب خود یا نه اگر فرستاد و تکلیف نداد و باز حال ما با دیگران مساوی است
و اگر فرستاد پس و ای بر حال منکرین رسول پس بر حال تسلیم و از عاقل بر سر آن رسول
اسلام است حال که بنا شد شخص مستعدین بشر یعنی رسول و پس اگر شریعتی بود که یا محسوس است
بشد بقول ایشان ما را کمالی حاصل نیست و بعد از نبوت عالم اطلاق میزوم بلکه در

و معنی

امدان عنقریب سیس خواهد کرد اما بر شریعت ما دای بحال ایشان سب که در آتش بجای
مخلف خواهد بود پس طریقه ما سلم است و اگر شریعت بود حق باشد پس بقول ایشان
ما اگر بزرگوار و خوش رفتار بشیم ناجی خواهیم بود والا قدری محذب می شویم و بعضی
خواهیم شد اما بشیخ ما پس ایشان مخلف در آتش خواهند بود پس دای بحال ایشان
و اگر شریعت نصاری باقی باشد پس در کتاب ایشان ای زود عودت ما نیست و از برای
عذاب مقرر کرده تا چه رسد بجلود و در آن و اگر نصاری و حق با چیزی ادعا کنند از عذاب
یا خلود و در آن چندان محل است نسبت زیرا که مدرک معینی ندارد اما کتاب ما خود
میخیزد و متواتر رسیده بر اینکه ایشان مخلف در نارند پس دای بحال ایشان ایدیم در حق
اسلام پس اگر مذمتی با حق باشد با عقل ایشان از احوال ما تمیز اگر سب خلفا کنیم و الا
قدری محذب نخواهیم شد و بعد خلاص می شویم و مخلودی نیست اصلاً اما بخدمت ایشان
مخلف در نارند پس دای بحال ایشان و اما صوفی پس بقول ایشان ما را کمال نیست و در
معرفت ناقص هستیم و بنده ما ایشان اگر محکوم بکفر باشند مخلف در نارند پس دای
بحال ایشان و اما شیخ پس بقول ایشان ما ناقص المعرفة هستیم اگر سب و لعن کنیم
ناجی خواهیم بود و بنده ما اگر ایشان منکر ضروری باشند مخلف در نارند پس طریقه
ما سلم است و اما باند پس بقول ایشان حال قیامت است و تکالیف بر داشته شده
پس بر ما چیزی دارد و غایب از عذاب زیرا که تکلیف نداریم و بنده ما ایشان کافر و مخلف
در نارند پس این طریقه ما سلم جمیع طریقه سب که در روی زمین است و هیچکس از
ارباب عقل و مذاجم را نداند که ما را اهل است و مذمت خود و عودت نماید زیرا که عقل
را دایم و بی خطر را نیکدرد و در راه خطر ناک برود و کفتم راست گفتی و من هم این حال
را دیده ام و دانسته ام و با خود آن عقل صحبت داشته ام آنچه گفته از حال ایشان

صدقت

صدقت و این طریقه ما سلم و او طریقه سب که سبکن میخیزد اما بر این این
معقولات اجمالاً بنام ما موجب زیاده بصیرت شود گفت اما بر آن بر اثبات
صانع پس بسیار ظاهر و بیهوده است زیرا که وجود شخص خودت و ایلایت ظاهر چون با قطع
و یقین تو خود نمودی و حال موجود شده معلوم است که تو خود را فخرت و کسی که مثل
تو باشد ترا فخرت و چون نیک نظر کنی بعد از عدم صرف لطف بوده در رحم مادر که
هیچ راهی بر پرون ندارد پس اعصابی بسیار در تو وجود آمده از گوشت و استخوان
و رگت و پی و روده و دل و جگر و سردست و پا و چشم و گوش و دندان و زبان
و هضم و شش و ذکر و العین و غیر آنها که هر یک بوضع خودش و محل مناسب نهاده
و هر یک را منفعتی است در اعمال و احوال تو که اگر نه منقوش و نظام وجود تو محقق
خواب بود و عجب ترا آنکه چون متولد شوی شیرستان مادر تو جاری شود و سر پستان
موافق دندان تو است و در آن سوراخهای باریکی است که شیر یکدفعه بد آن تو نیاید
و بد آن تو چون محکم شود و دندانها بجهت تو برود بوضع خوش که بمنزله آسیاست
از بر آن غذای سخت که موجب تقویت بدن تو است و در اسافل تو سوراخها
قرار داده از برای پرون آمدن فضلات غذا یا چنین صنعتی در آن فلکها
تحت بدون صاف حکیم قدی خیر مستحق تو از نشستن پرون آبی آسمان
و زمین و آفتاب و ماه و باد و آب و آتش همه بتدبیر امر غذایی تو مشغولند پس صانع
آنها صانع تو باشد کفتم حق که این بر آن است که در آن محل شبهه و شک نیست
پس چون وجود صانع حکیم قدی خیر ثابت شد میگوئیم که او باید و احد باشد و شریکی
مانند خود نداشته باشد والا کار این عالم بغضا و منکر و بدیزر که چون

یکی در راه وجود چیزی میسر بود و دیگری خلاف آنرا پس اگر هر دو واقع میشد اجتماع
تقصیر نبود و اگر یکی دون دیگری عجز لازم می آید و ترجیح بلا ترجیح خواهد بود و
ترکیب لازم می آید از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز و مرکب محتاج به بصانع است
که اجزاء آنرا بهم ربط دهد و فعل کلام در آن میشود پس لابد باید امرش بر شود
بصانع و احدی بی غیر واجب الوجود با قدرت و چون آن ثابت کردید میگوئیم
شک نیست که انسان را ندانند الطبع قرار داده یعنی انتظام امور او بعد از آن و اجتماع
که بعضی بجز بعضی کار نکنند و هر کس طالب نفع است از برای خود و باین سبب فیما بین
ایشان امر نزاع و حمله می کشد و بیچیت از دیگری تمکین ندارد پس باید بصانع قهیر
خیزد قانون عدلی در میان ایشان برقرار کند و که باعث انتظام اموری ایشان شود
و آن عبارت از شرح است و مستخرج آن از جانب خدا عبارت از رسول است و اگر خدا
باین امر احوال نماید و قرارش علی بنده احوال بکلیت و لطف نموده و آن بر او رواست پس
ثابت شد بعثت رسول با کسی که گویم که آن رسول باید آیتی و علامتی داشته باشد که بآن
شود صدق او و الایسی تصدیق نخواهد نمود و در این امر اصل ثابت شد میگویم
که سیکه دعوی رسالت نموده اند ترتیب و شریعت ایشان در دست جمعی بوده اند
که از بعضی معجزات متواتره رسیده مانند موسی و عیسی و بعضی تواتر معجزات معلوم
مانند زلزله و زلزله و سخنان و کسب معجزه و علاقه بر تواتر فعل در دست
حضرت خاتم الانبیا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است و او شخصی است که بر سراسر احوال
متجاوز قبل از این تاریخ در مکه معظمه که اکثر قبایح زمین است از طایفه قریش
و بنی هاشم که اشرف طوایف در زمان سلطنت انوشیروان عادل که عادل سلاطین
زمین است متولد شد و در طفولیت پدر و مادر او وفات نموده در میان طوایف عرب
باوید

باوید که عاری از ادب و اخلاق و علوم بودند بزرگ شده و اصلاً در سن نوزدهم خلقی
نموت و قدری تجارت مشغول شد پس در سن چهل سالگی قاضی حتم رسالت و نبوت
بر کل خلق و نسخ جمیع ادیان و ملل گردید و تن منها با تمام قبایل عرب معاضه
و تخیلی نمود و سر آن آرد و مشتمل بر احکام و ادب و اخلاق و علوم و مواظب حکم و
انضامی متعین و اخبار از امور آیته و طریقه نظم و حساب است مدن و وضع حدود
و مورثیت و فضا و غیر ذلک میان طایفه و وضعی که تمام قضایای عالم از آن زمان
حال از عیان بان دارند و احدی شومسته که یکت سوره کوچک مثل آن گوید
و شبه نبوت که چنین امری خارق عادت است و مدعای او امر است ممکن زیرا که
حضرت موسی مدعی حتم رسالت نموده بلکه تصحیح فرموده که خداوند از فیضان بر او در آن
معجزی مانند من مبعوث خواهد نمود و همچنین حضرت عیسی میگوید چون من بروم قار
خواهد آمد و شما را تکمیل خواهد کرد و حکم است که آن معجزه موجود و فاطمات آن جناب پسند
و چون دعوی حکمت و معقولی که در تصدیق آن لازم است و الا پس تصدیق نموی
و عیسی و سایر انبیا را آنچه بخواهد که علاوه بر معجزات متواتره آنجناب و کراماتی که
او مسیحا و اوطا هر شده و رحمت و همت که محفل آن کتب مفصل است هر که خواهد بانها
تواند رجوع نمود بلکه خود اخلاق شریفه کامله او و اولاد او معجزات دیگر حاجت بانها
نبوت و اگر تصدیق آنجناب باین تفصیل بر بال لازم نباشد تصدیق هیچ رسولی لازم نخواهد
بود زیرا که از برای احدی از ایشان معجزه باقیه تا این زمان نبوت بلکه همه مستند
باخبار است و معجزه آن سرور با وجود اخبار متواتره فعلاً موجود است و در تمام

زمین منتشر است یعنی قرآن کریم و اگر تصدیق هیچ رسولی لازم نباشد خلاف لطف لازم
می آید چنانچه تقریر نمودیم و چون رساله آن حضرت ثابت شد لازم کردید تصدیق او
در هر چه خبر داده است از صفات کمال جلال الهی که از آنست احتیاط و عدل و اولاد
امر معاد و جنین و سؤال و فشا و صراط و میزان و بهشت و جهنم و خلوق و کفار و دربار
و غیر آن از ضروریات دین آنجناب باینکه گوئیم که چون بعثت رسول لازم است
بر خدا بجهت تبلیغ شرع پس بعد از فوت او لازم است نصب شخصی که حافظ آن شریعت
باشد و الا مضحیح و معدوم خواهد شد و باز خلاف لطف می شود و آن حافظ باید
مانند رسول معصوم باشد از گناه و خطا و سوء تا خود سبب تغییر و تحریف شرع نشود
پس معلوم شد که بعد از پیغمبر ما در هر عصری امام معصومی لازم است که حافظ شرع است
کیسکه دعوی عصمت در حق او توان نمود بعد از پیغمبر حضرت امیرالمؤمنین باقی
فرزند آن اولاد آنحضرت مهدی است پس ثابت شد امامت ایشان بهین دلیل
علاوه بر اینکه پیغمبر خود پس از آن تعیین نموده و بر امامی بر امام بعد از خود مشخص نموده و دیگر
تدعی امامت بوده اند و هر چه داشته اند که تفصیل آن در کتب معتقله مذکور است و ایشان
از ظهور امام عصر و رجعت سایر ائمه داده اند در اخبار و تواتر پس تصدیق بان لازم است و بیای
و بیاید تفصیل احکام فروع از طهارت ایله و بیاید را نموده اند پس شخص اگر مستعد است
باید صریح باخبار ایشان و کتاب خدا نماید و جسم حکمی که از آن نمیدانند عمل نماید و اگر
قاصر است رجوع به عالم کمالی نماید در احوال مسائل دین خود این است اجمال طریقه مستقیمه
طایفه شیعه اما تشریح کلام حقا که در بیان حق گویند تا حق لغز مودی و راه مستقیم را
بمن نمودی خدا و از ترا جزای غیر دهد پس بس که ای شخص جلیل که بر شایسته شایسته
کیت

کیت گفت این بزرگوار مجتهد و عالم مستشرق است پس بنزد او رفتم سلام کردم و کلام آن بزرگوار
شیخ محمد خدای را که مرا برکت و جود شمار غلبه خلوق و نجات دلو حال آنکه هیچ کس که مراد لالت
کنه بر اهی که بان از عتاب و عتاب بالمره خلاص شدم چون من بصیغف راطفت آن
گفت بعد از آنکه اقرار باصول عقاید نمودی تو به و اما بکن از آنکه آن گذشته محترم کن که بعد از
این هرگز که آنه نمی گفتم آن گناه آن را پان فرمائید تا محرم بر اجتناب از آنها تا نام وجد از آن
هرگز برکت نشوم فرمود بد آنکه بدترین گناه آن ترک کردن نماز است عمدا یا بخیر کردن
آن تا خفا شود و عدا و میل آن است اخلال کردن بپیشانی یا شری از آن از روی جاهل بود
بمشکل یا اینکه قادر باشد شخصی بر یاد گرفتن آن کلام خدا باشد بد باش که من محرم نمودم که
هرگز ترک آن کنم تا از هر او تا خیرند از من محرم نمودم که مسائل آنرا یاد گیرم تا اخلال بان
کنم و چه قدر مهم است کسیکه در شبانه روز از رهنده کلمات از امتناع کند و فرمود دوم
منع زکوة است بعد از وجوب آن در طلاء و نفقه و مسکوک و کوشتر و کما و لو غنند و کندم
و مینر و غیره پس کسیکه منع آن کند برکت از مال او برود و عذاب شدیدی معذب کرده و در
بدن مال او برکت کند و زیاد شود و چه قدر است فخره است کسیکه از دادن چهل بیت مال
بفقیر امتناع کند تا این همه فوائد آن مستقیم منع محسوس از اهلش زیرا که سخت تر
موقوف قیامت موقوفی است که اهل محسوس مطالب حق خود کنند و محسوس در عیش چیز است
غنیمت دوزخ است و معاوند کنز و محسوس و حلال محظوظ محرام و نسی که اهل ذمه
سخنند از مسلمین و آرباح مکا سب از تجارت و زراعت و حرفه و صنایع حتی
لوگری و روضه خوانی و تخر و فرشی و نماز و روزه استیجاری کردن و معطلی اطفال نمودن
و غیر آن در صورتی که از نماز حج سال ریا داید و چه قدر در غیرت است کسیکه مودت

میفرماید اگر اصل است در باره ذریه آنجا بمرامات نماید و ایشان را برایشان
و بی سمان بپند و باین حالت حقوق ایشان را منع کند و چه چشم شفاعت از آن
سرور داشته باشد چهارم ترک کردن حج است بعد از استیطاقت که از آنکه آن بزرگوار
و در وقت مردن با وی میگویند پسر برین بود یا فاضری العیاذ بالله که چشم از فرزند فقیر
آن است که شخص فقیر از این گناهان کبیره اسوده است نسو برده بی چنین است و اگر غیبه داشته
باشد که اگر خداوند او را غنی کند لاله حقوق او را نماید ثواب آن نیز خواهد رسید انشاء الله
چشم ترک کردن روزی ماه مبارک رمضان است چون روزی سه مرتبه است چشم است پس
کسی که روزی یکروز مانعی از آنست ندارد و چه قدر شکم پرست است کسی که هرگز است و در
تمام سال کشت و روز بخورد و بیاشامد و حسین گناه را روزی باشد اگر بخورد تمام روز
را بخورد باغ ندارد و تمام شب را بخورد و پاشا مد عرض است با وجود این مخالفت
خدا و رسول بنماید و روزی را میخورد و خود را مسلم می شمارد ای بی عقل خدا و رسول
که حاجت بروزی تو ندارد ایشان بجهت صلاح تو این عمل را واجب کرده اند چنانچه
فرموده اند **ان تصوموا حیث لکم پس اگر او صادق و خود را عقل سیدانی بناید آنرا**
ترک کند و خود را عقل خطرانگاری گفتم راست است و من انشاء ترک نخواهم کرد لکن بعضی
که اگر کسی آنرا ترک نموده و حال بخورد تو بگذارد چاره آن چیست فرمود چاره آن مذامه از گناه
و عزم بر آسینده و قضا کردن گذشته با قدر وسع و طاعتش و اگر گناه لازم شده کفار
نیز بدید اگر ممکن است و اگر ممکن نیست عزم کند بر آن که خدا القدره و امکان بجای آورد
ششم ظلم کردن است بر بندگانشان خدا و اعانه ظلمه کردن و آن از گناهان بسیار بزرگ است
زیرا که خداوند عادل است از آن نخواهد گذشت و البته مواظبه خواهد نمود زیرا که بخشیدن آن

ظلم

ظلم بر صاحب حق است ترجم بر اینست تیز دندان استگاری بود بر کوه خداوند و خداوند
در قرآن میفرماید کما نکتسید که خدا غافل است از ظلم ظالمین بلکه ایشان را رحمت میدهد
تا حرکت یا قیامت و بعد مواظبه سخت خواهد نمود و میگوید ایشان محذورانند در عذاب لکن
کسی که در دنیا بعیش و عشرت کوشیده مال فقرا و وضعه را با ظلم و تعدی میگرداند و آنرا صرف
مخارج میپوشد و میکند اگر فاری بدست یکی از ایشان رود چه قدر متذبی میشود و میگویند
روض کنند که عذاب ایشان همین است که ایشان را در آفتاب بریند نگاه دارند یا در تمام
کرهی کمال حس نمایند آیا طاقت دارند تا چه رسد باشتی که جبار شتم بجهت انتقام حلق نموده
و انبیا و اولیا همه بان جز داده اند و قسم آن مکرز سپان نموده اگر ایشان تصدیق تو را
و نسبتاً دارند پس زهی معطلی که بر خود این عذاب را میخورد باین دوروزه دنیا و عیش آن
و اگر تصدیق ندارند پس چیست چرا اسلام بخود می بندند بلکه حیات باشند از برای عذاب
العیاذ بالله که چشم عزم نمودم که انشاء ظلم با جدی کنم لکن اگر کسی مستلماً با آن رسد و بخواهد
صلواتش چاره آن چیست فرمود چاره آن است که نام شود از گذشته و حقوق ایشان
را اگر اهلش معلوم است بایشان رو کند با امکان و اگر ممکن نیست عزم کند که هرگز
فادرسود رو کند و اگر اهلش را نمیشناسد از جانب ایشان صدقه و بدلقه و اگر مال
او حلال و حرام جسم مشخص نیست تمسک نالش را بدید با جهل عزم کند که من ابدم
و تعدی کند امید است که انشاء الله خداوند رحمن صاحبان مظالم را راضی نماید که از او
بگذرند و حاضر شود چشم شرب خمر و قلع و مسکرات است حتی چرخس و نبات و کجانی
و آن از گناهان بزرگ است و هر کس ترکب شود و بخواهد بجز و البته خداوند از رحمت چشم
با بچشاند اگر چه بعد افضل و رحمت خدا یا شفاعت انبیا و اولیا از عذاب نجات یابد

و البته وصف صمیم را در قرآن دیده که میفرماید افئدة و امعاء و احشاء همه را پاره
پاره میکند کفتم شکر خدا که هرگز بخشنده ام و انشا الله رنگت آن را نخواهم دید و چه عقل کن
که تصدیق از قرآن و اینها دارند و ترک سببین عقل چندی میزند شیر و شکر و غسل معتقد و
چای هفت و آب لیمو و سکنجبین و انواع حلویات محکم کفایت میکند که این معتقد
بدطمع در مذاق ایشان حوش آمده این نیست مگر از عمل شیطان بچشم بعضی است شریفه
قرآن و خداوند که این همه نعمتها بجهت انسان آفریده و در حقش در مصرف آنها کرده و از این
در این عمل شایع بخل نوزاد مخصوص صلاح تراخوسته پس چه قدر خود به عقل که مرتکب بشود
و عجب تر آنکه تا که آنرا خرمیشاری و از خود بخیر میباشم قتل نفس محرم است و آن
رنگت آن بسیار بزرگ است که جزای آنرا در قرآن آتش جهنم قرار داده و نهم لوط
کردن است و آن از گناهان بزرگ است و عمل لوط است و حد آن قتل است یا
سختن با آتش و غیر آن دهم زنا کردن است و آن از گناهان بزرگ است و عیب
فحش است و سبب نزول طاعون میفود یا زهر هم خوردن و دلون ریاست یعنی
نفع پول و گناه آن بزرگ است و یکدیگر هم آن مانند عشا و زنا است و عیب است که در
علا و اسلام شیخ یافته کارخانه بجهت آن معتقد نموده اند و هم آنرا بانگ که کشند
چه قدر شایسته است که پادشاه اسلام پناه آنرا رفع نماید و دراز دهم غلبه کردن است
یعنی در غیاب برادر یعنی غیبت و گفتن او آن گناه بزرگ است و بمنزله خوردن گوشت
میتهد است و چه قدر شیوع دارد در مجالس و مجالس مختلف خویش که مؤمنین مقام
منع آن بر آید سیزدهم دروغ گفتن است و گناه آن عظیم است و هر ضادی که
در عالم ظاهر شده اصل و منشا آن دروغ است و اگر کسی فراید رت کوزه و گداز
آن را در یاد هرگز بظرف دروغ میل نخواهد کرد و چهاردهم استماع غنا است و
خوانند

و خوانند که در این بین خوانند که کردن و گناه هر دو بزرگ است و کسی که مرتکب شود از لغات
بهشت محروم میشود و همچنین استعمال آلات لهور زنی و طنبور و دف و داره و در تری
و امثال آنها که همه حرام است و اجرت گرفتن و دادن بر آنها حرام است و عیب است از
کسی که میکردن یعنی بزرگ و قیامت حساب و بهشت و جهنم دارم و همسوز محمول کرده
که بهشت می رود و یا جهنم از آنها غافل شده و همسوز مله میکند راند و باز دعوی عقل میکند
سبحان الله یا هر کس که فروختن است و دلیل بر ترند و گناه آن بزرگ است و در قرآن
و این عیب آنها معتقد نموده و عیب است که در بعضی از بلاد اسلام چند ان شیخ یافته که قبح آن بظهور
شده و حال آنکه آن سبب شکر و گران میزند شکر زده هم تراشیدن ریش است و گناه
آن بزرگ است و در حضرت که قومی بسبب آن مسخ شده اند و آن سیرت پادشاهان
مجلس بوده و حضرت پیغمبر از آن سخن فرموده و عیب است از آن که تصدیق از پیغمبر دارند باز شایسته
مخوذ است ریشیده بهمان حال مشغول نماز میزند و در حضور خدا میروند و حال آنکه اگر پادشاهی
غرض کند از پوشیدن لباس سفید مثلاً یا اهادی حرات میکند که آن لباس را بپوشد
و در حضور آن پادشاه رود چه بیژن مردم را که احترام او امر الهی را بقدر او امر یک پادشاه
ضعیف نگاه میدارند و چه قدر بزرگ است جمله خدا که ایشان را برود میسیر و چه قدر خست
که پادشاه اسلام مردم را از این عمل منع نماید و بطریق پیغمبر و اندامی از گناه است ایشان
وزون مشرب امر نماید تا خداوند بر سر او دولت او بفرماید هفدهم خوردن میته و
گوشت حیوان حرام گوشت که از آن حرام است علم خیر و گناه آن بزرگ است و چه عقل کن
که گوشت منوع و کوفند و آنچه را که نبسته گوشت خنزیر و غیر آن را میخورند و محض تعلیل
فرنگ و خوردن عاقل می شمارند و باز از دعای اسلام و تصدیق رسول دارند آیا خدا

و نذکریم که حضرت در جزو دین گوشت کوسند و شتر و گاو و ماهی و ارده از حضرت در گوشت
خیزد بر نخل کرده حاشا بلکه بجهت مصلحت تو چنانچه خوانده پس اگر عقل و هوش داری باید
در ترک آن ممنون باشی چه هم عاق و الدین شدن است یعنی کاری کند که
پدر یا مادر از او رخصا نباشند و آن از آن نان بسیار بزرگ است و باعث کوتاهی
عمر شود و بوی بخت را نخواهد شد و در جهنم محذب خواهد شد و یکی بایشان از
اسباب طول عمر و خوشنودی خدا و طول امت و نجات از نار است نوزدهم شهادت
ناحق دادن و گناه آن بزرگ است و آن از اقسام کذب است چهارم بازی کردن است
بشطح یا بزود یا بکینه یا کرد و یا شتم یا پول سیاه یا غیر آن حتی اگر بستان یا قویج و
خروس و گاو و شتر و گاو آن عظیم است و باعث فساد و شرافت بر پادشاه
لازم است که از آن منع شدید نماید پست و یک گناه شهادت حق نمودن است و گناه آن
بزرگ است پست و دویم خدق کردن است مثل آنکه بزنی عیینه نسبت زنا دهد یا ببردگی
لواط دهد و این بسیار شایع است در بلاد اسلام که نفس متعارف است ایشان را و آن
از گناهان بزرگ است و موجب حد است و پست و پست و در دفع خوردن است و گناه آن
بزرگ است و از اسباب قطع عمر و چیده شدن خاندان است پست و چهارم خیار کردن
و بخیله مال مردم خوردن است مانند عیض کردن پول خوب پول بد و آب داخل کردن
و امثال آن و گناه آن بزرگ است پست و پنجم بیکر کردن است بر برادران و بی پست
ایران کردن است پست و ششم کرختن از جهاد است پست و هفتم مایوس شدن از رحمت خدا
یا این شدن از عذاب او و گناه هر دو بزرگ است پست و هشتم کوشیدن مردم است
حیران کردن از گناهان بزرگ است سیم کوشیدن مردم است لیس طلا با فیا انگشته طلا
و گناه آن

و گناه آن بزرگ است سیم کوشیدن مردم است لیس طلا و لغزش و گناه آن بزرگ است و کسی که در آنها
آب ساشد آب جبهتم را می آید و چه قدر قبیح است از گناه که دعوی اسلام و شیعه بود
میکنند و علانیه در منازل خود طرف طلا و نقره دارند طرف صحنی و بلور و غیره یعنی
دارند که تو حرکت کرده و مخالفت خدا و رسول میکنی اگر اطاعت خدا کنی هیچ از بزرگی تو
کم نخواهد شد چه قدر خوب است که پادشاه اسلام از این مثل منع شدید نماید پس دویم تاجی
کردن یعنی سخن جویی و خبر گویی و شتم کردن و گناه آن بزرگ است و این امر بسیار شایع است
خصوصاً در زینا سیم و شتم مخالفت نذر و عهد و قسم شرعی کردن و گناه آن بزرگ است و گناه
آن دهم بیژوسی و چهارم معارفت کردن با زوجه در حال حیض و نفاس و گناه آن
بزرگ است و گناه دهم دومی و پنجم ترک کردن روزه است حقوق روزه غیر ناشنیده را و ترک
کردن روزه حقوق روزه را و گناه آن بسیار بزرگ است ششم ریا کردن است در عبادت
یعنی عبادت که بقصد آنکه مردم برینند و مثل آن است ستم یعنی بجهت شنیدن مردم عبادت
کند و گناه آن بزرگ است و نهم شکر است سیم و نهم مراد و خصوصیت کردن است در مبارزه
علمی و گناه آن بزرگ است و آن شایع است در طلب علوم سیم و نهم کوشیدن مردم در آن
لبس زانی را یا بالعکس و آن شایع است در تغزیه و گناه آن بزرگ است و از عمل شیطان است
که میخواهد مردم را از ثواب که بر سینه ایشانند محروم کند و نهم رشوه دادن یا گرفتن
بر حکم مامندان است و گناه آن بزرگ است چه حکم بغيره یا منزلت کردن است و گناه آن
بزرگ است چهل و یکم قطع رحم نمودن است و گناه آن بزرگ است و سبب کوتاهی عمر است
چهل و دوم سحر کردن است و گناه آن بسیار بزرگ است چهل و سوم عمل شعبده و سحر اجتناب
و ارواح و کواکب چهل و چهارم عمل صور بجهت از آن یا حیوان و گناه آن بزرگ است

و پس بسیار شایع شده است و بلا و اسلام بتقلید فرمایند و آن در قدیم الایام مشتاقان
بنت پرستان بوده و چه قدر شایسته است که پادشاه اسلام منع شدید از آن نماید
خصوصاً از وضع آن در شاهنشاهی چون دیده ام که در سمرقند آنحضرت عبدالمعظم صلی الله علیه و آله
نصب کرده اند پشت فیله از بیخ و در حضور آنجناب کشته شده اند یعنی پس که مخالفان خدا
نور اینکند و شاید باطن ملکوتی آنها که ساخته اند چنین قصدی دارند تا شایسته بکلی بخیال خود
بشیرت کرده اند لکن چون واقع شدی فرستاد و حاصل معنی آنست که کشته شد خداوند عفت
را از شیعیان برادر و بجهت و آنکه برادر اما ن خود برود چهل چشم ترک کرد و آنرا منع و
و نهی از شرکست با اجتماع شرایط آن یعنی عدم خوف ضرر و احتمال تاثیر و گناه آن
بزرگست و سبب میشود از برای سخط شدن اشهر و عدم استیجاب دعا چهل چشم
بتبدیل و حیثه کردن است و گناه آن بزرگست چهل چشم تغییر دادن و وقف است از شرک
که واقف قرار داده بدون مجوز شرعی و گناه آن بزرگست و این دو عمل شایع است در
کس که خود را کشیدند و با عانت حکام جور و الواط عوام کار خود را پیش
میرند و سبب بدنامی علماء میشوند چهل چشم تحس کردن مساوی است و گناه آن بزرگست
و همچنین سایر اموری که در شرح محترم مثل قرآن و تریه و نحو اینها چهل چشم ماندن
جنب است و حالین در مساجد و عبور کردن در مسجد الحرام یا مسجد نبوی یا مسجد اقصی است حال
کردن و خوردن نجاست است یعنی بول و غایط حیوان حرام گوشت که صاحب خون
جنده باشد و منی و میت حیوانی که خون جنده دارد و سگ و خوک و شراب و سایر شرکات
مایه و مباشرت با کفار از زیور و نصاری و مجوس و مشرکین و بت پرستان و مکنین
صورتی است و در اسلام و جزو آن است که گور کشیده پیش از دفن دو نعلت آن و تقاض
و حرق جنب بجرام و حیوان جلال بنا بر قولی و خوردن مایهائی که با یک لوز نجاست
ملاقات

ملاقات کرده باشد نجس شده باشد یا جامه آن که با رطوبه ملاقات کرده باشد پیش از تطهیر آن
چناه و یکم و طلی کردن حیوانات و گناه آن بزرگست چناه دوم هتاه کردن چناه و کیم پیش
کردن قهر چناه و چهارم مست کردن قهر آن با حدت چناه و پنجم خواندن سورهای سجده
با جنابت چناه و ششم باطل کردن نماز واجب چناه و هفتم ترک کردن حکم مجتهد جامع شریک
و آن در حد شرک است چناه و هشتم خوردن شیر و باغی حیوانات حرام گوشت چناه و نهم خوردن
کلی مکر تریه سینه الشبهه استغناء ششم نظر کردن ببدن موسی زانی که محرم نباشند
باز است مگر در محرمات شریعه بسیار است و اگر بخواهم همه جزئیات آنها را استقصا کنم کلام
بطول انجامد و در کتب فقهیه مذکور است بآنها رجوع کن یا از علمای سؤال ناکتم عالمی که باید
رجوع احکام شریعه باشد که از او سؤال نماید و تقلید او کنم یا بدین صفت که ششم باشد
کشت چون اصول عقاید را دانستی پس باید شناسی که آن عالم شیعه است یعنی عیسی مرتضی
عادل است یعنی محمدرزای گناه نه است که بیان شد و هر گاه مشهور بزرگوار و تقوی و علم و اجتهاد
یاد و نفع عادل شهادت دهند بر اینکه او مجتهد عادلست کفایت میکند و اگر معتقد باشند
و بعضی عالم را نصیب باشند با رجوع با علم یا حکم عقل پس اگر او اذن دهد در رجوع بقرآن
مستقیم رجوع نمود و همچنین باید زنده باشد پس اگر اذن نمودی از او در حال صیحه پس بعد از
موتش باید سؤال از او کردی که عالم احوال است غایب اگر او اذن در بقاء بر تقلید او و در رجوع
غایب و الا رجوع غایب کلمه علم را چگونه توانی شناخت فرمود این مسأله در حال اشکال است
بجهت اینکه تمیز آن و طیفه اهل خبر است و آن طلاب علوم و علماء هستند اما علماء معاصرین
پس غالباً از فراتر است یکدیگر چند ان اطلاع ندارند چون چند ان معاشرت و کشت کو با هم
نمکنند و غالباً تصانیف ایشان صفت نیست که از ان بتوان تمیز داد و اما طلاب

علوم پس غالباً آنست که بر طایفه نزرده شخصی مشغول دین و تحصیل و بر حال است و خود
پیشتر مطلقاً تا بر حال دیگران و میز باید بر حال مرد و مطلع باشد و این بسیار نادرست
و اگر است و خود ابرج و پسند ناشی از عدم اطلاع بر دیگران خواهد بود بی گمانی می شود که
اعلمیت شخصی در آنست و افزای مردم شیاع بهم می رسند و منشأ آن غالباً از اصحاب
و شاگردان و مستلکویان اوست پس اگر از این راه فتنی از برای عامی پیدا شود غلبت
او باز خوبست و در حکم ارشاد عقلی رجوع با و متعین می شود با اجتماع شرایط دیگر و الا
حاکم خیر خواهد بود که تمایز سایر امور که وظیفه حاکم شیاع است مانند رجوع در امر
و تصرف در امور قاصرین از این نام و مجامعین و سغما و تصرف و رد و سهم امام و ولایت
بر ما و تئ که و ولایت بر جمیع الممالک و نحو اینها ایضاً اقتضای علم باید نمود یا نه
فردی واحدی از علمای تخصص نداده است این امور را با علم بلکه بر چه حد که با وضع و تقوی
میستور از تصرف در این امور نماید و چه حدیست که با علم عامی که لا انعام بر تخصص خود پس امام
شده است با علم و با این سبب کسی را که علم میداند در مورد زحمات پیشمارانند از حد اند و خود
نمیکنند که شخصی که علم است لابد باید مرجع در قادی باشد و منع ذالک باید تریمت و تعلیم
علوم نماید و همین در طلب جمیع اوقات او مشغول باید داشته باشد بمطالعه و مباحثه
و تا منی و مسائل که محلی حاجت خلائق است از مشرق و مغرب عالم و با این حال چگونه
میستوراند برسد بکرتق و وجه و ایصال آن تمام مستحقین دنیا نیز اگر چنین کار بزرگی را
که ادارای بسیار از مستوفیان و محاسبان و وکلای و کاتب و دفاتر لازم است و احاطه
دارد و نه مستحقین از غیر امام و محصرم معقول نیست اینست که کار بجمالی شیعی شود در آن
اعلم بزرگوار که باید خود را در امری گرفت و درون وجه نماید و از مباحثه و مطالعه و تدبیر
بازماند

بازماند بلکه فرصت سایر لایزم شخصی نهشته باشد از زیارت عتبات و عبادت
مردنی و شیاع جایز و رفیق انصاف و اقامت جماعت چنانچه یکی از آن بزرگواران
که بسته است باین ریخت عوام الناس در نزد این غیر شکیاست میزند که عسیر من تمام
مصرف و خزانة خطوط و نوشتن جواب آنها می شود و در نه کاره بازمانده ام و مردم خیر است
فقرت در بعضی از جوابهای خودش از سنوالات چه قدر شکیاست میسوزد از مستحقین که عاجز
شد دست از دست ایشان و سبب آن همین خیالی است که عوام الناس کرده اند که لابد باید
و جوکات را با علم بدیند و همه فقر از روی سینه و با این جهت اکثر مستحقین که در بلاد دور و
می شود مستحقین اند و اگر حقوق مساوات بکار می رود و قاض میرسد و اگر بگویند چرا خود
اعلم این امر را قبول میکند و وجه را میگرد جواب آن است که بعد از آنکه وجهی را نزد او
بروند و گفتند این مال امام است لابد باید بگرد چون از حال دیگران و مراستایشان
اطلاع ندارد و کسی را نمیشناسد که محل طمیس است و و توفیق او باشد در اجتهاد و عدالت
پس در حق خود واجب عینی میداند اما اگر بنزد او نبرند هرگز بدینا که کسی نمیفرستد
بر او حواله میکند بلکه هر چه می خواهد به اعتقاد و کوشش گیری از خلق خود از این تحمل است
حلاصت کند این عوام کمال انعام دست از او بر خیزد لرزه و اگر در هر بلادی بلدی باشد
مستحقین را تعجب متدینین و فقهای نامورین آن بلاد میداند هم فقر آسوده
بیشند و هم مجتهد اعلم بامور فتوی و تدبیر خود می رسد و این همه زحمات را تحمل
نمیشد که تکلیف عوام آن است که در این مسئله نیز رجوع با علم نمایند و از لایزال
کنند پس اگر در تجویز دلون غیر اعلم نماید جایز خواهد بود نمود و چنین است و الا
مسئله خلاف بوده و نیست و همه علماء تجویز میکنند آیا رجوع به مسائل ایشان نکند

ای پس برود بین درکتا بخت که از روح حاکم چهار ابراهیم کلبا پیوست و در پیش چو تپنی
بر آن حواشی نوشته و همچنین جناب حجة الاسلام میرزا حسین شریانی سلمه دور آن میگوید
آیتسهم امام حسین را با محمد عادلست و مصرف آن تمتد اضر اجابت سادات است
و اگر ممکن باشد رسانیدن محمد عادل و حفظ نمودن تا آنکه خبر با ویرسد جایز است
که خود یا عدول مؤمنین از بنات مذکور سادات بدیند اشهر پس مناظر اجتهاد و
و عدالت قرار داده اند و اعلمت عتبا رنکره اند پس از برای اهلیتین وین
هین کا فست و ازین شهر معلوم میشود که لازم نیست وجوه سادات و فقر اشخاص

بجهتدی بدید که نقلی یکسکه بلکه بجهت عدالی بدید مینواند
و در وقت ارسال علی بدید مینواند که فی شهر حسین الشریانی فی شهرت
۱۲۰۲ و فتح کرام سنه ۱۲۰۲

سرسالته حجة بالغه فی غیبة النعمة السابعة بنصره اید

بسم الرحمن الرحيم

حمد و سپاس به عینس ملک العرش را در است که از الطاف بختی تاج عزت برزق انسان
نهاد و بختا بختاب و گفتند که مناجاتی آدم اور از ساز جلایق امت سازد و در و
مقرین را نگاه بان او نموده مسخره له ما فی البر والنجی و اسبح علیه فیه ظاهریة
و باطنیة کردنت و زبان که بر آید که ز عیند شکرش بدر آید و در و نامعد و در حساب
مقام محمود و آل طاهرین و اصحاب شجین اوالی یوم الورد و بعد بروا فغان

سهرار

سهرار حقیقت و سالکان مسالکت طریقت مخفی و ستر نما ند که بمقتضای ضمنون بلا غش شون
وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون بر تمام نقیبن عبادت خالق بچون مستحکم و لازم است
و عبادت عبارت است از امتثال اولاد و فرارهای و اطاعت نمودن تکالیف الیه و آن
فرض معرفت احکام است که می زیر که لا یکنف الله نفسا الا ما اناها پس در عمل عین
از طاعت لازم شد ارسال شخص کامل که تبلیغ نماید احکام الیه را بر سوی عباد و آن شخص بخت
از خسر و بی در و سل و حکم خسر در انعام حجج از برای ما با فی گذشته صدوست و چهار مرتبه
برایش نرستاده بمقتضای اختلان اهل عصری در افعال بکب صلحی و مفسده شرعی محسوس
از برای ایشان مقرر نموده لکل جعلنا منکم شرعة و منها حجا و مقدار ذرة الطاف
حور از ایشان در بیع گذشته و زمان تا بوده بر احوال مستمر بود تا آنکه نوبت رسالت بر
خاتم نبیا و سید المرسلین صلا الیه و آله و اهل بیت آنجا بقد طافت و تبلیغ رسالت
کوشیده تا آنکه احکام خداوند را در میان آنها منتشر گردانید و بعد از آنکه دست قضاوت
مذلت بر فرق امت پوشیده و آنجا بر زمینان قدم بر و ن کشید اخلاقی عظیم در میان ایشان
بید کرد و چنانکه پیغمبر و خبر بان در و بود که سنقرق اصتی علی ثلث و سبعین کلمة
فی الشا و الا و احل حق و باطل مخلوط است و بدعت بهم مربوط کردید که را برین
دعای آمنت که واحد اوست و کل یلعی و صلا للیل و لیل لا تقربکم دلا کا
اذا انجست و موعج فی حد و حید تبین صوابی حق و باطلی پس بر بر عاق
لازم که گوش و پیش بر نا حق ندید و عقل کا ملا که آت عالم حقیقت است حاکم نموده
و اصل راه نجات کرد که و الدین جا حله و ایتنا للمهدی بهم سبلسنا و این ذرة پنجم
محمد حسین الموسوی حسینی الشریانی فی جذی قبل سال در یقین فرق و اصدان تحیر نموده

و عرض در این رساله مستحق آن باشد بلکه مقصود در اینجا ایراد بر آن سبب بر وجود خود خدا
 در میان مردمان و عدم امکان فلوزمان از آن و چون جماعتی را اعتقاد و چنانکه است
 که آن جناب الحال موجود نیست و بعد از این متولد خواهد بود و بگویند دفع شبهه بر وجود لازم
 دانسته بوضع این مختصر بر وجهت و اورا بر مقدمه و پنج باب و حاشیه مرتب ساخته و در حاشیه
 و جهت سابقه مستحق گردانید امید از ناظرین در آن چنانست که اندکی چه عصبیه را بکنار
 گذارند و بدین بصورت در آن نظر نمایند و بالله استعین الله تبارک و تعالی و در غیر
 محل نزاع و کیفیت استدلال و دینی که عرض کردیم در موضع این مختصر اثبات وجود خود متوقف
 در این زمان پس مقصود و بخت جماعتی هستند که معتقد باصل وجود و بخت باشند و در این
 زمان بلکه باین نحو که بعد از این متولد خواهد شد و اما آنکه اصل وجود و بخت نیست پس
 پس مقصود و بکلام در این رساله بلکه فی نفسه قابل خطا نیست چه تواتر اخبار را از طرف شیعه
 و سنی بر این مضمون که اگر از دنیا روزی بماند بر این خداوند متعالی از آن پیغمبر محبوب خود
 نمود که دنیا را بر از عدل نماید بعد از آنکه ظلم آنرا فرود کرده باشد و کسی که اندک شکی در
 اخبار نموده بر او پوشیده شد پس محل نزاع آنست که حججه ابن الحسن العسکری الحال
 موجود است و خواهد بود تا زمانیکه خداوند جل شانہ مصلحت در ظهور آن جناب نداند
 و طریق اثبات این مطلب مختصرت بر عقل و نقل و در حججیت و اعتبار عقل قاطع کلامی است
 و اما نقل پس آنچه معتبر است از آن و حجج است بر خصم نقلی است که طرفین بر حججیت آن کلمات
 و میند یا اینکه مدعی بر حججیت آن قرآن معتبره اقامه نماید و از برای دفع معارضی نموده
 باشد پس اورا میسرند انکار آن باینکه این نقل در نزد ما ثابت نیست چنانکه بعد از این
 و صد و در حجرات رخا تمه اسبیا در میان اهل اسلام بود و را میسرند انکار آن باینکه
 اهدی

اهدی از بود نقل معجزات آن سرور را نموده و حال اینکه معارض معتبری در مقابل ندارند
 چنانکه حضرت سلیم بر آن شهادت میدهد که هرگاه شخصی ثقیله بلکه مجهول الحال اخبار بامری
 نماید و فرایش صحبت و صدق مقترن با آن باشد هر دو عقلی از عان بر تصدیق او میسازند
 ما و اینکه معارضی داشته باشد خصوصاً هرگاه حرفی آن باشد که بر آن خبر ضروری بر جان نقل
 یا مال او مرتب شود و در این مقام اهدی بر کشته در صدق او بنیاد نیست معذرت که
 جاشعه و دیگر هم موافق بهمان مطلب خبر میدهند که آنکه مخالفت العصر و البلد بلکه بعضی از آنها
 مخالفند و در مذمت و طرفیت همیشه طالب تکذیب او باشند و اگر کسی احتمال خطا
 در آنچه در برابر ذمه انسانیت سابق خواهد بود و فضیلت از آنکه هرگاه عقل قاطع هم کوله
 صدق او در نقل مذکور کرد و با تلخیص هرگاه مدعی بر اثبات وجودی چنین نقلی اقامه کند
 با شرايط مذکور خصم منصف البته قبول خواهد نمود ما در این رساله ابتداء اوله عقیده بر وجود
 امام در هر زمان اقامه نموده بعد از آن با دلالت بر این مطلب اجمالاً تفصیلاً پس از آن
 بدفع شبهات میر درازیم و بعد از همه قرآن و امارات شاهده بر مقصود را اشاره می نمایم
 امید از لطف عظیم رب جمی چنانست که ناظرین خالی از نقص و حمیت را باین رساله هدایت
 بصراط مستقیم نموده از غدا بجمیجات دهد با جا بجا در اوله عقیده بر لزوم حججیت در
 هر زمان و آنرا بوجوه مستنده بیان میسوزان نمود و در هر طرف آن چنانست که نسبت
 از برای امام لطف است و لطف بر خداوند جل شانہ حکمت من با یکمست لازم است اما
 و حقاقتاً لاهی پس ظاهر است زیرا که لطف عبارتست از چیزی که نزدیک سازد و مکلف را
 بطاعت و دور نماید اورا از معصیت بدون اینکه بحد نظر از رساله او را و شک نیست
 و اینکه بر وجود امام اینفواید مرتب زیرا که وظیفه امام نیست مگر نشر احکام و تعلیم

حلال و حرام و اقامه حدود و اخذ مظالم و سد نفور و امر معروف و نهی از منکر و
امثال اینها چیزی که با شریعت است المرسلین بیرون نهند و بتخطا و سهو و تسبیحان که
موجب تغییر حکم الهی و ظلم بر صاحب حق شود از او صادر نکند و در آیه و چون پس شخصی
نزدیکی مردم بطاعت و دوری انسان از محصیت خواهد بود بایده و هر گاه یکی از
آن اوصاف مفقود شود ضرر او پیش از نفع اوست و باین تقریر وجه لزوم عصمت پیغمبر و
امام ظاهر گردید و اما اینکه فضل لطف من باب حکمت بر خداوند تعالی لازمست پس بدو
و جبر پانیشود اقل اینکه خود در کلام حکیم و فرقان عظیم خود چند موضع بآن جناب
مموده که وَاللّٰهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ وَاِنَّ رَبَّكَ لَن وَفِعْلٌ عَلٰی النَّاسِ
وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةٌ مِّنْ اٰدَمِ اَبَاكُمْ لَکُمُ الْعَذَابُ
الْعَظِیْمُ و غیر ذلک و خلف در اخبار خداوندی تعالی از حال است پس عمل بمقتضای
اخبار لازمست وَقَدْ اٰتٰکُمُ الذِّکْرَ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُوْنَ که ایضا او بمنافع
دیوین و اخروی باشد و اینک آیه که در بیان افعال الهی محفل با عرض نیست باید مراد
غیر از این گونه اعراض باشد بِقَوْلِهِمْ وَاِنَّا لَخَالِقُهَا لَعَلَّکُمْ تَعْلَمُوْنَ
وَاِنَّا لَفٰی بَدَاةِ الْاَحْسٰثِ اِنَّمَا خَلَقْنَا کُلَّ شَیْءٍ کَرِهًا لَّکُمْ اِلَّا الَّذِیْنَ اٰتٰی
الرَّحْمٰتَ وَاَطَعْتُمْ وَاِنَّکُمْ لَسَرٰبٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّحْضٍ طَیِّبٍ وَّهٗوَ حَسْبٌ لِّلْمُتَّقِیْنَ
از هبوط در کلمات است پس هر چه موجب حصول این عرض و ترک او مانع از حصول اوست
من باب حکمت لازمست چون ترک او مستلزم نقص عرض خواهد بود و حکمت نیست در اینکه
لطف داخلست در عنوان مذکور پس من باب حکمت لازم خواهد بود و چون المراده آیا
نمی بینی که خداوند عظیم کلیم خود را از مراد ما بد که چون با برادرت ما رو ن نزد فرعون
رفتید قَوْلًا لَّہٗ لَوْلَا لَیْسَ لَکُمُ الْعِلْمُ مِمَّا کُنْتُمْ تُبْخِشُوْنَ با فرعون بزمی سخن گوید شاید
که بدایت

که بدایت یا به چون بزمی سخن گفتن منزه است که نزدیک شود بطاعت الهی برادر مقتضای
حق پس بکشا و در رفتار ملک ملکوت آسمان و زمین را با بنده طاعتی با حق ملاحظه نماید چگونه کتاب
بدایت نمودن اوست و بچگونگی حکیم خود راه مانی میکند که در بدایت او گوشت
درستان را کجی کند محروم آنکه با دشمنان نظر دارد و مناسبت انجام ذکر برتر خواهد بود
که شیخ بطریقی علی المقام در احتجاج ایراد نموده و معنون بلاغت سخن آن بدین نحو است
که روزی ماه برج اصطفا و کوه سرور حج صدق و صفا امام حجی ناظم جعفر ابن محمد القادق
زینت مجلس مجلس میمان بودند و اصحاب آنجا ماندند تا گمان کردند آنماه بان بنشیند
آنحضرت در میان ایشان نشام بن عبد الملک را مخاطب فرمودند که ما به شما عرض کردیم که
باین رسول فرمودند ما خبر ده که با عمر بن عبد کله در رفتار نمودی و از روی چگونه سوال
کردی عرض کرد که زبانم را در حضورش میآید تقریرت اگر عفو فرمائی بجا است آنجا خطاب
عقاب آنخبر فرمودند که هر گاه دشمن را بجزئی امر نمودم بپسندید باید اطاعت کنید نه شما عرض کرد که
تقصیل و احوال بدین نحو است که امر خبر دادند که عمر بن عبد کله در سجد و همه جمعی جمع آوردند و سخن
و افا و دست این امر بر من گران آمد عزم بصره را جزم نموده روانه راه شده روز جمعه بود
که در راه بصره گردیدم و بلا تا قبل روانه مسجد شدم عمر بن عبد کله را دیدم که روانه و ازاری
زیر شمشیر سیاه پوشیدم مردم بر دور او حلقه زدند و از او استخاره میخواستند مردم را شکیانم
در آخر آن حلقه برزاد نشستم و کفتم ایها العالم شیخ منم عزیز آیا مرا از آن میدهی که
تو را از مسئله سوال نماید کفتم بپس کفتم ایچشم در روی کفتم این چه سوال است کفتم سوال
من این است کفتم بپس اگر چه سوال استحقاقه باشد و دوباره همان سوال را اعاده نمودم که
اَللّٰهُ عَیْنُ کَلِمَتِ بَلِ کَلِمَتِ بَانَ یَسْئَلُ کَلِمَتِ بَانَ و ان کوشن خاص را کفتم آیا یعنی در کفتم
بلی کفتم بانی پس کفتم مطهره را بانی میگوید کفتم بانی زبان داری کفتم بلی کفتم فائمه آن چه

چیز است گفت بان سخن میگویم کلمه کوش در لغت بی کلمه آن بجز کار را بدکنت بان اصوات
می شنود کلمه آیا و دوست در لغت با کلمه با کلمه می کشد کلمه کلمه خود قیام منیاوم
خوشن را بان می شنود کلمه آیا و با در لغت بی کلمه نفع آنها چه است کلمه با آنها از
جای بجا می رود کلمه آیا و بان در لغت بی کلمه با کلمه می کشد کلمه طعم با کلمات را بان
می شنود کلمه یا قلب در لغت بی کلمه با کلمه فاعله او چیز است کلمه بان نیز می بیند هر چه
بر این جور است و در می شود کلمه یا این جور است کفایت از قلب می کشد و حال اینک همه صحیح
و سالم اند کلمت ای اسپر که این جور است در لغت بی کلمه کلمه از کلمه است یا می بیند
یا مذوقات رجوع بقلب نماید پس یعنی از برای ایشان حاصل شود کلمه پس خداوند بقلب
را اقامه نموده بجهت رفع شکست این جور است و لا بد است از قلب و بدون اولی که در
خواب بود کلمه بی کلمه یا با امر و ان آیا خداوند از برای جور است تو اما می ترسد هر چه
هنگام شکست با رجوع نماید و بسبب او از خیرت خلاص شوند و این همه خلق را
می گذرد که در حیرت و شکست و احوال با نماند و از برای ایشان اما می ترسد از زمینید هر
که هر گاه با رجوع کنند از شکست و حیرت خلاص شوند پس سبب است و جوابه نداد و تا
در مجلس او بودم دیگر کلمه نه نمود و الی اصل آنکه شیخ کلمات سابقه آن است که
بمقتضای حکمت نصب امام بر خالق امام لازم است و چون در معنی لطف ما خود است
که کلمه ای است پس بر او لازم نیست که اگر در بنمایند خلق را بر اطاعت او و انفا
او امر و نواهی و تصرفات او بلکه این با اختیار عباد است اگر اطاعت نمودند آن کلمات
تو قیوم و معنی سخت از جمله و اگر بنامی مخالفت نماند در میان ایشان راه می رود
و در دست و ارشاد ایشان است ما دایمی که خوف بر جان خود یا بعضی از شیعیان خود
نداشته باشد و الا از ایشان مستور شود تا وقتی که خداوند عز و جل صلاح در نظر دارد
و کوشان

و کوشان او را ندانند چنانچه نشان سائر ابناء و مرسلین چنین بوده و کسی را نرسد که بگوید که هر دو
او را اطاعت نمایند وجود او لطف نخواهد بود بلکه لغتی در آن مستور نیست زیرا که کسی که اصل
وجود او لطف است و تصرف او لطف دیگر است و مانع از آن خود مردم انداخته خود آیا
نوع پیغمبر بود که بقص قرآن مجید نرسد و بی حال در میان قوم خود دعوت می نمود و اطاعت
نمودند مگر قلبی تا آنکه بلاک قوم خود را از خدا استوار نمود سنة الله في الدين كله من
قبل ولكن تجد لسنة الله تبديلا و شاید من بعد توضیح این مطلب بر وجه او فی ذکر شود
و در این مقام از برای اضم کلای نیست مگر اینکه مقتضای این کلمات لزوم وجود امام است در میان
مردم اما مخصوص امام غایب است تا و نیز و پس از آن امام او سلطان زمان باشد که حسب
اشقام امور مسلمانان است و دفع این کلام خود ظاهر است بعد از آنچه بان شد که مقتضای
عقل باید آن امام معصوم از خطا و عالم با حکم شریعی و سیاسات مدوئیه و منزه از معاصی
و ظلم بر ریخت باشد و شبهه در این نیست که سلاطین عصر با این اوصاف مستقیم نیستند بلکه
اصدا و اینها از برای ایشان محقق است علاوه بر آن سپاس است که سلطان مقتدر دست و است
هر دو منتهی لغت و می شود و ترجیح احدی بر دیگری خالی از مزج است و بر فرض امکان جور است
آنست که بعد از تسلیم و جو بسبب امام در هر زمان لازم است تسلیم عبت امام زیرا که در میان
است خیر الامم قول بمقتضی نیست پس اقل ثالث مخالفه اقول اجمع امت خواهد بود و کلمه
يُتْلَقُ الرَّسُولُ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لِلْهَامِلِ مَا فِي كِتَابِهِ مِنْ سَبِيلِ الْغُصْنِ وَقَوْلُهُ
مَا تَلَقَىٰ وَفَصَلَّ جَهَنَّمَ و چون مقصود ما بالذات از توضیح این محقق ذکر وجود نقلیه است در این
باب آنچه ذکر شد گفتا می شود و التو فی التوفيق باب دهم در ادله نقلیه که دولت
دارد بر وجود امام اجمالا یا تفصیلا و در این باب روایات از طرق موافق و مخالف مستفیض

بلکه متواتر است و این محقق کجایش فکر آنها را ندارد لهذا آنچه جزیره مقبول طرفین است اکتفا
می نماید اقول روایتی است که حمیدی که از اعظم علمای سنی است روایت نموده در مجمع
بین الصحیحین و کسی شهبه و خدش در این روایت ندارد از حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه
و آله من منات و لکن یخبر انما من و ما لله منات صیغه جاهلیه که هرگز در امر
در رسد و حال آنکه مذکور که امام زمان او کسیت بدین جا بقیه مرده است و خارج
از زمره مسلمین خواهد بود و این خبر نقل صحیح است بر وجود امام در هر زمان و الا متعذر
امام زمان خود بر هر کسی لازم نبود و اینک بعضی کجایش کرده اند که مراد از امام زمان
قرآن است محض خیال و خیال محض است و اصلاً مجهول روایت ربلی ندارد زیرا
که مقتضای اضافت امام بزمان مشخصی است و اتمه و اختصاص بر عصری با کجایش
عل التبادل کما غاب نجم طلوع نجم آخر و قرآن کتابی است واحد و با اختلاف
متعدد نمی شود با اینکه معرفت قرآن بر هر کس واجب عینی نیست که سبب ترک او برین
کفر میرسد و بچنین محض توهم است کمانیکل مراد سلطان زمان باشد زیرا که بسیار است که در عصر
سبب بلاد و اقالیم سلطان متعدد و مختلف در طریق و وقت آمده و شهبه در عدم وجود سبب
جمع آنها نیست و دلیل بر تعیین بعضی دوان بعضی مشقی است و از آنست که محقق دوانی
دست از اشتغال بمباحثه و مذاکره احوال و احوال است مشغول بمباحثه حکمت کردید چنانچه
سیه جلیل نموده از جزایری در کتاب انوار نقل نموده که روزی فاضل دوانی در بین
مذاکره احوال و احوال است با این حدیث شریف رسیده بنامیند و گفت که مراد از امام زمان
کسبت می شود و میگوید که مراد عهدی علیه السلام است شام و میگوید که مراد سلطان زمان
و حاکم عصر است که اولاً او مجاز است از او است و سلطان آن زمان شاه اسماعیل بود و از
سلطان صفویه که مذکور شد و احوال است دوانی گفت پس خداوند بر ما اجابت و معرفت این
رافضی

رافضی را لازم کرد و اینده و حال او را امرینما یک که از دین مستی بدین شیشه مشغول بود و بر ما
حاجت و مواهفت اولانم خواهد بود پس غضب الله از عباس بر خوست قسم یا نمود که
دیگر تدریس حدیث مشغول نکرد و باقی عمر خود را در مباحثه حکمت صنایع کرد و از این معلوم
کردید که باید مراد با امام زمان همان باشد که ختم منکر است چون دانستی که بعد از پیغمبر
امام معصوم در هر زمان قول ثالث در میان امت ملکیت و شریعت آن منبع خواهد بود
و قیوم روایتی است که بخاری و مسلم در صحیح خود ذکر نموده اند و از طریق شیبه ابن بابویه روایت
نموده جمیعاً از عباس سینه بدین مضمون که جا بر کودکی و قیام پدر بر نگذار خودت دست پیغمبر
مشرق شد پس شنیدم آن حضرت را که میفرمود این امر یعنی سلام و شریعت احمدی منقطع خواهد
بود و برپا و عزیز خواهد بود تا زمانی که دوازده خلیفه در میان مردم بگذرد که همه آن خلیفه از
قریش باشد و شهبه در این نسبت که مراد خلفائی که اسلام با آنها برپا و عزیز است و خلفائی
و ظلم مانند بریزد و اتباع او از زمین اتمه و بنی عباس نخواهد بود با اینکه آنها از دوازده بیشتر
بودند و احتمال دیگر نیست مگر اینکه مراد ائمه اثنا عشر علیهم السلام باشند و الحال آنکه از دین
اسلام برپا و عزیز است پس معلوم میشود که هنوز زمان آن خلفای اثنا عشر منقضی نشده و چنانکه
مفهوم حدیث آنست که بعد از اقصا خلفاء و بین اسلام قائم خواهد بود و حال آنکه بجز
دین اسلام تا قیامت برپاست پس بالقوه باید اقصای خلفای معیارین با قیام قیامت
باشد و بعد از آنکه در خلیفه عصمت معتبر است در این زمان احتمال اینکه احدی از سلاطین
از جملة آن خلفا باشند مرفوع است بعد از وجود ملک عصمت در ایشان بلکه مستقیم
پس منقطع شد در جهت مشطه محال در فیه و مولود و پخت و عدم تقرن آن حضرت ساقا
با خلافت ندارد زیرا که نسبت خلافت مکر عارت از ریاست عامه در امور دین و
دنیا پس هر گاه رعیت مخالفت کند و اطاعت و انقیاد نورزند و صدق بر ریاست آن

نخورد رسیده چنانچه جماعتی منی اسرائیل از زهر و نضری بخلاف آنجا نرسیدند
نقص صحیح یا هر دو ن اخلت فی قومی و همچنین جماعت قوم نوح و عدیم اقصیا در
نمصد و پنجاه سال قدیمی در نوبت آنجا و خلافت او از جانب رسد لارباب نداشت
ولکن دیده نصرت کاست سیم و این است که بخاری در صحیح خود در حضرت رسول روایت
نموده بدین معنوی که این امر یعنی خلافت در قریش خواهد بود با داعی که در نوزاد ایشان باشد
بیشتر و در این زمان زیاده از صد هزار نفر قریش موجودند پس خلافت در ایشان است
کسی که قابل خلافت باشد الا آن را در قریش حجت منتهی است زیرا که غیر او یا در قریش نیست
در او و عقودت یا اتفاق بر نفی خلافت اوست و معنی خلافت را دانستی و چهار شرح مفید
بیاست و در این روایت نموده که شخصی از او سؤال نمود از نعتی که در اخبار است
گفت پیغمبر را خبر داده که بعد از آن سرور و داور و خلیفه خواهد بود و صحیحی آنها را فرمود و آن
کوشته آنها در نزد من است سأل الکمس نمود که من بقا قبول نمودم و پیغمبر جنی که در قریش
در نزد اهل سنت در رسد خود نقل نموده که از عبد الله بن مسعود سؤال نمودم که آیا پیغمبر شما را
خبر داده از نعتی که بعد از خود خلافت آری آنجا نرسیدند و نمودند که عدد ایشان عد و تقیای منی است
و ایشان دوازده اند بمقتضای نص صحیح و بعضا منی هم آفتی عشر اقبیبا ششم جعفر بن محمد
احمد الله و برسی در کتاب خود از ابن عباس روایت نموده که گفت از جانب نبوی سؤال نمودم
هنکام و فوات آن خبر کما ناس که هر گاه امری نمود با ل واقع شود بسوی که رویم پس اشاره
نمود بسوی علی بن ابی طالب فرمود بسوی این مدتی که او با حق است و حق با اوست و بعد از او
یا زده نفر امام خود نمید بود که طاعت ایشان مثل طاعت او بر می لازم باشد هشتم شیخ مفید
بسنده خود از عیسی بن عبد الله بن عقیل روایت نموده که پیغمبر خدا گفت یا عم از اولاد من
دوازده نفر مالک امر خواهند شد بعد امور که بر سر حجت واقع کرد پس جمعی پرو ن آید
از اولاد من و کار او در یک شب درست شود زمین را بر از عدل کند چنان که بر از زهر بود

و بعد بعد

و بعد و قال پرو ن آید هشتم ابوالموتیه موقن من احمد که از اعیان اهل سنت است در کتاب فضائل
ایراد نموده بسند خود از سلیم بن قیس بن ابی زینب که از اهل سنت است پیغمبر من فر
شدم دیدم در چشم خود حسین را بر ابران خود نید چشم و در آن مبارکش را می بوسید و
میفرمود تو بی سینه بر سینه برادرسید تو را اما پس را م برادر امام پدر آمده گرام تو بی حجت
پس حجت برادر حجت و پدر حجت که از نسل تو اند و بنم ایشان قائم ایشان منم ابراهیم بن
محمد جنی از اعیان اهل سنت در کتاب فرزند سلیمان بسند خود از جابر بن عبد الله الصغیر
روایت نموده که گفت روزی خدمت فاطمه زهرا سلام الله علیها مشرف شدم لوسی خدمت
آن حضرت دیدم که نوزاد دیده را خیره می نمود و در آن دوازده کسم بود سیم و چهار
آن دست در باطن دست و در آخر دست در آن پس گفتم که این اسماء از کیست فرمودند
اسماء اوصیاء است که اقل ایشان پس حجت من است و یا زده نفر از اولاد من که آنجا ایشان
قائم است جابر گوید که دیدم در او محمد محمد در دست موضع و علی و علی و علی در چهار
موضع و هم الصغیر جنی بسند خود روایت نموده از سعید بن جبیر از عبد الله بن عباس از
جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله که فرمودند خلفا و اوصیای من و صحبای من غذا و نذر عباد
بعد از من و دوازده نفرند اقل ایشان برادر من است و آخر ایشان پس من است گفتند یا زهر
کیست برادر و سپرتو فرمود برادر من علی بن ابی طالب است و پس من جمعی است که زمین را بکنند
از عدل چنانکه بر از ظلم بوده و قسم بخداوندی که امر را برستی فرستاده اگر از دنیا بماند بگریز
پراخته خداوند آن را بلند و طولانی کرد تا من پس من جمعی خروج کند پس روح الله عیسی بن
مریم نازل شود و در عقب آن حضرت ناز کند و زمین از نور آنجا بر رکش کرد و سلطنت او
مشرق و مغرب را فرا گیرد یا زهر هم ایضا شیخ حمیدی از اعظم اهل سنت بسند خود از عبد الله
بن عباس روایت نموده از رسول خدا که فرمودند منم سید امتا و علی سید سید اوصیاء و
برستی که اوصیاء من دوازده نفرند اقل ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان جمعی است

دوازدهم ایضا شیخ حمزه در فرزند اسمعیل بسند خود روایت نموده از علی بن حسین
رضی العالیین که فرمودند ما بنام امه سلمین و حجتی خدا بر خلائق و پیشوای ایشان و ما بنام
اهل زمین همچنانکه ستارگان اما نماند که اهل بیت ما و ما بنام کما یکما با سمان بر پاست و بجهت
ما باران می بارد و رحمت نازل میشود و زمین بر کلمات خود را حاضر میکند و اگر یکبار بر کبر
زمین نباشد هر آنکه زمین اهل خود را فرود خواهد برد پس سر مودند که زمین خالی نموده از
و قتی که خدا حضرت آدم را آفرید از گنجی که ظاهر بود و هست و مشهور میان مردم با غائب بود
از نظر ایشان و خالی می ماند بود و رحمت تا روز قیامت و اگر چنین باشد کسی عبادت خدا
سخن را بدک و سلیمان بن مهران که از جمله روایست که بدین کلام حضرت صادق که ما که ما بجهت
غائب باشد مردم از او چگونه منتفع میگردند فرمودند چنین که منقطع میگردند با قیامت و رحمت
که ابر او را و احاطه نموده است سیزدهم از خطیب خلیفه خود از صدر الامه موفق بن احمد از
اعظم اهل سنت بسند خود از ابی سلیمان را عی شایب رسول روایت نموده گفت شنیدم
آنحضرت را که میفرمود کسی که مرا با سمانها برود خطیب از فضل جلال جلیل در رسید که
اِنَّ مِنَ الرَّسُولِ مِثْلَ اَنْزِلَ مِنَ السَّمَاءِ كَقَمِّهِ وَالْمَوْصُونَ فَمَنْ دَرَسَتْ كَلِمَتِي اَبَاكَ اَوْ دَرَسَتْ
اَمْتٌ كَلِمَتِي كَلِمَتِي نَبِيٍّ اَيْتَانِ رَا فَمَوْعِلِي بِنِ اَبِي طَالِبٍ رَا كَلِمَتِي بَلِي فَمَوْعِلِي هِيَ حَبْرَةٌ بَرِيءَةٌ كَلِمَتِي
نظری با اهل زمین نمود پس تراختیار کردم و هم ترا از هم خود مشتق گردانیدم پس من محمود
و قوی محمد بعد نگاهای با ایشان نمودم پس علی را اختیار کردم و هم او را از هم خود مشتق کردم
پس من اعلی و اوست علی ای چیز بدستی که خلق کردم تو را و علی و فاطمه حسن حسین را و اما ما
از اولاد او را از نور خود و عرض کردم ولایت شما را بر اهل بیت ما و اهل زمین پس هر که
قبول نمود نزد من از جمله مؤمنین گردید و هر که منکر شد نزد من از جمله کافران شد ای چیز اگر
بنده زنده گان من آنقدر عبادت کند مرا که از کار ما نماند یا آنکه مثل مشک که کند کرد و حال آنکه
انکار کند ولایت شما را هر آنکه او را نخواهم آمرزید مگر آنکه او را زنده نماید بولایت شما ای محمود

دست

دست میداری ایشان را برین کلام علی ای پروردگار من فرمود بسوی طرف راست عرض نظر کن بنظر
نظر کردم دیدم علی و فاطمه حسن حسین را و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن
و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد حسن بن علی و محمدی را که در روزی مثل آب شکر است
نماند میکند و مهدی در وسط ایشان مثل ستاره مدح رشید فرمود ای محمد اینها حجتی من هستند
و آن مهدی خودخواه عزت توست قسم بعزمت و جلال خودم که اوست حجت لازم از برای دوستان
من و اوست اعقام کشنده از دشمنان من چهاردهم ایضا موفق بن احمد بسند خود روایت
نموده از علی بن ابی طالب که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با علم من زودتر از شما وارد شهر
بر عرض و قویا علی ساقی حوض سستی حسن پیش می آید که مانند ثمره من را معین نماید
و حسن آمدت و علی بن حسین بگفته است سب سیرا به زودتر از شیعیان می آید و محمد بن
علی خیر حوض را بیشتر میگرداند و جعفر بن محمد پیش می رود و شیعیان در کتب سراسر می آید و چون
بن جعفر شاره حقیقی و بعضیین و بر اندازنده منافقین است و علی بن موسی زینت و زنده
مؤمنین است و محمد بن طاهر اهل بیت را در منازل خود نماند میگرداند و علی بن محمد خطیب
و ایشان را با حواله عین ترویج می نماید حسن بن علی چراغ اهل بیت است و محمد کشف
ایشان است در روز قیامت روزی که او را در شفا حجت نمیدهد خدا مگر کسی را که نخواهد
پانزدهم ابوسعید جمحی بسند خود از ابن عباس روایت نموده که گفت روزی بودی نزد
حضرت رسول آید که او را فضل میگفت پس گفت یا محمد تراستوال میکنم از امور دنیا که بسببش
خطر نموده از زمان قدیم اگر مراجع اب کوفی سلام استیاری کنم فرمود سوال کن پس ایضا
چند نمونتا ای که گفت یا محمد خبر ده مرا که وصی تو کیست زیرا که هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه از
برای او وصی است چنانچه وصی نبی ناموسی بن عمران یوشع بن نون است فرمود بی خبری

را بلند نمود و فرمود یا خرافی روح القدس بزبان تو تکلم نمود باین دو بیت ایامیدان
کیست این امام و کی قیام یغیا بعد عرض کردم بنیاد ام ایملای من ولیکن بشنیده ام که
امام از شما مردون خواهد آمد که زمین را پاک کند زلفا و داورا پر کند ز عدل و داد
فردم دای و علی امام بعد من محمد پس من است و بعد از محمد پس او علی و بعد از علی پس
حسن و بعد از حسن پس او محمد القاسم که مشغله است در ابا عقیلش و مطاع سب بی حکام
نظورش اگر ز دنیا نماند مگر بجز این خداوند دراز کرد اند آن روز را با آن حضرت
برون آید پس بر نماید زمین را از عدل همی که هر گشته است از جور لیکن تعیین بران
نظور آنجناب را نمیکم زیرا که روایت فرمود پدر من از پدرم از پدرش از علی ایملکه از رسول
شخصی پرسید که که خروج خواهد نمود قائم از ذریه تو فرمود مثل او مثل ساعت است که
نیست مگر بخت و علم او نزد خداوند است تو زدهم ایضا حموی بسند خود از جابر بن
عبدالله انصاری روایت نموده که گفت جناب رسول فرمود حمدی از اولاد من است
و هم او هم من و کتبه او کتبه من مشبه ترین مردمان است بر خلق و خلق و از
برای او عقیق است که مردم و حیرت مانند و بسیاری مکره شوند ولیکن آن جناب
مثل شهاب ثاقب بخت ظاهر شود و رو بایشان آورد و زمین را پر از عدل نماید
چنانچه پر از ظلم گردیده باشد پیغمبر ایضا حموی در سنده اسلمین بسند خود از ابن عباس
روایت نموده که حضرت پیغمبر یعنی بن ابی طالب فرمود یا علی من مدینه حکمت و تو
در آن و کس در داخل مدینه نشود مگر از در آن هر آینه دروغ گو است کسی که کمان
کند که مرادوست میدارد و حال آنکه با تو دشمن است زیرا که تو از من و من از توام
گوشه تو گوشه من است و چون تو از خون من است و روح تو از روح من است
تو منتر من است و علانیه تو از علانیه من است و تو آن امام امت من و خلیفه من
بر آنها بعد از من و در کشاکش است که اطاعت کند ترا و شعی کسی است که معصیت
نماید

تو نماید نفع آن است که دوست تو کند و زبان آنرا که گشتم با تو در روز فاعلم کسی
که بر درگاه تو مقیم کرد و حال آنکه کسی که از تو مفارقت نماید مثل تو او اما من
از اولاد تو بعد تو مثل گشته نوح سب هر که در آن نشست از طرفان عبادت
یا فست و هر که مخالف نمود در دریا می ضلالت غرق گردید و مثل شعاع مثل کتاب
سب هر وقت که ستاره غروب نماید و یکی طلوع کند تا روز قیامت تمام آنچه
در این مقام از اخبار مذکور است روایه است که رواه اهل سنت با سنده
خود روایت نموده اند و چون تمویذ است بروایات شیعه پس سبک در حجت آنها
تخلیه بود و اخباری که اهل سنت اختصاص بمثل آنها دارند مثل اختصاص زمان
خلافت در سیال و امثال آن معارضه با این اخبار را قابل نیست چنانکه
ظاهر و مجویذ است پس من باب تأیید ذکر شطری از اخبار مرویه از طرف شیعه
لانم گردید والا ذکر آنها حجت بر خصم نیست و از برای شیعه فائده بر آن مترتب نیست زیرا که
که وجود عقیق آن حضرت از ضروریات مذمبه ایشان است و در این مقام اعدا نیست از
حیز تو از بیرون است ولیکن الکفای ما تم بعضی از نصوص که از آباء طاهرین آن جناب
گردیده و در کشف القمه مسطور است اقول ابن عباس گوید که شنیدم رسول خدا را که فرمود
من سید العالمین و علی سید السیاسین و در بسته که او صیای بعد از من و وارثه نظر اند
اقول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان جدید است و قوم روایت نموده از حضرت
از آباء عظام خود که علی بن ابی طالب بحسین فرمود که نیم از اولاد تو قائم بحق و مظهر دین
و پس من سنده عدل است عرض کرد که آیا این از امر حتمیه است که البته خواهد شد فرمود بلی
واله ولیکن بعد از عقیق حیرت که کسی بر دین او نماند مگر سیدگان مخلص خدا که همیشه

روح لغین اندا ناکه خداوند از ایشان پیشتر و ولایت مارا گرفته و ایمان را
در دل ایشان ثابت فرموده و بروح خود ایشان را تائید نموده ستم جابرین علیه
گوید روزی بخدمت فاطمه زهرا سلام الله علیها مشرف شدم لوحی خدمت آن حضرت
دیدم که در آن ثبت بود اسماء الحسبیه و از اولاد آن حضرت پیشتر دم آنها را اولاد
لغو نموده و آخر ایشان حضرت قائم بود و در ایشان بود ستم چهار علی چهارم از
حسن بن علی روایت نموده حدیثی را در آن است که فرمودند با صبی ستم در
اعتقاد از صلح با معاویه آیا ندانستند ایده که میباید از نامیت مگر آنکه محبت کی از مکتوب
زمان برگردن او خواهد بود مگر قائمی که روح او در جسد سزاوار نماید و خداوند
تعالی ولادت آنحضرت را میخواهد که در او باشد و شخص او را غائب سازد تا اینکه در گردن
او محبت کس نباشد هنگام خروج او است نم از اولاد حسین پس بهترین کی از آن
در از که در آن خدا سمر او را در زمان عیش و بعد ظاهر کرد و اندا در ابهرت جوانی
که عمر او یکم از چهل سال بشمار تا ندانند که خداوند بر همه چیز قادر است هیچ چیز نیست
عقل روایت نموده که فرموده در قائم ماستی است از سنن ابی استی از فروع و ستم
از ابوب و ستمی از ابراهیم ستمی از موسی ستمی از عیسی و ستمی از نوح از فروع در روزی عمر
از ابراهیم منتهای زمان ولادت و کوشه گیری از مردم و از موسی ترس و غائب شدن
از مردم و از عیسی آنکه مردم در او اختلاف نمایند و از ابوب فروع یافتن بعد از شت
بلا و از نوح پروان آمدن با شمشیر ششم از علی بن حسین روایت نموده است که
فرمودند هر کس بر ولایت ما ثابت باشد در زمان غیبت قائم ما خداوند با او عطا
نماید اجر هر روز شهید از شهید بگذرد و احدی مضمم عبدالبن عطا گوید که فرمود باقی است
که شیعه شما در عراق بسیارند و بدبختیک در میان شما احدی نیست که را مثل تو
سخن بنم

بخی بنم فرمودند یا عبداله و الحسن صاحب شامیست که ستم نسبت صاحب فرمودند که کن
کسی را که ولادت او محض کرد و بر مردم پس او است صاحب شامیست از حضرت صادق روایت
نموده که فرمودند آنکه از فرغانه بنامه و انکار نماید مهدی را مثل کسی است که او را کند بجهت
انبیاء و انکار کند هم را که نشد یا این رسول الکیست مهدی از اولاد و فرمودند هیچ
از اولاد امام معتم که غائب کرد و شخص اولاد شما و حلال نیست بر شما و در آن است
نهم از نویس بن عبدالرحمن روایت نموده که گفتیم حضرت موسی بن جعفر که تو قائم مژغور
فرمودیم قائم بختی و لیکن آن قائمی که زمین را از دشمنان غذا پاک کرد و از کفر
از عدل و طرد آن نیم از اولاد من است و از بر سر او غنی است طولانی از حضرت بر سر
خوش و در آن غیبت قومی از زمین برگردند و قومی بر مذمت حق ثابت شدند و تا
دوم از حسین بن خالد روایت نموده که شخصی از حضرت امام رضا سوال نمود که کیست
قائم از شما اهل بیت فرمود چهارم از اولاد من پس بهترین کی از آن زمین را خداوند
باو پاکت نماید از هر جور و نظمی و او است که مردم شک کنند در ولادت او
و او است صاحب غنی و پیش از هر سر و ج باز هم عبد العظیم بن عبد الله حسینی
روایت نموده از حضرت علی بن محمد العقیقه حدیثی را که در او است آن است صاحب با غنی
فرمود که امام بعد از من پس من حسن است پس چگونه خواهد بود حال مردم در خلفه
سائل گفت از چه جهت فرمودند زیرا که شخص او را نمی بینند و هم او را نباید بر بند
تا زمانیکه سپرون آید و زمین را از عدل برگرداند و کسی را از جور برگرداند تا آخر
روایت دوازدهم احمد بن اسحق گوید که مشرف شدم بخدمت امام حسن کفا
میخواستم که سوال کنم که خلفه و خلیفه آنحضرت کیست پس آنجا ایستادم و فرمودی

اباسحق صد او نه تعالی از وقتی که آدم را خلق فرمود تا روز قیامت زمین را خالی
 کرده و کوهها را بر کوهها ریخته که با و بلا از اهل زمین دفع شود و با و باران می بارود
 برکت از زمین بیرون می آید عرض کردم پس کیست خلیفه و امام بعد از تو حضرت نسبت
 برخاست و داخل حجره گردید و بعد از ساعتی بیرون آمد در حالتی که طغیانی است ساله
 برگردن خود نشانیده بود مانند ماه تابان بود فرمود ای اباسحق اگر نه آن بود که
 ترا نزد ما منزلت است این را بر تو نشان میدادم اوست هم نام و هم کنسبه پیغمبر خدا
 و اوست که پرمیکند زمین را از عدل بچی که بر شدت از ظلم و جور ای احمد بن محمد
 مثل او در این امت مثل خضر و ذی القرنین است قسم بخدا این خلیفه خواهد نمود که
 نجات در آن نیاید مگر آنکه که خدا ایشان را بر اعتقاد با مامت او ثابت بدارد
 و قویان دهد او را در دعای نمودن از برای تعجیل فریض او احمد گردید پس ای محمد ای محمد
 آیا علامتی هست که قلب من با او مطمئن گردد نگاه آن طفل سخن در آمد در شش
 فصاحت و بلاغت و زبان عربی فصیح فرمود **انا بقیة الله فی ارضه**
والمؤمن من اعلا ید فلا تطلب اثرا بعد عین یا احمد بن اسحق احمد گردید
 پس بیرون رفتم در نهایت خوشحالی و طمئینی سرور روز و کرمه و دست نمودیم
 خدمت آن حضرت عرض کردم یا بن رسول الله بدستیکه بسیار مرا خوشوقت گردانید
 با آنچه منست بر من گذاردی پس بیان و ما چه سنت در آن جناب است از حضرت و ذی القدر
 فرمودند طول غیبت عرض کردم که آیا غیبت آنحضرت بسیار طول خواهد کشید فرمود بی الله
 تا اینکه جماعتی را اعتقاد بگردانند آنکه که قائل با مامت اویند و باقی مانند هر کسی
 که خدا عهد و عیاق و ولایت ما را از او گرفته است و ایمان را در دل او ثابت گردانند
 و او را بر وجه خود مؤتمنه فرموده ای احمد بن اسحق این امر است از امام خدا و سر است از
 ستر خدا

ستر خدا و غیر است از غیب خدا پس کبر آنچه را بر خطا کردیم و فکر آن را بجا آور تا آنکه با ما باشد
 روز قیامت در عین مرگت که بد این است شطری از اخبار مروری از مطهرین و اگر نخواهم
 استقصا کنیم جمیع روایاتی که در این باب وارد است خارج از موضع این محقق خواهد بود
 و کما به کرد پس حجم و البته آنچه مذکور کردیم کافی در اثبات این مطلب است زیرا که
 غیبت و طول عمر آن حضرت عقلا محال نیست و دستبند ختم را در باب خبر رفع حوائج
 نمود و هر امر ممکن غیر مستعدی که معارضی از عقل و نقل ندارد در اثبات او قول کموت رخ
 مسیح است پس این همه روایات مشافره از طرق شیعه و سنیست خالی از معارض و معارض
 چه کون در اثبات آن کافی نباشد و هر گاه داعی بر وضع در روایات شیعه ترجیح میدهند
 خود بشده این داعی در روایات اهل سنت موجود نیست پس در روایات ایشان در این
 مطلب صافی سیرت عقلا خواهد بود لطیفه باید دانست که محض اجماع شیعه بر وجود
 آن حضرت کافی است در اثبات مطلب زیرا که اجماع ایشان کاشف است از قول
 رسا ایشان مانند حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت رضا و سایر ائمه که مروج
 در پیش شیعه بودند و قول آنها حجج است **اقام مقلة اولیها هرست زیرا که گفته**
از اتباع و اصحاب شخصی هر گاه علی نماید و بنای ایشان در اعمال خود در حدیث
آن شخص باشد البته عمل ایشان بهیئت اجتماع کشف نماید از عمل رئیسشان همچو حرکت
صف اول بحیث سجد رکوع کشف می نماید از حرکت امام و در این شبهه نیست
زیر برای کسی که اندک ذهن او سلیم باشد وجه عصیت را بکار گذارد و آینه می بیند که هر گاه
جماعتی از اصحاب امام اعظم ارجیفه فتوی دهند با استجاب قرأت فاتحه الکتاب
در صلوة و محملی در میان ایشان نباشد از اجماع ایشان قطع حاصل میشود بآنکه
چنان است فتوای ارجیفه و کسی را که انانیزسد که همه ایشان محالفت با
ارجیفه نمودند و حال اینکه بنای ایشان بر موافقت است و همچنین است حال شیعه

نسبت بائمه ظاهرین چنانچه خلفا عن سلف از حال ایشان ظاهرست که بنا
ایشان بر متابعت ائمه است و چهارده در شراعت دینت اخذ و احکام از معادله
و حتی ساعی بوده اند حتی اگر در عصر حضرت صادق چهار صد اصل از چهار صد
مصنف در میان ایشان گردان آنجا بقالب تصنیف در آمد پس هرگاه چه چنین
جماعتی اتفاق بر حکمی نمایند البته کشف از قول آن جناب خواهد بود و خصوصاً هرگاه
در آن حکم تصور واقعی از برای حاکم نباشد و این از جمله بدیهیات است پس
له قلب اولی السمع وهو شهید و اما مقدمه ثانی پس ظاهر است
را در آن کلامی نیست و چگونه می شود که قول ایشان حجت نباشد و حال اینکه ایشان
آند احد الثقلین که تمسک با آنها موجب هدایت است و ایشان اند که شسته نجات
و ستارهای هدایت و پیش نشینند و اهل سنت و ایشان خود را دینت نموده
از ابن عباس که فرمود حضرت رسول که علی و فاطمه و حسن و حسین و زینب و زهرا
حسین و آلهم مطهر و معصومند و معصوم است که از کذب و خطا و نسیان محفوظند
بخطای الهی پس هر چه گوید همان حق و واقع است و در آن شکی نخواهد بود و از هر
من ایشان را اصراف مستقیم با ائمه در وضع شبهات مخالفین که در سنگ است
نموده اند و آن چند شبهه است اول آنکه وجهی و علی از برای غیبت آنجناب ظاهر
نیست زیرا که خوفی از اعداء ابناء عظام آن سرور ثابت بود هیچ غیبت
در میان میرفتد و هوشی و نشا احکام نموند و جواب
چند خود ظاهر است بمعرفه اولی سابقه بعد از آنکه دلیل از عقل و نقل و حج و آن قائم گردید
و مصالح همه آن بر کس ظاهر نیست پس حقاء غیبت موجب قبح در ثبوت آن نخواهد بود
لیکن متبصران بزرگ چنان غیبت که از اخبار ائمه مستفاد می شود و می پردازیم اقول انک تقریر
شریف

شریف خود از عقل ترسید چنانکه زنده از حضرت صادق و از حضرت باقر و سید نمونه
که فرمودند للغلام عینة قبل قیامه قبل و لم قال یخاف علی نفسه الذی یخاف
از هر چه حضرت تحت پیش از خروج شسته خواهد بود شخصی عرض کرد که سبب آن چیست فرمود
که بر خود میترسد از آنچه چون که آن حضرت قائم او وصی است و بعد از خلیفه نیست
که بجای او بنشیند خون او را قتل از ابناء عظام مثل بیشتر خواهد بود زیرا که از برای هر یک از
ایشان خلیفه بود علاوه بر آن چون که اخبار متواتره از جناب پیغمبر و اوصیاء او در میان ایشان
شایع است مستقیماً بود که امامی که خروج کند بسیف آن امام ثانی عشرت لهذا و صد
قتل سایر ائمه نموند و از آن است که چون جناب امام حسن عسکری بوده رضوان
مستغنی بر او است از حضرت خلیف او طلب خلف آن حضرت مرگین گشت و لیکن
ایة الله الا ان یتیم نوره اگر کیند که خوفی آن حضرت از مخالفین است پس چرا بر موات
و اولیاء خود ظاهر می شود و احکام و اقیمة الهیه را از برای ایشان پان نمی فرماید
جواب گوئیم اولاً این امر معلوم نیست زیرا که هر کس از حال خود خبر دارد پس ممکن است
که برای بعضی ظاهر شود و ثانیاً معرفت شخص امام ممکن است بعد از اقامه معجزه بر آنکه
امام موجود است ممکن است که آن شخص بقصیر نماید در فهم معجزه و او را سحر و اندک یا بخوان
و سبب قتل آن حضرت کرد و چنانچه نسبت با ابناء سابقه مکرر واقع گردید و ثانیاً
شاید استشار از اولیاء سببش خوف بر ایشان باشد که هر گاه آنجناب را دیدند خبر
آنحضرت را فاش گردانند و بکوشش معاندین رسیده در صدد کینند و از زاری ایشان
بر آیند و راجعاً اعتقاد بوجود آنحضرت در حال غیبت مرتبه اش بر انتب عظیمه بالا
تر است از اعتقاد با و کمال حضور پس از جهت لطیف که ایشان دارند و برایشان
ظاهر نیست که دو تا فائز با این مرتبه عظیمه گردند چنانچه از حضرت رسول سر و غیبت

که یک از صحابه بان حضرت عرض کرد که افضل همه انام اصحاب تو اند فرمودند بلکه
 افضل ناس قومی هستند که ایمان میاورند بسبب آنکه بر روی سعیدی لفتش
 زیرا که حجت خدا از ایشان غایب است و بعد دوام آنکه برگردن آن حضرت بیعت
 احدی از جنابره بشان که از حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت رضا مرویست
 که العلة فیما ان لا یكون لاحد فی عقبه بیعة اذا خرج بالسیف
 و چه سیم آنکه در آنجانب جاری کرد و آنچه در این سابعین بوده چنانچه سید
 از حضرت صادق روایت نموده که فرمود چون خداوند لازم کرد اندک جاری نماید
 در آن حضرت سنت اینها سابقه را و عنایت گامی ایشان و بدینکه زمان عنایت
 آن حضرت بقدر زمان عنایت ایشان خواهد بود و چه چهارم از حضرت صادق
 مرویست که عنایت آنجناب آنست که دولتهای باطله منقضی کرد و تا آنکه
 کسی از ایشان نکوید که هر گاه من پادشاه میشدم هر آینه عدالت و احسان مینمودم
 پس خداوند سلطنت را اقل با آنها داد چون که دولت حمدی باید ملتی بقیامت شود
 و بعد از او ملکی از برای غیر آل محمد نیست پس از برای کسی حجتی باقی نماند بر خداوند تعالی
 و چه پنجم ملاحظه و واقع اصلاست چنانچه از حضرت صادق مرویست که فرمودت
 در عدم خروج آن حضرت آنست که خداوند در کلام مجید فرموده لَوِ تَرَى بِلَوِ الْعَدْبِ بِنَا
 الدِّینِ لَهَرَبِ اِمْتِنَمَ عَدْلًا جَا اِلْمَا رَاوِی عرض کرد که ترا بیل مراد ایشان نیست فرمودند
 اما شاهی مؤمن که در اصلاست کافین است پس حضرت ظهور فرمود که در تازمان که امایشی
 خدا جمعی از اصلاست بیرون آید آنکه خروج نماید و اعدا آن بر طرف نماید مولا گوید
 ظاهراست که شایع در میان این وجوه نیست زیرا که ممکن است که هر یک از اینها علت
 بوده باشد بحسب تقضا مقام امام یکی از اینها الکفایه باشد بشبهه دوام آنست که نفسی

برود حضرت مترتب پس وجود و عدم او مساوی باشد پس ممکن است که بعد از عنایت
 آن حضرت که در پیشه و هر وقت خدا مصلحت داند او را رزنده نماید و چراغ از این شبهه
 بعد از آنست که در مقام هر است و بر ما نیست که ذکر منافع وجود آن حضرت نایم و لیکن
 من با تیسریع بذکر بعضی از آن سپرداریم اول آنکه بعد از وجود آن جناب حجت بر خداوند
 از برای عبادت اما اگر آن حضرت نبود ایشان را بر سید که گویند اگر حجتی در میان ما
 بود هر آینه اطاعت می نمودیم او را و بوظایف عبادت و بندگی می پرداختیم و این وجه
 مبسوط بر آنکه وجود آنحضرت لطف باشد و لطف بر خداوند لازم بود پس این
 دو مقدمه در باب اول گذشت و حاصل آن آنست که وجود آنجناب لطفی است بر خدا
 واجب و لطفی آن حضرت لطفی است که جنبه عبادت است پس ایشان هر گاه ترک
 نمایند آنچه را که متعلق بایشانست بناید خداوند نیز آنچه را بر او لازمست ترک نماید
 چنانچه ملاحظه سنت سابقه بر این است بدست پر سیدیم منفعت وجود آنحضرت در حال
 عنایت مثل منفعت وجود حضرت نوح است که نهصد و پنجاه سال قوم خود را دعوت نمود
 کسی از ایشان ایمان نیاورد و در مکر قلبی چون چنگسار آید که بگوید برود نوح در آنوقت
 فائده و لطفی مترتب نبود پس وجود و عدم او یکسان بود و همچنین است حال سایر انبیا
 در ابتدای دعوت و حال سید انبیا در مدت چهل سال که مامور بتبلیغ نبودند آیا کسی
 کسی را که بگوید برود آنحضرت در مدت چهل سال هیچ لطفی منتظر نبود بلکه وجود و عدم
 آن سرور برابر بود تعالی عما یقولون وجه دوم آنکه بسیاری از شیعه در زمان
 عنایت آن جناب از آنجناب منتفع گردیده اند و ذکر آن فی الجمله در باب چهارم خواهد
 آمد انشاء الله و چه سیم آنکه سبب ایمان بان جناب در زمان عنایت آنحضرت
 عظیمه منافع میگردید چنانچه سابق بان اشارة نمودیم علاوه بر آنکه در این نظر فرستاد

آنحضرت است در حال ظهور آنجا بنیت چنانچه مراد است که حضرت صادق بعد از فرمود
قسم بخدا ای عازمی میرو در شما کسی در حالیکه منظر فرج آل محمد است مگر در نزد خدا
افضل است از بسیاری از شهدا بدر و احد پس بشارت با و شمارا چهارم آنکه
بسبب امید ظهور آنحضرت تحمل ظلم و تعدی بر مظلوم آسان شود زیرا که طمع در تلاش
موجب لشکین خاطر است و چه چنانکه هرگاه شیعه بدانند که آنحضرت موجود است و کجا
ایشان ناظر است و اعمال ایشان را در آخر روز در کتاب صحیفه اعمال عرصه
میدارند بر آن حضرت و آنچه را که قبل اصلاح اصلاح میفرماید چنانچه در بعضی
از روایات وارد است البته معصیت را که مرتدینند از حضرت جبارا ماضی
یا بجهت آنکه صیغه انسان از قابلیت اصلاح بیرون نرود بجهت ترس از آن
حضرت و این فایده است بس عظمت و لطیف است بس عمیم و بیست و هشتم آنکه در بعضی
روایات سابقه بان اشاره کرده و در مکاتبه که شیخ کلینی روایت نموده
از اسحق بن یعقوب نیز پاکشده و آن چنان است که اسحق بن یعقوب کتابی بنام
سند نه نوشته از وی که حضرت محمد بن عثمان غمری خوانده اند که آنحضرت بر سر
و در آن دار مساجد استوال نموده بود پس توفیق بخلاص مبارک آنحضرت پرورد
و در آخر آن فرموده بودند که اما وجه استماع مردم بمن پس استماع ایشان است
با قشای هرگاه آبر او را بپوشاند و بدستیک منعم اما ان اهل زمین همچنانکه ستاره
اما نذر برای اهل آسمان تا آخر جز نبهتیم آنست که بالافغان پیغمبر ما خاتم
الپناست و بعد از او پیغمبری نخواهد بود و شریعت او تا روز قیامت باقی است و شما
فرقه شیعه را همان چنان است که آنحضرت بعد از خروج حسین را از اهل کربلا قتل
نمی نمایند و مشایخ و مساجد را از مسجک و داند و حکم دارد و حکم میفرماید یعنی پنهان گزینی
قبول

قبول نمیکند و کسی را که بر پشت سال سید و معلم دین خود را نداند بقبل می آورد و اقل
اینها و دین در معنی نسخ شریعت پیغمبر است و جواب این شبهه اول آنست که آنچه
مذکور است مقطوع بنیت در میان شیعه و اکثری بر آن دلالت نماید از آنجا است پس
با دلیل قطعی که بقاء شریعت دلالت میکند تعارض نخواهد نمود و تا نایب مراد از پیغمبر
و مشایخ است که مساجد است که منافقین بنا نموده اند یا از مال مسلمانان بنا می ساخته اند
و مراد از عدم قبول پندشاید مراد آن باشد که آنحضرت بعلم خود عمل ننماید و هرگاه کام
عالم بواقع باشد شهادت پند بر خلاف پیش او مسیح بنیت بلکه لازم است که بعلم
خود عمل نماید و عدم قبول جزیه و قتل کسی که جاهل بمسائل است جائز است که حکم باشد که پیغمبر
فرار داده بود که از برای ایشان در زمان حضور حضرت حجت و این نسخ نیست زیرا که
شرط نسخ ظهور حکم اقل است در تأیید پس هرگاه دلیل ناسخ معارف با خطاب مشرف
باشد آنرا در اصطلاح نسخ گویند چنانچه هرگاه خطاب رسد که حکم جزیه تا فلان زمان
معین است و بعد از آن مرتفع است این ارتقاع نسخ خواهد بود و همچنین است حال در جنگ
نزاع زیرا که چون پیغمبر امر بطاعت و اتباع حضرت حجت فرمودند این در معنی نازل
خطاب است که دلالت نماید بر حکم دفع که مقرر کردید است پایش حکم مرفوع و حکم است
که نسخ دیگر جواب گویند و آن چنان است که هرگاه حکمی از احکام مشرفه مشروط گردید و آن
شرط در زمانه معفو گردید از اشاع آن حکم در زمان اشاعه شرط نسخ خواهد بود و الا
لازم آید که هیچ از غیر مستطیع و زکوة از فقیر مشرف باشد و این ظاهر است پس میگویند تحصیل
که عدم قبول جزیه در زمان ظهور از جهت فقدان شرط قبول باشد و چون که شرط آن زمان
نظور موجود است حاجت میان اشتراط نموده و کاشف از آن فعل حضرت حجت خواهد بود
و همچنین میگویند در قتل جاهل بمسائل دین و اله معلوم شبهه چهارم آنکه ممکن نیست که کثیر

این مدت زمان زنده ماند و با وجود آن در شهادت کمال عقل و صحت محاسب
و بر فرض امکان عقلاً مستعد است و جواب این شبهه بدگر متعین است و آن
در باب پنجم خواهد آمد انشا الله و حکایت اصحاب کعبه بشناخته در دفع این شبهه
کافی است بشیرتیم آنکه حدود و تعزیرات که در زمان غیبت برابر با آنها لازم
میکرد و اگر میکوشیدست قضا است از این پس اقرار نمودید بفسخ شریعت و اگر میکوشید
لازم است پس که مرتکب اقامه آنها میکرد و حال آنکه امام غائب است و جواب
این شبهه بعد از آنکه در جواب شبهات سابقه ظاهر است زیرا که اولاً فرض میکنیم سقوط
آنها را بجهت انشاء شرط که آن وجود امام است که بخوف و بیم ممکن از اقامه آن
بوده باشد و دانسته که سقوط حکم بجهت انشاء شرط بطریق فسخ شریعت ندارد ثانیاً
مسئله میارید بقاعه آنرا پس اگر در برابر تقییه منصرف از قبل امام خود عموم جایز نیستیم
اقامه حدود و تعزیرات را چنانکه مذکور است جاعلی از علماء است پس اشکالی نخواهد بود
و اگر جایز نیستیم پس ملزم میشویم بقاء آن حق بر وقت امانه آن وجود امام
ظاهر کرد و اگر این باقیست برایشان اقامه نماید و الا کناه فوت اقامه آن
برک نیست که سبب استیفاء آن جناب گردیدند و وجوب اقامه حدود در آن
حضرت مشروط است بتمکن پس سقوط آن از جناب در وقت غیبت و انشاء ممکن
مستلزم نسخ آن نیست چنانچه مکرراً بان اشاره نمودیم بشیرتیم آنکه احکام
واقعی است در زمان غیبت اگر از این اوله که در نزد مجتهدین است ادراک می
پس حاجت امام نباشد و الا پس آن اوله موجب جعل مرتکب خواهد بود و متابعت
آنها موجب تکلیف عام و تحریم حلال و تقییه شریعت میکورد و جواب آنست که حکم
واقع یا عقلی است یا شرعی عقلی آنست که بعقل مدبرانه شود با قطع نظر از ورود
شیخ و شرعی آنست که بدلیل سبب معلوم شود اما قسم اول پس وجود امام نسبت
بان

بان لطیف است یعنی موجب تأکید عقل است بسمع زیرا که ادب مستین احکام سعیدیه که
لطیف در تکالیف عقلیه و اما قسم دوم پس وجود امام نسبت بانها نیز لازم است زیرا
که ممکن است صدور خطا و نسیان بلکه کذب و عصبانیت از غیر معصوم پس لازم است
وجود امامی معصوم که هرگاه خطای یا سهوی در نقل یا قلیان و امثال آن از امور
متعلق با مردم است واقع گردد راه آنرا مسدود نماید پس بنا بر این میکوشیم که
از این ادله حق واقعی معلوم میکورد و لیکن بشرط اینکه موجود باشد کسی که جودش
موجب تحلیف و تقییه را دفع نماید زیرا که اگر چنین کسی نباشد ما را یقین بعد از کذب
در نقل یا خطا در آن حاصل نمی شود پس قطع حکم واقع حاصل نمیکرد و متوافق گوید
که این جواب مناسب است که است در غفلت و احوال احکام مشربته بر امام لازم
و بر او نهی از مکرر واجب دانست حتی در زمان غیبت آن لازم مذکور است که
اجماع را من باب لطیف بجهت میداند و اما بنا بر این آن مذکور است پس جواب چنان است که
بسمه این اوله انکشاف واقع نمیکرد پس احتیاج با امام ثابت است که بیان واجب
نماید لولا المانع و اینکه کفر موجب تغییر شریعت میکورد مدفوع است یا اینکه حکم شرعی
بر دو قسم است اول حکم واقعی که نسبت است از مصالح و مفاسد نفس الامر که در وقت
شهادت یا فوج و استسار یا غلظت الفیصل و کیف کان آن حکم آن شیء است ابتدا پس
اگر مانع از حصول آن اجبا نباشد خداوند بطله اینها و اولیه آنرا از برای اثبات نیایش
فرماید و هرگاه مانع باشد در نزد معاد و حی خود و مجزودن گرداند تا وقت زوال مانع
دوم حکم ظاهری است که آن مرآت حکم واقعی است و کتلف در آن ممکن است و آن
عبارت است از تدلول اوله طیفیه که در نزد علماء معتبر است و چون بجهت حکم و مصالح که سابقاً
بعضی از آن اشاره نمودیم غیبت امام لازم گردید و موافق از ظهور بهم رسید و مانع از آن
چنان مانع از ایصال احکام و تقییه اجبا و کردید پس امر ایشان مژده گردید در میان

اینکه مطلقاً خداوند تکلیف را از ایشان برادر و یا اینکه راجعی بایشان نماید که عا
الوصول بواقع باشد و خطای او اقل از صواب باشد و شبیه نیست که بمقتضای لطف
بودن تکلیف لغت بلکه ضرورت و این بنویس تکلیف مرتفع نخواهد بود پس معتین گردید
اینکه راجعی بدین حالت که وصف نمودیم بایشان نماید و مصلحتی که در صورت وصول است
غالب است بر مفیده که مرتب بر خطای آن می شود و علاقه جهت مصلحت لازم است و چون
مولد در خطا و صواب آن طرق را بهم هم تاز نیست لهذا متابعت همه را در مقام ظاهر
لازم نموده تا تقویت مولد مصلحت لازم نیاید پس متابعت این ادله در مقام ظاهر
واجب گردید که پیش مستلزم تکلیف حرام و تحریم حلال نخواهد بود زیرا که آنچه بمقتضای
دلیل محکوم بر مرتب گردید حکم او در مقام ظاهر مرتب است شرعاً اگر چه محکوم واقع حلال
باشد و بالعکس و چون بر دو حکم الهی است که یکی از آن بعد از جهل بآن دیگر است
مستلزم تکلیف و تغییر حکم است که خواهد بود و خداوند بظرف غییم مدارک میکند آنچه
را که فوت کرد در مصلحت واقع بسبب متابعت این ادله و وزیر آن کسان است
که سبب غیبت امام و خوف آن جناب گردید و بر آن حضرت اصلاً تسبیح علماء
لازم نیست بلکه هر کس را لطف او شامل حال کرد و سپر فرقی فرقه آن گذارد و کلاه
از سر کبوتران رباید و الا خاک حسرت بر سر ریزد و خاکست خوین از دیده ریزد
و زبان حالش با این پست مترجم گردد آنانکه خاک را بنظر کمین کنند آیا شود که گوشه
چشمی پاک کنند اللهم تجل فرجه و سهمل محجه مترالف گوید که با اتفاق همه ائمت بعد
از جناب پیغمبر و جود خلفای آن حضرت لازم بوده و بدون آنها امر امت تحمل میگردید
پس این شخص معترض که ایراد نموده که اگر از کتاب کسنت حکم الی واقع معلوم می شود
و جود خلفاء چنانچه دارد و الا تغییر شریعت لازم می آید پس این بحث جنس خاص ندارد
بائنها

بائنها که قابل غیبت است اما مندی بلکه بر همه مسلمان است زیرا که ایشان حکم را از کتاب است
استنباط نمایند مگر اینکه عرض معترض آن باشد که بر فرض اقول وجود او بچشمش وعدم
تصرف چه فضع دارد پس این کلام بعد از تسلیم راجع کرد و شبهات سابقه و وضع آن
بجمله ظاهر محسوس گردید و الحمد للرب العالمین شبهه مضمون آنکه بحسب اخبار صحاح اسم والد
مندی معروف و عبدالرب که اسم والد جناب نبوی است همچنانکه اسم او هم خود آنجناب
و آنکه شما ادعا میکنید بر غیر این وصف است و جواب این شبهه آن است که در
اکثر اخبار اهل سنت اسم مبارک والد او مذکور نیست بلکه همان الکفا شده است
با سجا و اسم و کنیه آنجناب با دشمن و کنیه پیغمبر و شری از اخبار ایشان موافق
با اخبار شیعه در آنکه آن حضرت خلف جناب امام حسن عسکریست چنانچه گذشت و
اخباری که اختصاص با اهل سنت دارد و معارضه با اخبار متفق علیهم بین اهل سنت
را قابل نیست با اینکه احتمال تصحیح و نسخ آن مردود که اصل خبر بدین طریق است
که اسم آید اسم ابی یعنی اسم والد آن سرور اسم پس من است که امام حسن عسکری
یا آنکه مراد بهم پدر آنحضرت کنیه مبارک پدرش باشد یعنی ابو محمد که همان کنیه شریف
امام حسن عسکریست و آل یعلم با چه جاهل در ذکر اشخاصی که بشرف مشایده
آن آفتاب تابان مشرف شده نور بخش عالم امکان گردیده اند و آنها را زوایست
متجا و زنده و در مقدمه و است که حمل نمودن کلام اینها را با تمام بر کذب خلاف سیر
عقل است پس حاجت با عاده ندارد و تفصیل حال اشخاص و کیفیت وصول آنها بجهت
حضرت منافذ وضع این مختصر است پس الکفا می نامیم بذكر اسامی جمله از آنها و آنها
ملاقاتشان با آن جناب اما اشخاصی که بجهت آنحضرت مشرف شده اند و حیوة
پدر بزرگوارش پس از شصت نفر متجا و زنده بعضی از آنها الکفا می نامیم اقول

حکیم خاتون عه آن حضرت دو دم عجزه که بشف قایلی مشرف گشته سیم سیم خادم
چهارم کامل بن ابراهیم سیم احمد بن اسحق وکیل ششم سعد بن عبد الله قی معتم احمد بن
اسحق بن سعد اشعری و حکایت او در روایت و در زویم از پیشه باب و تویم دیگر
که در هشتم احمد بن عبد الله در ضمن سسی و نغز نام اسمعیل بن علی نوری ششم و سیم عمر
امواری یارویم معلوم بن حکیم و در زویم هم تین ایوب بن نوح و هم تین عثمان
عشر می نام چهل نفر و اما اشخاصیکه بخدمت آنحضرت مشرف شدند بعد از وفات
امام حسن پس از مدتی و زنده بکری بعضی اشخاص میباشیم و آنها چند نفر اند طایفه
در مکه مشرف خدمت آنجا بکشف حضور مشرف گشته اند اول ابراهیم بن
عبیده نیشا بورس با هادماش در معاف و دو دم ابو سعید اله بن صالح نژاد کجی اورد
سیم ابو محمد بن حسن بن وحی در خانه حدیقه چهارم شخص از وی در طوفان
بخدمت آنحضرت رسید در حالتی که آنجا در سن شباب بود و سیم ابراهیم
تهدیار در طایفه ششم ابو نعیم انصاری در طواف در ضمن سسی نفر سیم مشاب سیم
ابو علی محمد بن احمد بن محمودی و جماعتی در طواف هشتم یعقوب بن یوسف و عجزه
در خانه حضرت رضا بخدمت آنحضرت رسید و حال آنکه سن شرفش چهارده
یا پانزده سال بوده و طایفه دیگر آن اول ابوالدیان دو دم ابوالعباس محمد بن
جعفر حموی با فایده که از قم بعد از آمدن بود سیم محمد بن اسمعیل که بین اسجین
آن جناب را ملاقات نمود چهارم ابوالقاسم الرومی که با استدعاء علی بن بابویه
از حضرت خواش نمود که خدا باو خلف صالحی عطا نماید و بعد عای آنحضرت تین
با بوی قی که معروضت شیخ صدوق متولد گردید و سیم یوسف بن محمد الجعفی
در راه شام بخدمت آنحضرت و امام امام رسید در کسبه صد و نوزده بخدمت
ششم

ششم حسن بن عبد الله سیم در جای بخدمت آن جناب رسید بمصاحبت آن حضرت
تا مسجد سیده مشرف بود سیم زهری که با عمری مشرف حضور یافت هشتم غانم ابو جندب
الهدی در بغداد بخدمت مشرف گردید نهم شقیق بازرانه در سرداب مکرم خدمت
آن امام معظم رسید و سیم شخص حاجی که از همدان آمده و سیم زهری حضرت ادریس
اکبر در مشرف گردید یازدهم ابو هریر و در زویم جسم ابو علی بن منظور سیم و سیم
جعفر بن علی چهار سیم ابو نصر ظریف خادم یازدهم عبد الله السوری شانزدهم جعفر کذاب
بخدمت هم تین احمد بن خلف و طایفه و کلاه آن جناب بودند در بغداد و سایر بلاد و آنها را
پنج و سیم و زید غیر از نواب در بعد کبرایشان در بغداد و معروضت و تفصیل این
حکایات در آخر کتاب غایت المرام مشغول است من باب تین بزرگ که از آن می پردازیم
علی بن عیسی در کشف الغمیه آورده که در بلاد حله شخصی بود اسمعیل نام از اصل حیره قریب
از برای من حکایت نموده از او که گفت در ایام جوانی قره بران چسب من پروان
آمده بود بمقدار بزرگی که قبضه و در فضل بهار آن وقت منقش گشته خون و حرکت از آن
آید و اتم آن مر از کار باز داشته بود تا آنکه روزی بکله رفتم و خدمت سید علی
رضی بن طایس مشرف شدم و شکایت آنحضرت نمودم سید بر کولار اطمینان علی را
احضار نمودند آن را با ایشان همه گفتند این زخم در پاره عرق اکلیست و علاج او
منصهر در قطع است و بکنی که از قطع او عرق منقطع شود و موجب بجاگت کرد و پس سید
بر کولار فرمود من غزم بغداد دارم و شاید اطمینان آن بلد حاذق تر باشد با من بیا
یکن معا لجه شود پس در خدمت او بغداد رفتم اطمینان آنجا نیز مانند اطمینان حله خیریک
بمن دادند از آن حالت بسیار و تشکره شدم با خود گفتم حال که تا بغداد آمده ام بهتر
این است که بزبان ستم من را می مشرف شوم و بعد بمنزل خود مراجعت نمایم چون بشهد

شریف رسیدم از زیارت فارغ گردیدم بسرداب مبارک رشم و متوسل شدم
با ما تم و استغاثه نمودم و قدری از زینب را در سرداب مبارک بسر بردم چند
روز بعد بکنار جگر رفته غسل نمودم و جاجهای پاکیزه پوشیده امین خود را آبغسل
از جلابا آمدیم چهار سوار از دروازه بیرون می آمدند که از شرفنا
نواهی آن میشدند چون نزدیک شدند دو نفر ایشان جواند شمشیری جای نمودند
و یکی از ایشان بری بود ثواب بر رخ کشیده نیزه بر دست داشت و دیگر کاشمشیر
ساخته فرجی تاون در بر داشت چون بمن رسیدند سلام کردند پس آن شخص فرجی
گفت آیا فرزند بسوی اهل جزیره می عرض کرد بل فرمود پیش با تا فرم ترا به پیغم
گر ایت پیش رفتم دست مرا گرفت و دست مبارک را از کتف من کشید تا بسر
زخم پس او را فری داد که مرا ملامت نمود و بسرین سب قول گرفت پس آن شخص
گفت اَللّٰهُمَّ يَا اِسْمَاعِيْلَ مِنْ مَتَّحِيْتُمْ که اسم مرا چگونه دانست پس گفتم
اَللّٰهُمَّ يَا اِسْمَاعِيْلَ اِنَّكَ هَلْ كُنْتَ که این شخص امامت من بسبب پیش
رفتم و ران مبارکش را بوسیدم پس آنحضرت روانه گردید و من مانده سایه لوز
آن حضرتشید انور روانه شدم فرمودند برگر و عرض کردم من هرگز از تو جدا نشوم و فرمودند
برگرد که مصلحت در آن است من اصرار بر اینکار نمودم آن شخص گفت حیا نیکند ای اسماعیل
که اصرار بر مخالفت امامت میماند من حیران شدم و بجای خود ایستادم چون چند قدم
رفتند روی مبارک من نمودند و فرمودند چون ببخند و برگشته خلیفه مستنصر تو را
خواهد طلبید بنا دلزد او چیزی قبول کنی بلکه بگو بگو که ما رضی الدین که از بر تو چیزی
بنویسد بسوی غلظت بن عرض که ما سفارش یا و میمانیم که چیزی بتو بهر پس با اسما
خود روانه گردیدم ایستاده برایشان نظر نمودم تا آنکه دور شدند و من از شدت
حسرت

حسرت و تأسف برهافت ساعتی بر زمین نشستم و بعد بر خسته دارم و شکر شدم
خدا م بر من جمع شد که ترا چه میزند که احوال ترا متعجب می بینم آیا الهی تو سیده با کسی
مانند من نموده گفتم ندانم بگویند که این سواران که از مشهد بیرون آمدند کی بودند
گفتند از شرفای صاحبان کوسفندند که در این حواله کوسفند ان او را بچرا اند
گفتم بلکه او امام بود گفتند آن شیخ یا صاحب فرجی گفتم صاحب فرجی گفتند آیا من خود را
با و نمودی گفت او خود بسبقت نمود او را فرستاده و مرا ملامت ساخت پس با می خود را آوردم
اشرفی از آن قره منیدم از غایت بهشت بنگت اقدام کشید و در پای دیگر بود پس
آنرا نیز کشودم در آن هم چیزی نبود پس خلائق بر من سختند و جاهه مراد میدهند خدام
مرا بچرا از حضرت برده از دست مردم بجات دارند پس مرا بجهت نموده چون در راه
شدم دیدم مردم بر سر سبطه اجتماع نموده منظر من اند زیرا که خبر پیش با ایشان رسیده
بود چون مرا شناختند بر سر من هجوم آوردند و در حجابی مرا پاره پاره کردند و از شدت
ازدحام نزدیک بود که هلاک شوم ناگاه سید رضی الدین را دیدم که به تحقیق این
خبر بجا نباشد می آمدند و خدام او مردم را از من متفرق نمودند چون مرا دیدند
این خبر را از تو میگویند گفتم پس از اسب بریزند و ران مرا کشود چون اشرف حضرت
را یافت بهوش شد و در ساعتی بهوش آمد دست مرا گرفت پیش وزیر برود وزیر
را از کیفیت واقعه اخبار نمود پس حکم نمود اطباء ما جفا را که دیده بودند آن قره
را چون حاضر شد که علاج نمایند قره این شخص را گفتند ما کفایت آنی علاج پذیر
زیرا که در قطع آن احتمال هلاکت است وزیر گفت بر فرض آنکه قطع شود و موجب هلاکت
او گردد تا چند وقت بهمدی حاصل شود و کفایت دو ماه لیکن در محال او معالک بماند
که دیگر از آن نمونرید وزیر گفت شما چند روز است که زخم او را دیده اید گفتند و

پس وزیران را بازرگ و چون دیدند که مرد و پادشاه است و او را
در آنجا نیت یک روز ایشان فریاد کرد که هَذَا مِنْ عَمَلِ الْمَسِيحِ پس خلیفه متصرف
طلبید بعد از سه حلام قتیله هر روز دنیا برین عطا نمود با بر نهی امام قبول نمود
فانده از جمله شواهد بر وجود آن اخطاب عالماست توفیق است که از ناحیه مکتوبه
حوسبها الله تعالی در مقامات عدیده پروان آمد و منظوی بر آجوب مسائل مشکله
در اصول و فروع و تفصیل آنها در احیای شیخ طبرسی مسطور است و مناسبت
مختصر اشاره است با آنها بنحو اجمال اذ آن توفیق است که در جواب کتابت جماعتی
از شیعه و ابوغانم فرودین پروان آمده که منازعه نموده بودند در امر وجود آن حضرت
و قدم توفیق است که در جواب خط احمد بن اسحاق شمری پروان آمده مشتمل بر نکندیت جنین
علاء در اذی خلافت سیم توفیق است که در جواب مسائل اسحاق بن یعقوب
بر دست محمد بن عثمان عمری پروان آمد چهارم توفیق است که در رد و مفوضه شیعه
پروان آمده مشتمل بر اینکه امر مطلق و رزق با خداوند است بل هر گاه ائمه سوال
نابید خلق چیری را یا رزق کسی را با حاجت معرون میکرد و پنجم توفیق است
که در جواب کتابت محمد بن علی بن بلال کرمی پروان آمد منظوی بر رد طایفه غلام
ششم توفیق است که بر دست شیخ ابوالقاسم بن روح پروان آمده مشتمل
بر لحن جامع مثل احمد بن بلال کرمی و ابوطاهر محمد بن علی بن بلال جیسین کلبا
منصور صلاح و محمد بن علی شلمغانی معروف با بنی الخرافه هشتم توفیق است
که بر دست ابوالحسن علی بن محمد اسیری پروان آمده در وقت وفات او چون
از او استفسار نمودند از نائب و قائم مقام او توفیق پروان آورد بدین معنی
که یا علی بن محمد اسیری خدا برادران تو را ابر عظیم کرامت فرماید در سراق

تو چون

تو چون تا شش روز دیگر عالم را وداع خواهی نمود پس امر خود را جمع آوری نما
و دیگر کسی وصیت کن که در جای تو نشیند زیرا که زمان غیبت کبری رسید و تو خود را
شد مگر بعد از اذن خدا و آن بعد از رطل زمان و قساوت قلوب و کپر شدن
زین است از خود هشتم توفیق است که بسوی محمد بن عثمان عسری پروان آمده مشتمل بر
تغزیه او بدین است تمام توفیق است مشتمل بر جواب مسائل محمد بن عبدالرحمن جعفر حمیری پنجم
توفیق است دیگر در جواب مسائل محمد بن عبدالرحمن سابق در سنه شصت و هشت یا ز هجدهم
توفیق است دیگر بسوی حمیری سابق مشتمل بر کیفیت زیارت آن حضرت و در آن است
زیارت آل یسین و دلزد پنجم توفیق است که در سنه چهار صد و ده بر شیخ مفید
محمد بن محمد بن نعمان در رد و مشتمل بر سنی خاطر و سکن قلب او منظوی بر خطری
از علامه ظهور آن جناب در آن است امر عقیده از فرق مخالفین و توفیق دیگر
نیز بر او وارد گردیده منظوی بر مطالب چند و از آن جمله آنکه محلی مهر مبارک و
منزل همایون الوقت در شرافت است که مده الیست در عین امر او فدا کرده شد
و آنکه یعلم منقول است که روزی شیخ جلیل سنا را ابن عبد العزیز در مجلس شیخ مفید سخن
در عین مباحثه فرمود شیخ را خوش آمد از حال او استفسار نمود و گفت این احیاء
که در جناب شیخ است شیخ از کیفیت واقعه پرسید گفت وقتی که والده او وفات نمود
او در رحم مادر بود مادر او متحیر شده از جناب شیخ استفسار نمودیم فتوی بدین
او داد بدین چون پروان آمدیم خادم شیخ بتجلی آمد شیخ میفرماید بهلوی چپ او را شکاف
و طفل پروان آورد ما چنین کردیم و حال این است که مشا بدیهه میماند شیخ فرمود
بجد قسم آن فتوای دوام از من بنوده و حال با خود شرط کردم که دیگر فتوی ندیم
زیرا که باعث هلاکت چنین شخصی عالمی گردیده بود ما ناگه حقی در پیش شیخ ظاهر

کردید که یا شیخ منک الخطاء و من السائله اگر از تو خطا سرزند با کینت
ما چاره اور اینها نمیشود پس شیخ فرخاک شد مؤلف گوید که اگر چه هر یک از این قضایا
و وقایع خبر واحد است و موجب یقین نمیشود لیکن بعد از ضم بعضی بعضی و حمل
سائر قراین از اخلاق اشخاص و اعصار و عدم وجود داعی بر کذب در عباد
آنها شک در وجود آنجا باقی نماند و آنچه یحیی بن یساف از اهل صراط مستقیم
باب پنجم در احوال بعضی از معتزین چون داشته که بعضی را مانع از اعتقاد ببقاء
آنجا استعدا و آن است که کسی این مدت زمان عمر نماید و پس شکسته شود
و حال آنکه حج ای عمر طبع برصد و بیست سال است و آنها هم که با این سن
میرسد غالباً شکسته و خرف میگردند و وجود ایشان بمنزله عدم بشود و چنانچه
این شبهه اولاً آنست که کلاهی نیست در امکان این معنی عقلاً زیرا که بر نماند
برستاق اولاً او فاش شده و در حیوة انسانی زیاده بر مزاج و طبیعت و حرارت غیرت
چیزی معتبر نیست و بقاء هر یک از اینها که با با هم منسب و چون غیر صادق
بجز ممکن اخبار نمود یا عقل صائب بر آن حکم نماید اعتقاد بان لازم است اگر چه
خارق عادت باشد مثل معجزات نسبتاً منکرش القهر و تسبیح خارق عادت
نیست چون اخبار متواتره بر آنها وارد شده باید تصدیق نمود و اگر کسی انکار نماید
بجز دستبند و از درجه انسانیت ساقط است و ثانیاً آنکه وقوع امری در خارج
معنی از اثبات امکان است زیرا که اگر امری محال بود مستحیل عقلی نماید
و قیاس باید و اخلاق زمان منشأ امکان طول عمر و اشاع آن نمیشود پس در هر وقت
که گفتیم بسیار یا بد از نوزح دلیل است بر آنکه ممکن است که همه افراد آن نوع لها
عشر و بهمان نحو برسد زیرا که داشته که در حیوة زیاده بر امور شایسته چیزی معتبر
نیست غایب الامر هر گاه در زمانه واقع شود و در آن زمانه مستند خواهد بود
بسیار

بسیار خارج غیر از امکان و استحاله عقلی مثل آنکه مانع از آن در زمان تنفس
حاصل باشد و از آن سبب آمده و شیت خداوندی پس هر گاه عاده خداوندی
بر آن جاری شده باشد که در اعصار سابقه عمر دراز و در این صلاح عصر کوتاه
باشد موجب آن نمیشود که در این زمان طول عمر مجتمع باشد بلکه بعضی از متجسین با
اعتقاد و چنان سبب که هر گاه ولادت مولود بوقت قرآن کبری واقع شود ممکن است
که مولود قریب به نهصد هفتاد سال عمر نماید در هر عصر که باشد پس معلوم شد که آنکه
آنکه حج ای عمر طبع برصد و بیست سال است ممنوع است اگر مقصود سحاح زیاده بر استقامت
اگر مقصود آنست که عادت خداوند در این اعطای او بر این جاری گشته پس این
منافاقه ندارد با خروج یکدیگر از تحت قاعده جهت حکمت و مصلحتی که بان اشاره
از سابق و چون منافی این جواب بر وقوع طول عمر است نه لفظی زیاده
برصد و بیست سال لازم است اشاره نمودن با ششای که بدان صفت متصف بودند
و ضمناً موجب رفع استعدا نیز خواهد بود اقل آنکه نام مجلسش مال لیا بن
بن غابر بن ارضد بن سام بن نوح است و نسبت همه او بجهت حضرت آن است که
بر زمین نشستی فوراً سبزه گشته و هر چه خشک میگردد میسوزند یا با سکنه بگفتند
رفیق بگفته حیات رسید و از آن نونشید و در آن غوطه خورد و از آن سبب که حال
با اتفاق مریضین و تجدین با حیات و کسی خلاف در وجود او ندارد و مگر طایفه از
معتزله و خارج و اقامه دلیل بر وجود او لازم نیست زیرا که آن از جمله ضروریات
که عوام و سپاس نیز بر آن مطلق اند و مقام او نیز در سبب کوفه مشهور است و چنانچه
در اصل وجود رسم و از حساسیت ندارد در وجود آن جناب تا حال نیز
بسیار

ناید بشود نماید و در بعضی اخبار گفته اطهار چنان مستغاب و می شود که حکمت خداوند
 در افعال حضرت خضر آنست که بآن استدلال نمایند بر باری محمد بن محمد بن محمد بن محمد
 و در حضرت عیسی تا حال در آسمان است و زنده است تا زمانیکه مهدی ۳
 ظاهر شود و دلیل بر آن از قرآن این آیه گردید است وَلَا يَمُنُّ إِلَّا الَّذِينَ يَدْعُونَ
بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِمْ کسی که از اهل کتاب نماند مگر آنکه ایمان آوردند بجز
 عیسی پیش از آنکه عیسی زنده نیاید و تا حال که ایمان نیاوردند با او پس باید
 مراد ظهور محمدی باشد و دیگر این آیه است وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ
شُبِّهَ لَهُمْ و او را کشته و قتل نمودند و ما قتل نمودیم و ما صلیب نمودیم و ما قتل
 و باین آیه متوجه شدیم و در آیه دیگر است وَهُوَ الَّذِي
يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ و حال آنکه همه مردم در شب بمیرند و آیه الله یقول
الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَاجِحِهَا پس نسبت توفی در حیات
 خواب نیز ثابت است پس لازم با مردم در آن مزار و در اخبار حدیث است که
 در صحیح مسلم روایت نموده در آخر آنست که فرمود خواهد آمد عیسی بن مریم
 نزد مناره سعید و هر دو کف دست را بر بالها دو ملک که نشسته باشد و نیز
 خبریست که بخاری و مسلم هر دو روایت نموده اند از ابو جریه که حضرت رسول
 فرمود که چگونه خواهد بود شما و قتی که پس مریم بر شما نازل شود و حال آنکه
 امام شام از شما باشد و لفظ نزول صحیح است در بقای آنجناب تا آن زمان
 و الا میفرمودند زنده نشود و این ظاهر است ستم و حال ملعون است
 چنانچه مسلم در صحیح خود روایت نموده که پیغمبر فرمود می آید و حال و حرام است
 بر او

بر او که داخل مدینه شود پس میرسد بعضی از اینها می شود زنده شود و یک مدینه آنجا
 مرد می نرود او پرونی آید از بهترین مردمان و حال بر مردم گوید اگر این شخص را
 بدر زنده کرد ایمان یا شمشیر را بکشد در ام من باقی میماند گویند پس بکشد او را در زنده
 کند آن شخص گوید که الان اعتقاد می که سابق در تو دهمشتم بحال خود باقی است پس
 و حال لرزیده کند که او را دوباره بکشد بر او دست نیاید بگویند که آن شخص حضرت
 این است حدیث مسلم و شهباز امر او میفرماید از استدلال است چهارم شیطانی
 ملعون و دلیل بر بقای او بعد از قدرت آیه أَنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ إِلَى يَوْمِ
الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ است اینها جماعتی بوده اند که تا حال باقی هستند و در وجود آنها
 کفایت است لیکن ذکر سراسر اشخاصی که بطلان عمر موعود بوده اند ضروری ندانم
 شاید او را در دفع استبعاد باشد و اعتماد در اغلب آنها بر اقوال
 متضییع است که ایشان اند اهل جنه در این باب اقل حضرت آدم مرز سال
 در ذکر دنیا بود و خواهر قریب با جناب عمر نموده و در شصت و سه سال آنجناب
 نهصد و چهل سال و چهل و نوزده سال گذرد و سیم او شصت و سه سال و چهل و سه سال
 زیست نمود چهارم قیس بن اوس نهصد و پانزده سال و چهل و سه سال و نهصد و
 کرد و پنجم همایل بن قیسان نهصد و شصت و یک سال در نیک نمود و شصت و سه سال
 پس او نهصد و شصت و سه سال عمر کرد و شصت و سه سال پس او نهصد و
 هفتاد و سه سال باقی بود نهم عوج بن عنان سه هزار و سیصد سال زندگانی
 کرد و دهم حضرت نوح دو هزار و سیصد سال و بقول هر هزار و سیصد سال عمر کرد و
 قرآن نهصد و چهل سال دعوت نمود و در روایات متقدمه گذشت که در جمعی

سستی از حضرت نوح و آن طول عمرت باز در هم هود و اصفه شصت سال
 عهده نمود و در نزد هم حضرت ایس با بر شهور تا حال باقی است سیزدهم
 حضرت ابراهیم صد و هشتاد و پنج سال عمر کرد چهارم حضرت اسیح
 صد و هشتاد و سه سال زنده گانه کرد پانزدهم حضرت ایوب صد و هشتاد و
 چهار سال در نیک نمود تا نزد هم حضرت شعیب و ولایت و چهل و سه سال
 در این در خانه باقی بود هفدهم عزیز صد و پنجاه سال عمر نمود و برادر او پجاه سال
 زنده بود و حال آنکه در یک روز متولد شد و یک روز در قبر مدفون گشتند
 چون عزیز را خداوند صد سال مراند و بعد زنده کرد و این چنانچه مشهور است
 بیست و چهارم حضرت اسمعیل صد و سی و هفت سال حیوة داشت نوزدهم صحاب
 کهف و آنها بنا بر مشهور میباشند و در قرآن نیز استیاضه اسمعیل توان
 نمود از آنجا که میفرماید قَالَ فَأَتِلْ مِنْهُمْ كَلِمَتُمْ قَالُوا لَيْسَ لَنَا قَوْلًا
أَوْ بَعْضَ قَوْلِهِمْ قَالُوا أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ زیرا که سائل کینه و محبت
 دیگر و معترض شد و دیگر بودند و ایشان را خوف از دقیانوس بر آن داشت
 که بغاری مخفی شدند و سگی با ایشان مصاحبت کرد و بد چون داخل غار
 شدند ایشان را خواب در بر بود و سیصد و نه سال خواب ایشان افتاد
 یافت و در این خواب از پهلوی بپهلوی دیگر میخاطبیدند با هم خدا
 و چون بیدار شدند که آن ایشان چنان بود که همان روزیست که
 خواب رفته اند یکی از ایشان بطلب رزق بشهر آمد تغییر می فاجش
 در راه و بلد مشا بده نمود و از آن مستحضر بود تا بدگانی آمد دنیا را بسکه
 دقیانوسی مردن آورد و مرد کاسب او را بافتن کتف متهتم ساخت
 و او را

و او را گرفته نزد سلطان بردند در بین راه می گفت الا ن و قیا نوس را خلیفه
 مردم از کلام او متعجب شدند گفتند ای مرد مکر دیوانه از خصم دقایق کوش تا حال صد
 سال بیشتر می گذرد و الحال سلطان ما خدا پرست و بسمت عدل و داد میجویند
 و چون او را خدمت سلطان بردند صورت واقع را بر استیسان نمود و چون
 در گانه های خود حکایت ایشان را شنیده بودند صدق او برایشان ظاهر گشت
 پس سلطان با عسکر خود روی کوه آوردند آن شخص پیش از آنها رفته یار
 را بکیفیت حال اطلاع داد پس ایشان را زنده استند عا نمودند و دوباره بحالت
 اقول نمودند و در عا رجیم آمده سلطان و اباعاش بر حجت نمودند و گفتند
 که ید که شخص منصف باید ملاحظه نماید که استبعاد این بیشتر است که انسان محرف
 که محتاج بخدا و شراب است مدت سیصد سال قوی و شتاب باه و نرسد و با
 این همه زنده کند و از پهلوی بپهلوی عطف نماید آنکه شخصی بر از سال زنده ماند و حال
 آنکه حساب تعیش از برای او همه خوبهت و آماده باشد چنانکه ما را از حضرت
 حجت اعتقاد است و اینکه بعضی گمان کرده اند که مذکور شد آنست که آن حضرت
 در سه داب سر من رخت این همه مدت محض بهتان است چنان که در خانه اش و
 بآن خوابیدند و بر فرض محبت از حکایات اصحاب کهف عجیب تر نیست و آنهم
 از آیات خداوندی عجیب است و بیک حضرت سلیمان بقولی هفتصد و دوازده
 سال حکمرانی نمود و بیست و دو هم حضرت لقمان چهار هزار سال باقی بود بیست و سه
 کیورث صد و بیست و پنج سال حکومت نمود و بیست و چهارم حبش هشتصد و پنجاه سال

سلطنت کرد و پست و پنجم فروردین پانصد سال حاکم بود و پست ششم عادلگری
سه هزار و پانصد سال زندگانی کرد و پست و هشتم یکصد و پنجاه سال حکم آنگاه
پست و نهم گشت سب صد و شصت سال پادشاهی کرد و پست و نهم سصد و یاز
صد و شصت سال سلطنت کرد سی ام فرعون چهار صد و یازده سال پادشاهی
کرد و از عمر بن عرب سی یکم سیح بن ضیح و زوزی سی صد و چهل سال سصد بود
و تا زمان حضرت پیغمبر باقی بود سی و دوم اکثم بن صخره اسدی سی صد و
سال زندگانی کرد سی و سوم درید بن رید چهار صد و پنجاه و شش سال در حیوة
بود سی و چهارم درید بن القتمه دولیت سال حیوة داشت و در غزوه چنین
مقتول گردید سی و پنجم صفی بن ربیع دولیت و هشتاد و سه سال عمر نمود
سی و ششم نصر بن همام بن سلیم بن اشجع صد و نوزده سال زندگانی کرد سی و هفتم
صبره بن سعید بن السهمی دولیت و پست سال باقی بود و مومنانی او سیاه
و دوازده ماهی او کمال جوانی باقی بود سی و هشتم عمر بن حنظل الروسی چهار صد سال
در در فانی بود سی و نهم زبیر بن جناب بن عبد الله بن کنانه بن عوف چهار
صد و پست سال زندگانی بود چهل و هشت بن مصاحص ابجره چهار صد سال عمر نمود
و این پست از زودت کانی که میگویند بین الجحون اے الصفا ایس کلم
یسلم بملکة سلام چهل و یکم عامر بن الطرب العدوانی دولیت سال در
دار فانی زندگانی کرد چهل و دوم مستور عمر بن یحیی سصد و پست سال عمر نمود
و اسلام را ادراک نمود چهل و سوم زبیر بن جناب دولیت و پست سال حیوة
داشت چهل چهارم ابوالطیجان القریظ حنظلة بن الشریة از بنی کنانه بود و پست
سال زندگانی نمود چهل و پنجم عبد المسیح بن عمر نصرانی سی صد و پنجاه سال
پند بود

باقی بود و از ادراک اسلام نمود سلام قبول کرد و چهل و ششم نابغه جندی بین
کعب دولیت سال عمر داشت و زمان اسلام را ادراک نمود و از برای پند
از اینها و غیر اینها از معتمدین و قاضی و شعاری چندست و تحصیل آنها
در غزوه و در رسیدن مرثی کوشش ستره و کشف الغیبه و غیر آن مسطر است و از این
مختصر الکفا بمفصل که از آنها بنامیم سید جلیل القلم اله جزایری در انوار افکار
ایراد نموده بسند خود از معتمد ابوالدین ابوبکر بن محمد بن فتح و ابوالحسن علی بن
اللاشکی که گفته اند در مکه معظمه مردی از اهل مغرب را دیدم پس با حاشی
از اصحاب حدیث بنزد او فرستادم که آن سال بموسم حاضر گشته بود
یعنی سقنیه سیصد و نه پس دیدم مردی را که سر و ریش او سیاه ولیکن
مشک کپسیده کرده بود و در اطراف او بودند از اولاد اولاد او
و مشایخی چند از اهل بلدش ایشان گفته اند که ما از بلد می هستیم که در مکه اهل
مغرب واقع است و از آباء خود شنیده ایم که از اجداد خود نقل میسند و مذکور
ما این شیخ را که معرفت با بندگان و اسم او عی بن عثمان معتمد است دید
ایم و گفته اند که اصل او از صنعاء میسند گفتیم آیا علی بن ابی طالب را دیده
چون سخن ما را شنید ابروی خود را از روی چشم بلند کرد و گویا چشمان او مانند
و چو پسران بودند و گفت بهمین دو چشم آن حضرت را دیدم و خادم آنجا بودم
و با او بصفتین رشم روزی پس صفی بن ایساده بودم که تا زمان آنحضرت از
کوشش افا و چشمم که او را با حضرت همسب حضرت سر خود را بلند
کرد و لحام او که از آیین بود سینه مرا زخم کرد پس حضرت آب دانی مبارک

بر آن ریخت و قدری خاک بر آن پاشید فی الفور جعش ساکن گشت و
اشرا و باقیست پس ما او را از سبب طول عمرش استقار نمودیم کعبت پدر
و کعبت متقدمه دیده بود که چشمه حیوة در ظلمات است و هر که لرزان
گشتند عمرش دراز کرد و هر صحرایی او را بر آن داشت که تهنه سفر ظلمات و
توسه بقدر کفایت برداشته من و خادم در خدمتش بودیم و شترهای چند گشته
و ده بودند با راهبای آب برداشته و من در آن روز سیزده سال بودم پس روانه
گشتم تا آنکه بظلمات رسیدیم و داخل آن شدیم شش روز و شش شب در
ظلمات راه قدیم و فرق میدادیم شب در روز را باینکه تا یکی روزانه که کمر از
شب بود تا اینکه بدتر و کوهپایه چند رسیدیم در آنجا نزول نموده چون که
در کعبت دیده بود که مجرای چشمه در آن موضع است و چند روز در آنجا اقامت
نمودیم تا آنکه آبهای ما نزدیک شد که تمام شود پس با حق را بیشتر میادیم
و از شیر آنها آب میجویم اگر شتران شیره نموده بودند همه صلاک شده بودیم
و پدرم هر روز در کرد و آن بختس از آن نیز میسنود و لیکن اشتری نمیشد
تا آنکه ما یوس کردیم و از خوف تلف عزم انصراف نمودیم پس بجهت نقصان
حاجت بقدر تیری از منزل دور رفیق نگاه دیدم نهی از آب عبید رنگ نه
بسیار بزرگ و نه بسیار کوچک جاری بود جریان که پس چند غرض از آن
گوشیدیم آب سردی لذیذ که او را بود پس سرعت پیش رفتا آمده ایشان را
بشارت دادم میافتن آب و نمیدانستم که آب حیوة است بلکه خوشحالی
من از یافتن آب بود که از تشنگی هلاک نشویم پس مشکها و راویه با برداشته
بسمت آن

بسمت آن نهر آمدیم هر چند پیشتر تقصیر کردیم کمتر یافتیم بالاخره ایشان مرا
کتاب نمودند مرحبت کردیم پدر را از صورت و اوضاع اعلام نمودیم کعبت
این سر زنده این همان است که این رحمت را برای آن کشیدم و خداوند روزگار
تو نمود زنده باشد که آنقدر عمر کنه که به شاک آن پس بسوی وطن مرحبت نمودیم
بعد از جدی والدین وفات نمود و چون سن من قریب سی سال رسید خبر فوت
حضرت پیغمبر و دو عقیقه اول و ثانی با رسیدیم بزم حج از منزل بیرون آمدیم
در اوخر خلافت عثمان بن عفان رسیدیم پس قلب من در میان اصحاب پیغمبر
بجانب علی بن ابوطالب میل نمود ملازمت آنحضرت را احسبای نمودم و با او
و در وقایع حاضر شدم و در همین این رقم از اسب آن جناب بمن رسید چنانچه
آنحضرت شهید شد با جناب امام حسن و امام حسین بودم و بعد از آنکه حضرت
امام حسین شهید شد با جناب منزل رشم و آن در بلاد مغرب کتب و اشعار
حسرویه مهدی را دارم ابو قهر حلوی گوید که در اشامی راه که حکم می نمودیم
مردی از یزید پیش سرخ کردید و بعد خنید شد من نظر تعجب در او نگاه می نمودم
چون دید که من از آن حال متعجب گفتم عیناً این سفیدی و قلع عاشق
میژد که گرسنه کردم پس غذا طلبیده مانند جرانان بخوردن مشغول گشت و میخا
زیر لبش کم کم میل بسیاری نمود تا اینکه بحالت اقبال بر گشت و این ابوالدین در حال
معه و فست و شیخ حجره فوشی از او اجازت کتب و احادیث و اصول و مع
را گرفت با آن افتخار می نمود که سینه من بسوی حجر بن عدیست و اسطه است
و یکبار با ستر مصنفین موافقت گوید بر ناظر در این اساطیر منکشف کردید که حجرا

عمر طویع در هیچ زمانی برسد و دست نبوده که ز یاد بر آن مجال باشد
و احکام نجوم را در شرح انور و شرفیت و بر زمین صحت و ایش که
مجتبیین نیز بحسب بعضی اسباب تجویز ز یاد بر آن کرده اند و بر فرض آنکه عادت
بر خلاف آن جاری باشد الحار و قوی آن اصلاً نباید نمود زیرا که از این اصل
خروج عادت در خارج بسیار واقع شده همچنانکه در کتب اهل سنت
مستدرک و صفحی شافعی بآن تصریح نموده که امام شافعی چهار سال در کربلا
ما در بود و روز تولد او و وفات او و غیره که در این دو حدیثین
من باب مطایبه گویند که امام باقر بود امام شجرات نزول باین دنیا نمود
و ایشان در جواب گویند که چون امام باقر میدان نهاد امام شهاب
مقامت نیاید و در روایتی که نیست فالی اصل کسی که بسبب قول بعضی از ترفیض
اعتقاد نماید بچنین امری که هیچ زمان واقع نگردد و هیچ کوشی وقوع آنرا
نشده است نباید انکار نماید در لایحه شریکی از جگر کوششهای پیغمبر است
حکمت و مصلحت با وجود آنکه نظیر آن در احوال بسیار بلکه در این امت
نیز عدم النظر نیست و اخبار متواتره متفق علیها از طرفین بر آن رسیده و اگر
بالتقصن کسی را تاب آن نیست که اعتقاد کند به معنای آنحضرت بدون اسباب
فایده سرپس حمل نماید آنرا بر اینکه آنجناب بطبیعی الاض در خلعت رفته و از آن
حیات کشیده طول عمرش مسند بآن باشد مانند خضر و ابوالدنیا که احوال ایشان
را دانسته و اگر باین همه باز اصرار بر انکار دارد و قاله بحکم پستنا و بیننا
وهو خیر الخالین حاتم در اشاره بمقام آنجناب در ایام غیبت چونکه
بعضی را

بعضی را استعدا در آن است که آنحضرت این همه مدت در سرداب تنواید بود
بدون طعام و شراب و سابق اشاره نمودیم که این کلام اولاً نامحتمل است
نظر بقصیه اصحاب کهف و ثانیاً ما را اعتقاد آن نیست که حضرت در سرداب
مبارک باشند بلکه ای غیبت آن سرور در آنجا است بعد از آنکه از آنجا
خود فرشته چنانچه در بعضی روایات وارد است در شخصی که آن سرور را دیدم که
از منزل مبارک خود پسر و نیاوند و میفرمود خدا یا تو آگاهی که هیچ جائز
من محبوب تر از آنجا نیست ولیکن چاره ندارم و معتقد شامی اخبار کثیره و کثرت
پرسا که بلکه معتقد شریف میگردند و نصب نمودن حجر الاسود در ایام حرام
و حکایت قطب الدین را و ندی و اخبار آن حضرت باینکه سخیل دیگر از
عسر تو باقی است مشهور و در حدیثی شریفه مذکور است و ذکر آن حسب
تطویل میگردد و بگذرا اشخاصی که آنحضرت را در سایر بیقاع ملاقات
نموده اند بسیارند چنانچه بعضی از آنها اشاره شد و ما در این مقام
اشاره مینماییم بچنانچه که متعین بسکن آنجناب و کیفیت تعیش آن سرور است
تا آنکه خاتم پیغمبر شود سید جلیل نعمته اله جزایری در اولاد ابرار دهنده بسند
خود که شیخ جلیل کمال الدین احمد بن محمد کلبی الانباری که او حکایت نمود در
چهارم دهم شهر رمضان سنه پانصد و چهل و سه که در سال گذشته شبی از
شبها ماه مبارک رمضان خدمت عون الدین بن یحیی بن وزیر بودم در
نزد او و جماعتی بودند چون از اخبار فارغ گشتم اکثر آنها متفرق شدند
و ما نیز از راه انصراف نمودیم و وزیر ما را بتوقف امر نمود و در آن مجلس

۱۱۱

بود که من اورا همیشه ختم و پیش از آن مجلس اورا ندیده بودم وزیر در اکرام
و اعظام او مبالغه نمود چون او تکلم میکرد سکت میکشت و کوشش بکوف
او میداد و نسبت بدیکران اینگونه رفتار نمیکرد چون قدری صحبت داشته
بر جهت نمودیم خادم وزیر اعلام نمود که باران مانع است از رفتن شما
وزیر حکم نمود که بماند پس با طبعیسان قلب مشغول صحبت کردیم و از هر جا
سخن در میان آمد تا اینکه بادبان و نذر بپوشید و دید وزیر شروع نمود
بخدمت نمودن مذکور شد و حمد نمود فلذا بر قلت آنظار پس آن شخص
بوزیر گفت ایها الوزیر آدم الله ایامت آیا اذن میدهی که از برای شما
حکایتی نقل کنم که متعلق است بامری که شما در آن حکم مینماید وزیر سکت
نمود و بعد گفت بگو گفت سینه پانصد و پست و دو در شهر خود که اورا نماند
میکویند بهمهراه والد م پرورندیم و اهل ماحمه از نصاری و خاک ایشان
پست روز راه است و هلاقی آن پشمار در بین راه بدرین شهریم و در آن
پن حیال تجارت مارا بر بردا و مت سفر دریا باز داشت تا اینکه وقتی
در بین راه بجزیره رسیدیم بسیار عظیم مشتمل بر شکار پیشا و شتر و سایر
در اینجا نزدیک یکی از آن شهره منزل نمودیم از نا خدا استوال کردیم
از نام آن شهر گفت من هرگز این جزیره و این شهره را ندیده ام و حال
من با شما در اینجا مساویست پس نزدیک آنترقه از یکی پرسیدم نام این
شهر چیست گفت مبارک نام دارد و گفتم پادشاه اینجا کیست و اسم او چیست
گفتا اسم او طاهر است و سیر ملک او در زاهره است و از اینجا تا اینجا
ده شب

ده شب در آب پست و پنج شب در خشکی و ایل آنجا همیشه گفتیم که
در اینجا قبض زکوة میکند گفتند سلطان و اتباع و عمال او در منزل او نیند
و هر کس بر او حقست بنزد او میرود و تسلیم او مینماید از این اوضاع تعجب
گشته دلیل بمنزل سلطان گرفتیم چون وارد بر کشیدیم شخصی را دیدیم آثار
صلاح جرسین اولیج عبانے پوشیده و بر روی عبانے نشسته و پیش رو
او دو آتیه بود و میخواست از روی کتابی که در نزد او بود سلام کردیم حوآ
سلام فرمود و حقیت گفت پس فرمود از کی میاید صورت واقعه را بیان نمویم
گفت همیشه مسلمیه گفتیم بلکه در میان ما مسلم و یهودی و نصرانی همه هستند فرمود
یهود جزیره خود را بکشند و نصاری هم جزیره خود را بکشند و اما مسلم باید
پس در ام مذموب با ایشان سخن گفت پس بدرین جزیره پنج نفر نصاری
ادا نمود و نه نفر از یهود جزیره خود را دادند و با مسلمین مناظره نمود گفت شما
چو بچکات مسلم نیستید بلکه همه خوار جید و اموال شما بر مسلمین حلال است
نیرا که هر کس ایمان ندارد بگذارد رسول خدا و اوصیاء آنجناب تا حضرت
حجت منظر مؤمن نخواهد بود پس نصاری را بر ایشان شکست نموده چون دیدند
اموال ایشان در معرض منسبت گفتند ما را بنزد سلطان بعزمت قبول
نموده و ایشان را با دلیل روانه نمود ما هم بهمهراه ایشان بجهت رفاقت رفتیم
بعد از سیزده روز بنزاهه رسیدیم شهری دیدیم که چشم روزگار مانند
آن ندیده بودیم در غایت خوشی و شیش در نهایت دلگشایی
در شیرینی و صفا طعن بر آب حیات میزند و در کنار دریا کوچی عظیم از سنگ

سفید در خام مانند نقره خام و قلعه آن شمشیر تا بکار آذریار رسیده آنها
پشمار و در وسط شمشیرها و حمامها و باران جاری و فاضل آن بدریا میرفت
و در شیب آنکه بسته آنها می غیر محصور و مزارع و ضیاع و عقار بسیار و
میوه های درختان آن در ششای لطافت و خوشی و مرغابیت امن
کرکت و همیشه بکجا میچوید و در نکان در اطراف مذنبه بسیار و کج
صنرفرساند پس در وسطه شده دیدیم حقایق بسیار و بارانها پشمار اهل آن
در غایت حسن و جمال و امانت و دیانت و کسی سخن لغوی یا فحشی از دهانش
مپروند نیاید چون مؤذن اذان گفته تمام بسوی مسجد رفته می ارزند و مردود
و نواح سه کار کرده اند پس سلطان مطلب با فرستاد چون بمنزل او رفتیم
بستانه دیدیم که در وسط او قنبره از نقره بود و سلطان در آن قنبره نقره بر سندان
نشسته در مؤذن اذان گفته در طرفه العین بستان پر از مردم کرده پس اهل آن
همان نمود در نهایت خضوع و خشوع و با ایشان نهایت رعایت و مهر با ن
رفا می نمود و چون در نماز فارغ گشتند طفت بکجا جنب ما کردند و فرمود این
انکه آمده اند کفیم علی و خطاب مردم بان جاب چنین بود که یا بن صاحب الامر
پس گفت خوش آمده اید آیا بجزارت آمده اید یا بصیانت کفیم بجزارت گفت که
در میان شما مسلم است و که اهل کتاب است از برای آنجانب پیمان نمودیم فرمود
که از بجزای اسلام فرق بسیار است این آنجا من از کلام فرمودند شخصی پاره ما بود
که او را آذربایجان میگویند گفت من و باقی این قوم شایسته ایم مگر آن شخص که
اسم او حسان بن عتب است که مالکیت پس فرمود ایشان شایسته است که در روز
مباهله نازل گردید خوانده گفت بی فرمودند ترا بجد استم میدهم که گیت
انباء

کرام

انباء رسول و نساء آنحضرت و نفس آنجانب آذربایجان سکوت کرد فرمود آیا
بمن رسیده که کسی دیگر غیر از بنده و صبی و متول و سبطین در تحت کسا داخل شده
باشند گفت نه فرمود آیا خواننده این آیه را اینماید یا الله لیکن هب عنکم
الرجس الکیبیت و لظهرکم تطهیرا کی مراد است باهل الملت آذربایجان
سکوت نمود حضرت فرمود البته مراد نیست مگر باهل آیه پس زبان سخن
بر داشته مانند شمشیر بر بنده در غایت فصاحت ابرار و حج و بر اهل نمودند از
ملزم گردید و با آنجانب موافقت نمود گفت عفو عفا یا بن صاحب الامر
خو در این مکه فرمود طبر بن محمد الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد
علی بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام آنکه نازل شد در حق او آیه و کل شیء
احصیناه فی ایام مبین ما تم آنکه در حق ما نازل گشته فرمود لیسعها
من بعضی والله سمیع علیم و ما تم ذریه رسول خدا و ما تم اولوالامر شما
پس آن شخص شایسته پهرش شد چون بحال آمد تصدیق آنحضرت نمود و گفت محمد
سر خداوندی را که مر از زبانات تقلیدی معین رسانید و مرا سلام روزی نمود
پس ما را هشت روز مهلت نموده همه اهل آن شهر بدین من میآمدند و صحبت
میداشتیم بعد از هشت روز اهل آنجا استعدا نمودند که ما را ضیافت نمایند
بعد از اذان آنسرور در هر روز آفند طعام و فواکه و انواع ماکولات میآوردند
که هدی داشتند و بر این حال بودیم تا یکسال و نیم دیدیم که آن شهر دو ماه راه
و بعد از آن شهر ایست دیگر را بعد نام که پادشاه او قاسم بن صاحب الامر است
آنهم خاکش دو ماه راه است و بعد از آن شهری دیگر است از آنجا بر ما هم بن صاحب

الامر مستعمل بصافیه و بعد از آن شهریت علوم نام ز عبد الرحمن بن حسن
 الامر و آنهم دو راه است و بعد از آن شهریت موسوم بجا صیقل
 تا ششم بن صاحب الامر و آن زبیر ششمی است و خاک آن چهار
 راه است پس آن پنج شهر که یکسال راه خاک راه آنهاست تمام اهل
 آنها همه مؤمن شیعه مؤحدند که یقیمو الصلوة و یؤتو الزکوة و یا امر
 بالمعروف و ینفی عن المنکر و سلاطین آنها همه از اولاد امام ایضا
 یعنی حضرت صاحب الامر و در روی زمین مثل ایشان هم نمیرسد و عدد
 ایشان زهره اهل زمین بیشتر است و چون یکسال با تمام رسید و از ملاقات
 حضرت حجت مایوس شدید غم مراد حجت نمودیم ولیکن آذربایجان و حسان
 در زیر راه ماندند که یاد بگرفت آنحضرت بر سعدون الدین وزیر چون
 حکایت را شنید بر جسته داخل حجره شد و شب باخبر رسیده بود بطلب
 ما فرستاد و یکت بگفتند و او رفتیم گفت مبادا آنچه ازین شخص شنیدید
 اعاده نمایند و تاکید نمود و ما تا وزیر زنده بود از ترس آنرا یک حکایت
 ننمودیم ختام دفع کلام در نواقص اعتراض بر شیعه نموده
 که ایشان در زمان غیبت جمیع جماعت را ترک نموده اند و حال آنکه
 ما جمیع بر یک کس فرض عین است و وضع این کلام بر کسی پوشیده نیست
 اما جماعت پس در هیچ طایفه مثل فرقه شیعه متداول نیست چنانچه بر
 اشخاصی که معاشرین ایشانند مستور مانده و اما ما جمیع پس بعد از
 آنکه اخبار مستفیضه از ائمه ظاهرین بر آن متواتر کردید که در جمیع
 آنحضرت

آن مشروط است بجنور امام یا نائب خاص از جانب آن حضرت بلکه اجماع
 شیعه بر آن منعقد گشت دیگر شبهه در اشتراک ماخذ و بعد از ثبوت اشراط
 معلوم است که مشروط با شفا مشروط مشفی می شود و در این بر شیعه چه اثر
 خواهد بود و اما وجوب تغییر پس آن مذمت جمعی از علماء است و آنرا
 مشروط بجنور امام ندانند و هر جا که ممکن است با قامه آن می پردازند بلکه جمیع
 من باب احتیاط جمع مینمایند در میان ظهر و جمع هر جا که ترک جمع اقرب
 با احتیاط نباشد مثل موارد خوف که در آنجا گفتا نظر مینمایند متوالف کوی
 که نمیدانم این شخص معترض با خود فکر نمیکند که آیا دور کعت نماز اهل حجت
 یا چهار رکعت زیرا که اگر ملتفت کردو باینکه نماز جمعه آن مرتب از نظر خواهد
 دانست که کسی که روز جمعه صغوف جماعت میارایند و نماز نظر میکنند
 الت بر ایشان چیزی معلوم کرده که آسانتر از آنست امر را بر خود مشکل نمود
 اند و باین جهت باب اعتراض را مسدود خواهد نمود هَذَا نَأْتِيهِ وَاللَّهُ وَاللَّهُ
 إِلَى سِوَاءِ الصِّرَاطِ هَذَا آخِرُ مَا أَوْعَا إِيَادَهُ فِي هَذِهِ الْوَدِيعَاتِ
 اسْتَسْقَلَ اللَّهُ بِفَضْلِهِ أَنْ يَجْعَلَ فُخْرَ الْفَاتِحَةِ وَعِدَّةَ لِسْتَدِّي وَمَوْسَا
 وَأَنْ يَفْعَلَنِي بِهَا يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ اتَى اللَّهَ
 بِقَلْبٍ سَلِيمٍ وَالْمُتَجَوِّعِينَ النَّاطِرِينَ فِيهِ وَالْمَطَّلِعَ عَلَيْهِ أَنْ يَسْتَد
 الْخَطْلَ وَيَعْفُو عَنِ الزَّلَلِ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ قَلِمًا يَجْلُو عَنِ الْخَطَاءِ وَ
 النَّسْيَانِ إِلَّا مَنْ عَصَى الرَّبَّ الْمَتَّانِ سَيِّمًا وَأَنَا فِي مَقَامِ الْإِسْتِغْثَالِ
 وَيَوْمَ الْأَشْغَالِ وَاجْتِلَالِ الْحَالِ وَبِلِجَالِ الْبَالِ عَلَيَّ فِي مَعْتَرَفِي

وَالصَّدَقُ مَنجَاةٌ يَا أَيُّهَا الْبَاعُ قَصِيرٌ وَالْبِضَاعَةُ مَنجَاةٌ الْاَلْفُ مِائَةً
لَنَا وَاللَّيْلُ مِائَتَيْنِ وَاللَّوْنُ مِائَةً يَوْمَ تَعْيُومِ الْحِسَابِ وَقَدْ وَقَعَ الْفَرَاغُ مِنْ
تَسْوِيلِهِ عَلَى يَدِ مَوْلَانِ الْجَانِ يَوْمَ الْاَحَدِ الثَّامِنِ وَالْعِشْرِينَ
مِنْ شَهْرِ حَجْرَةِ الْاَبْرَاهِيمِ سَنَةِ اِحْدَى وَتَمَانِينَ بَعْدَ الْمِائَتَيْنِ

وَالاَلْفُ مِنَ الْهَجْرَةِ الْبَقِيَّةِ عَلَى مَحَاجِرِهَا

الهِسْلَامِ وَتَحْيَةٍ وَكَانَ الشَّرُوعُ فِيهِ

يَوْمَ الْاَحَدِ وَالرَّابِعِ عَشْرِينَ

الشَّهْرِ الْمَذْكُورِ وَالثَّنَةِ الْمَذْكُورِ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ اَكْبَرًا وَاخْرًا وَبِاَلْفَا

وَظَاهِرًا وَالسَّلَامُ

وَرَبِّ الْعَالَمِينَ سَبْعَ اَلْفِ

مَرَّةٍ يَوْمَ اِنْفِصَالِ اَبْنِ مَرْجَانٍ

تَوَلَّدَ فِيهِ رَجُلٌ

تَوَلَّدَ فِيهِ رَجُلٌ ١٣٣٤



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

خطی